بسم الله الرحمن الرحيم

سیری در مسائل قدوری

جلد دوم

«بخش معاملات»

تألیف

مولانا محمّد عاشق الهی

ترجمه

فیض محمّد بلوچ

سرشناسه : الهی بلندشهری، محمد عاشق، ۱۸۸۱-۱۹۴۱م.
عنوان قراردادی : التسهیل الضروری لمسائل القدوری فی فقه الامام الاعظم ابی‌حنیفه النعمان بن ثابت الکوفی.
عنوان و نام پدیدآور : سیری در مسایل قدوری/تالیف مولانامحمد عاشق الهی ؛ ترجمه فیض‌محمد بلوچ .
مشخصات نشر : تربت جام: خواجه‌عبدالله‌انصاری، ۱۳۸۹ -
مشخصات ظاهری : ج .
شابک دوره : 978-964-2628-51-3
شابک : 978-964-2628-48-3
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
مندرجات : ج.۲.بخش معاملات
موضوع : فقه حنفی -- رساله عملیه
موضوع : فقه حنفی -- قرن ۵ق.
شناسه افزوده : بلوچ، فیض محمد، مترجم
رده بندی کنگره : ۱۳۸۹ ۵۰۴۱ ت ۷۵ الف / ۵ / BP ۱۷۴
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۳۲
شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۵۳۹۷۲

سیری در مسائل قدوری «جلد ۲»

⮘ تألیف	مولانا محمد عاشق الهی
⮘ ترجمه	فیض محمد بلوچ
⮘ ناشر	خواجه عبدالله انصاری
⮘ چاپ	دقت
⮘ شمارگان	۳۰۰۰ نسخه
⮘ نوبت چاپ	اول ۱۳۸۹
⮘ قطع	وزیری

قیمت: ۴۰۰۰ تومان
شابک: ۳-۴۸-۲۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۳-۵۱-۲۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸

انتشارات خواجه عبدالله انصاری

تربت جام، خیابان قاضی محمد نعیم، پلاک ۹۹ تلفن: ۲۲۲۸۵۶۱-۰۵۲۸

فضیلت فقه

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةٗۚ فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ﴾ [توبه/۱۲۲]

«مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند (و برای فرا گرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی شوند)، باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عده‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند)تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند و هنگامی که به سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند.»

و پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

«من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین، و انما انا قاسم و الله یعطی»

«کسی که خدا برای او نیکی و خوبی را بخواهد، او را در کار دین، دانا و فرزانه می‌سازد و راه رشد و شکوفایی و بالندگی و تکاملش را به وی الهام می‌کند. و جز این نیست که من قسمت‌کننده (ی علم به اندازه‌ی نصیب و استعداد هر یک) می‌باشم و آن خداوند است که بخشنده و دهنده‌ی دانایی و فرزانگی است. (و فرزانگی و فقاهت را به هر کس که بخواهد و شایسته بیند، می‌دهد.)»

[این حدیث را بخاری از معاویه رضی الله عنه در کتاب «العلم» روایت کرده است.]

فهرست

باسمه تعالی

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله و صحبه اجمعین.

کتاب «**مختصر القدوری**» از کتاب‌های مهم فقهی است که از قدیم در مدارس دینی شبه قاره‌ی هند، جزء برنامه درسی موسوم به درسی نظامی بوده است و به تبع آن در مدارس و حوزه‌های علمیه‌ی ایران نیز از کتابهای اساسی درسی قرار گرفته است.

اخیراً استاد **علامه محمد عاشق الهی**رحمه‌الله به تسهیل و آسان‌سازی آن همت گماشته و کتاب را به صورت پرسش و پاسخ تنظیم نموده و در لباسی نوین با عنوان «**التسهیل الضروری لمسائل القدوری**» ارائه کرده‌اند. **جزاء الله تعالی خیر الجزاء**

با توجه به سودمند بودن این شیوه، شورای هماهنگی مدارس اهل سنت ایران، تدریس همین نسخه‌ی تسهیل شده را تصویب کرد و مدتی است که متن عربی آن در مدارس وابسته به شورا تدریس می‌شود. اکنون جناب مولوی فیض محمد بلوچ به ترجمه‌ی فارسی آن مبادرت کرده است. هر چند بهتر است کتابهای درسی ترجمه نشود تا استعداد شاگردان شکوفاتر گردد اما برای عموم مردم و مطالعه‌کنندگان سودمند است.

مدیریت محترم انتشارات خواجه عبدالله انصاری که عهده‌دار چاپ این کتاب می‌باشد از **جناب مولانا مفتی محمد قاسم قاسمی – حفظه الله** – تقاضا کردند که تقریظی بر کتاب بنویسند. ایشان به دلیل مشاغل زیاد این امر را به بنده واگذار نمودند. بنده حسب دستور به امتثال امر مبادرت کردم. امید است خداوند متعال این تلاش را برای عموم استفاده کنندگان سودمند قرار دهد.

بنده‌ی ضعیف عبدالقادر دهقان

بخش معاملات

بخش معاملات

پرسش «**بَیع**» (داد و ستد، خرید و فروش) چیست؟

پاسخ «**بَیع**» عبارت است از: مبادله و معاوضه کردن یک مال به مال دیگر با رضایت خریدار و فروشنده. (به تعبیری دیگر؛ «**بَیع**» [**فروش**]: انتقال مالکیّت به کسی دیگر در برابر پول است و «**شراء**» [**خرید**]: قبول آن است. و هر کدام از بَیع و شراء به جای یکدیگر به کار برده می‌شوند.)

پرسش «**بَیع**» (خرید و فروش) به چه نحوی منعقد می گردد؟

پاسخ (از نظر شرعی،) خرید و فروش با «**ایجاب**» («من فروختم» توسط فروشنده) و «**قبول**» («من خریدم» توسط خریدار) منعقد می‌شود؛ البته مشروط بر آن که صیغه‌های «**ایجاب و قبول**» به صورت گذشته (من فروختم و من خریدم) بیان شوند؛ مثل این که یکی از آن‌ها بگوید: «**فروختم**»، و دیگری بگوید: «**خریدم**».

پرسش اگر چنانچه یکی از خریدار و فروشنده، معامله را پذیرفت و بدان پاسخ مثبت داد، آیا بر دیگری معامله لازم می گردد؟

پاسخ معامله تنها با «**ایجاب**» لازم نمی گردد، بلکه زمانی لازم می گردد که «**ایجاب**» همراه با «**قبول**» تحقق پیدا نماید؛ پس اگر چنانچه یکی از

خریدار یا فروشنده، معامله را پذیرفت، در آن صورت دیگری مختار است؛ اگر خواست می‌تواند در همان مجلس معامله را بپذیرد و اگر هم خواست می‌تواند آن را (در همان مجلس) ردّ نماید.

و اگر چنانچه معامله را پذیرفت، در آن صورت اختیار فسخ معامله از آنان ساقط می‌گردد و اجرای معامله بر آنان لازم می‌شود.

پرسش: چرا «**قبولِ**» معامله را مقیّد به «**مجلس**» نمودید؟

پاسخ: ما بدین خاطر «**قبولِ**» معامله را مقیّد به «**مجلس**» نمودیم که اگر چنانچه یکی از خریدار یا فروشنده، معامله را پذیرفت (ایجاب)؛ آن‌گاه خود وی یا طرف دیگر معامله، پیش از «قبول»، محل معامله را ترک کرد، در آن صورت «ایجاب» باطل می‌گردد.

[به هر حال، «**بَیع**» دارای پنج پایه است که باید مراعات شوند؛ و این پنج پایه عبارتند از:

۱. **فروشنده:** که باید مالک یا وکیل مالک چیزی باشد که به فروش می‌رساند؛ و همچنین رشید و عاقل باشد.
۲. **خریدار:** بایستی در حدّی از بلوغ عقلی باشد که تصمیمات او مانع شرعی نداشته باشد؛ بدین معنی که سفیه و ندانم‌کار و خردسال نباشد؛ البته خردسالی که به او اجازه‌ی معامله داده شده باشد، خرید و فروش او جایز است.
۳. **مورد معامله:** شرط چیزی که مورد معامله قرار می‌گیرد آن است که مباح، پاک و کیفیّت آن برای مشتری مشخّص باشد، و فروشنده، توانایی در اختیار گذاشتن آن را به مشتری داشته باشد.
۴. **صیغه‌ی عقد:** به عبارت دیگر «ایجاب و قبول» که خریدار از فروشنده تقاضای خرید فلان جنس را می‌کند و فروشنده هم با کلام یا عمل، آمادگی خود را برای فروش آن اعلام می‌نماید.

۵. **رضایت**: در هر معامله رضایت طرفین یا جمعی که دو طرف معامله را تشکیل می‌دهند، شرط معامله است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «**خرید و فروش بدون رضایت معنی ندارد.**» ابن ماجه.]

پرسش: هنگامی که معامله صورت گرفت و هر دو طرف آن را پذیرفتند، آیا در این صورت برای خریدار اختیار فسخ معامله به نحوی از انحاء وجود دارد؟

پاسخ: آری؛ اگر چنانچه در کالای خریداری شده، نقص و عیبی مشاهده شد، در این صورت فرد خریدار اختیار فسخ معامله یا قبول آن را دارد.

و همچنین اگر چنانچه خریدار، کالایی را پیش از دیدن آن خرید، در این صورت باز هم حق فسخ یا قبول معامله را دارد. [به هر حال در پاره‌ای موارد، خریدار و فروشنده حق و اختیار فسخ معامله را دارند که این موارد عبارتند از:

۱. تا زمانی که خریدار و فروشنده در مجلس معامله حضور دارند، می‌توانند از امضای سند معامله خودداری کنند.
۲. هر گاه خریدار یا فروشنده مدتی را برای حق فسخ معامله پیشنهاد کند و طرف دیگر نیز آن را بپذیرد، در طول آن مدت، فسخ معامله جایز است.
۳. هر گاه طرف دیگر را بیش از حدّ معمول گول بزند، و مقدار آن تا حدّ یک سوم قیمت جنس مورد معامله برسد. **برای مثال**: فروشنده جنسی را که بهای آن صد تومان است به یکصد و پنجاه تومان به خریدار بفروشد؛ در این صورت مشتری حق فسخ معامله یا خریدن آن به قیمت معمول را دارد.
۴. هر گاه فروشنده، عیب و نقص جنس مورد معامله را از خریدار پنهان دارد، خریدار می‌تواند معامله را فسخ یا آن را قبول نماید.

۵. هر گاه جنس مورد معامله به گونه‌ای معیوب باشد که از ارزش آن می‌کاست، و چنانچه مشتری پیشتر از آن اطلاع پیدا می‌کرد، حاضر به خریداری آن نبود، پس از آگاهی از آن، حق فسخ یا قبول معامله را دارد.

۶. هر گاه خریدار و فروشنده در مورد قیمت جنس مورد معامله ی موجود یا کیفیّت آن اختلاف پیدا نمودند، در این صورت هر یک برای صحّت ادعای خود سوگند یاد می‌نمایند و سپس می‌توانند معامله را فسخ یا آن را بپذیرند.]

پرسش: آیا خرید و فروش کالا به صورت نسیّه درست است؟

پاسخ: خرید و فروش کالا به صورت نقدی و نسیّه جایز است؛ مشروط بر آن که در معامله ی نسیّه، مهلت بازپرداخت پول کالا، مشخّص و معلوم باشد.

پرسش: اگر چنانچه فردی، کالایی را بدون بیان مقدار و وزنش به فروش رساند و تنها به سوی آن اشاره نمود؛ یا خریدار و فروشنده، بدون آن که مقدار و وزن کالا را بیان نمایند با همدیگر کالایی را با کالای دیگر مبادله و معاوضه نمودند و تنها به سوی آن اشاره کردند، آیا در این دو صورت، معامله درست است؟

پاسخ: چنین معامله‌ای - در هر دو صورت - درست می‌باشد؛ زیرا در چنین معامله‌هایی، به پول و کالا اشاره شده و برای جواز معامله نیازی به شناخت مقدار و وزن آنها نیست؛ بدین خاطر که «اشاره کردن [به سوی چیزی]»، از کارآمدترین و بهترین وسایل شناخت [آن چیز] می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه در معامله، مقدار و نوع (طلا، نقره، ریال، دلار، و...) مشخّص نگردد، در این صورت حکم چنین معامله‌ای چیست؟

پاسخ: چنانچه در معامله، مقدار و نوع پول مشخّص نگردد؛ به عنوان مثال بگوید: [این کالا را] از تو به نقره، یا به طلا، یا به دینار، یا به درهم، یا به گندم خریدم، و در معامله مقدار و نوع پول را مشخّص و معلوم نسازد، در این صورت چنین معامله‌ای درست نمی‌باشد؛ و برای جواز معامله بر وی لازم است تا به بیان مقدار پول بپردازد؛ مثل این که بگوید: «این کالا را به این مقدار درهم خریدم». و همچنین بر وی لازم است تا به بیان نوع و صفت آن هم بپردازد؛ مثل این که بگوید: «این کالا را به این مقدار درهم مصری، درهم شامی، یا درهم خالص یا درهم ناخالص خریدم».

پرسش: اگر چنانچه در معامله، صفت و نوع پول را مشخّص نگرداند و به عنوان مثال بگوید: «این کالا را به تو به ده درهم فروختم»؛ و این در حالی است که در شهر، درهم‌های مختلف و متنوعی وجود دارد که از لحاظ صفت و نوع با هم مختلف‌اند ولی از لحاظ ارزش مالی با هم یکسان‌اند؛ در این صورت اگر چنانچه خریدار، این معامله را بپذیرد، حکم این معامله چگونه است؟

پاسخ: چنانچه در معامله صفت و نوع پول مشخّص نگردد، در این صورت معامله درست می‌باشد و پولِ رایجِ همان شهر که مردم بدان با یکدیگر معامله و داد و ستد می‌کنند، مورد پذیرش می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه در معامله، صفت و نوع درهم‌ها مشخّص و روشن نباشد، و در شهر نیز درهم‌ها از لحاظ ارزش مالی با همدیگر مختلف و متفاوت باشند، در این صورت، حکم معامله با چنین درهم‌هایی چیست؟

پاسخ: در صورتی که [در یک مملکت] پول‌ها از لحاظ ارزش مالی با همدیگر متفاوت باشند، معامله فاسد است؛ مگر آن که یکی از آن پول‌ها و مقدار آن را مشخّص و معلوم نمایند.

پرسش: آیا خرید و فروش طعام و حبوبات به صورت پیمانه‌ای و تخمینی درست است؟

پاسخ: [فروش طعام و گندم و سائر حبوبات به صورت پیمانه و تخمین و فروش که مقدار و وزنش مشخّص نباشد روا است؛] همچنین خرید و فروش آن‌ها با درهم، دینار، ارز و حبوبات درست است؛ و در یک صورت چنین معامله‌ای درست نیست؛ و آن این که: طعامی را به طعامِ هم جنسِ آن به صورت تخمینی و بدون بیان مقدار و وزن آن بفروشد؛ زیرا در چنین معامله‌ای احتمال ربا وجود دارد.

پرسش: اگر چنانچه فردی به دیگری گفت: «این گندم‌ها را با فلان قیمت با پیمانه‌ی این ظرف به تو فروختم»؛ و خریدار نیز با وجودی که مقدار و وزن آن ظرف را نمی‌داند، معامله را پذیرفت؛ آیا در این صورت چنین معامله ای درست می‌باشد؟

پاسخ: معامله با چنین ظرفی درست است، گر چه مقدار و اندازه‌ی آن ظرف نیز دانسته نشود.

پرسش: اگر چنانچه کسی [کالایی را] با وزن یک سنگِ معیّن و مشخّص که اندازه و مقدارش را نمی‌داند [به کسی] فروخت، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: این نوع معامله نیز درست می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه فردی، توده‌ای از طعام و خواربار را به کسی بدین ترتیب فروخت که هر پیمانه‌ی آن توده‌ی طعام، به قیمت یک درهم باشد؛ آیا چنین معامله ای درست است؟

پاسخ: در پرتو دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله چنین معامله ای تنها در یک پیمانه درست است و در بقیه‌ی پیمانه‌ها باطل می‌باشد؛ مگر آن که تمامی پیمانه‌ها را نام ببرد؛ و امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که:

در هر دو صورت معامله درست است؛ خواه تمامی پیمانه‌ها را نام برده یا نام نبرده باشد.

پرسش: اگر چنانچه فردی گله‌ی گوسفندی را به کسی فروخت و گفت: «هر گوسفند [از این گله] به قیمت یک درهم است»؛ در این صورت دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله [درباره‌ی جواز یا عدم جواز این معامله] چیست؟

پاسخ: در پرتو دیدگاه امام ا بوحنیفه رحمه‌الله، معامله در تمام گوسفندان فاسد می‌باشد؛ ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که چنین معامله‌ای در تمامیِ گوسفندان درست است.

پرسش: دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله در مورد این مسئله چیست: «فردی لباس را به صورت «متری» به کسی فروخت؛ این طور که هر متر آن لباس به قیمت یک درهم باشد؛ و در این معامله نامی از تمامی متراژ لباس نبرد؟».

پاسخ: [از دیدگاه امام ا بوحنیفه رحمه‌الله] چنین معامله ای نه در یک متر آن و نه در تمامی مترهای آن درست نیست.

پرسش: اگر چنانچه کسی، توده‌ای از طعام را به کسی بدین ترتیب به فروش برساند که این توده صد پیمانه است، و هر صد پیمانه‌ی آن به قیمت صد درهم باشد؛ و خریدار این توده‌ی طعام را کمتر از صد پیمانه یافت، در این صورت حکم چنین معامله ای چیست؟

پاسخ: در این صورت شخص خریدار مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند به اندازه‌ی [مقدار واقعیِ] طعام، آن را بگیرد و به همان اندازه پول پرداخت نماید؛ و اگر هم خواست می‌تواند معامله را فسخ نماید.

پرسش: اگر چنانچه شخص خریدار، توده‌ی طعام را بیشتر از صد پیمانه یافت، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ در این صورت، زیاده از صد پیمانه، از آنِ فروشنده می‌باشد.

پرسش اگر چنانچه فردی، ده متر لباس را به ده درهم خرید؛ یا صد متر قطعه زمینی را به صد درهم خرید؛ آن گاه متوجه شد که آن لباس یا قطعه زمین، کمتر از آن مقداری است که فروشنده بدو گفته است، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ در این صورت فرد خریدار مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند آن را به تمامیِ قیمت آن بگیرد؛ و اگر هم خواست می‌تواند معامله را فسخ نماید.

پرسش اگر چنانچه شخص خریدار، لباس یا قطعه زمینی را بیشتر از آن مقداری یافت که فروشنده گفته است، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ در این صورت کلّ کالای مورد معامله، در مقابل قیمتی که خریدار و فروشنده بدان توافق و معامله کرده‌اند، به خریدار تعلّق می گیرد و در این زمینه فروشنده هیچ گونه اختیاری ندارد. و حکم زمین نیز در صورت مزبور همین گونه است.

پرسش اگر چنانچه فروشنده به خریدار چنین گفت: «صد متر این کالا را به صد درهم به تو فروختم؛ بدین گونه که هر متر آن به قیمت یک درهم باشد»؛ سپس شخص خریدار، کالا را کمتر یا بیشتر از آن مقداری یافت که فروشنده گفته است؛ در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ در این صورت اگر چنانچه شخص خریدار کالا را کمتر از آن مقداری یافت که فروشنده گفته است؛ در آن صورت وی مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند آن کالا را به مقدار واقعی آن بگیرد و به همان اندازه پول پرداخت نماید، و اگر هم خواست می‌تواند معامله را فسخ کند؛

و اگر چنانچه کالا را بیشتر از آن مقداری یافت که فروشنده گفته است؛ در این صورت وی مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند تمامیِ آن کالا را - هر متر به قیمت یک درهم - خریداری کند؛ و اگر هم خواست می‌تواند معامله را فسخ نماید.

پرسش: اگر چنانچه فروشنده [به خریدار] چنین گفت: «**این بقچه‌ی لباس را که در آن ده لباس است، به صد درهم به تو فروختم؛ بدین گونه که هر لباس از آن بقچه به قیمت ده درهم باشد**»؛ سپس شخص خریدار، آن بقچه‌ی لباس را کمتر یا بیشتر از آن مقداری یافت که فروشنده بدو گفته است؛ در این صورت حکم این معامله چیست؟

پاسخ: در این صورت اگر چنانچه شخص خریدار بقچه‌ی لباس را کمتر از آن مقداری یافت که فروشنده گفته است، در آن صورت خرید به قیمت همان مقداری از کالا درست است که موجود می‌باشد. [یعنی لباس را به همان مقدار واقعیِ آن بگیرد و به همان اندازه‌ی لباس‌ها، پول پرداخت نماید.]

و چنانچه بقچه‌ی لباس را بیشتر از آن مقداری یافت که فروشنده گفته است، در آن صورت معامله فاسد می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه فردی، «منزلی» را [به کسی] به فروش برساند؛ و به هنگام فروش، تنها نام «منزل» را ذکر کند [یعنی به هنگام معامله چنین بگوید: من به تو منزل را فروختم و نامی از حیاط و کلید قفل‌ها و... نبرد] در آن صورت در فروش منزل، چه چیزهایی داخل می گردد؟

پاسخ: چنانچه فردی، منزلی را به کسی بفروشد [و به هنگام معامله، تنها نام «منزل» را ببرد] در آن صورت در معامله‌ی منزل، «حیاط منزل»، «ساختمان منزل» و «کلید قفل‌های منزل» نیز داخل می‌باشد؛ گر چه به هنگام معامله از این‌ها، ذکری به میان نیاورده باشد.

پرسش: دیدگاهتان در مورد این مسئله چیست:
فردی، قطعه زمینی را به کسی فروخت که در آن قطعه زمین، درختان خرما و سایر درختان نیز وجود دارد؛ [در این صورت آیا درختان نیز در فروش زمین، داخل‌اند؟]

پاسخ: در این صورت درختان خرما و غیره در معامله‌ی زمین داخل است؛ و فرقی نمی‌کند که به هنگام معامله‌ی زمین، نام درختان را برده باشد یا نبرده باشد.

پرسش: اگر چنانچه فردی، زمینی را – که کشت و زَرع نیز در آن وجود دارد – به کسی فروخت و به هنگام معامله‌ی زمین، نامی از آن کشت و زَرع نبرد، آیا در این صورت آن کشت و زرع نیز در فروش زمین داخل‌اند؟

پاسخ: کشت و زرع در معامله‌ی زمین داخل نیست؛ مگر آن که به هنگام معامله‌ی زمین، از کشت و زَرع آن نیز نام برده شود.

پرسش: اگر چنانچه شخصی، درخت خرما یا درخت دیگری را [به کسی] فروخت؛ در این صورت میوه‌ی آن درختان، از آنِ کیست؟

پاسخ: در این صورت میوه‌ی آن درختان، از آنِ فروشنده است؛ مگر آن که خریدار به هنگام خرید درختان، میوه‌های آن‌ها را نیز در معامله شرط کرده باشد که در آن صورت، از آنِ خریدار می‌باشد. [و در صورتی که معامله به طور مطلق باشد و نامی از میوه‌ها برده نشده باشد، از آنِ فروشنده است.] و برای فروشنده گفته شود تا میوه‌های خویش را از درختان جدا کند و درختانِ فروخته شده را به خریدار تحویل دهد.

پرسش: اگر چنانچه کسی میوه‌ی نارس و خامِ درختی را که هنوز نرسیده به کسی فروخت؛ آیا چنین معامله‌ای درست است؟

پاسخ: معامله‌ی میوه بر درختان درست است؛ خواه میوه‌ی آن درخت رسیده یا نارس و خام باشد؛ و بر شخص خریدار لازم است تا آن میوه‌ها را بدون هیچ‌گونه تأخیری از درخت جدا کند.

پرسش: اگر شخص خریدار بر فروشنده شرط گذاشت که تا [هنگام رسیدن و پختگی،] میوه‌ها بر درختان باشند، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: در این صورت، این معامله فاسد می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه فردی، میوه‌های درختی را که هنوز بر سر درخت است، به کسی فروخت، و [برای خودش] چند پیمانه‌ی مشخّص از میوه‌های آن درخت را استثناء کرد، آیا در این صورت چنین معامله‌ای درست است؟

پاسخ: چنین معامله‌ای درست نیست.[۱]

پرسش: فروش گندم در خوشه‌اش و فروش باقلا در پوستش، چه حکمی دارد؟

پاسخ: چنانچه این اشیاء به خلاف جنس خودشان معامله شوند، درست است؛ و در صورتی که به جنس خودشان فروخته شوند، درست نیست؛ زیرا در چنین معامله‌ای، شایبه‌ی ربا وجود دارد.

پرسش: اگر چنانچه کالای وزنی یا پیمانه‌ای را به کسی فروخت، و به جهت زیاد بودن میزان این کالا، نیاز به فردی است تا آن کالا را وزن و پیمانه کند؛ در

۱- نویسنده‌ی کتاب «**هداية**» گوید: این دیدگاه «حسن» و «طحاوی» است؛ و از «**ظاهر روایت**» چنین برمی‌آید که بهتر آن است که چنین معامله‌ای درست باشد. نویسنده‌ی کتاب «**العناية**» گوید: نویسنده‌ی هدایه [با گفتن: «از ظاهر روایت چنین برمی‌آید...»] قصد آن دارد تا این مسئله را به ظاهر روایت قیاس نماید؛ زیرا که حکم این مسئله در ظاهر روایت نیامده است؛ و بدین خاطر گفته است: «بهتر و سزاوارتر آن است که چنین معامله‌ای درست باشد». و به همین جهت نویسنده‌ی کتاب «**کنز**» جواز چنین معامله‌ای را اختیار کرده است. ر.ک: «**بحرالرائق**» (۳۲۷/۵)

این صورت اجرت و مزد فرد وزن‌کننده برعهده‌ی چه کسی است؟ خریدار یا فروشنده؟

پاسخ: اجرت و مزد فرد وزن‌کننده برعهده‌ی فروشنده می‌باشد.[۱]

پرسش: اگر فردی، کالایی را در مقابل پرداخت دینار (اشرفی) یا درهم از فروشنده خریداری نمود؛ و شخص فروشنده نیز به نقد نمودن آن‌ها نیاز دارد؛از این رو آن درهم و دینارها را به شخص نقدگر پرداخت تا آن‌ها را با اجرت نقد کند، در این صورت اجرت و مزد فرد نقدگر به عهده‌ی چه کسی است؟ خریدار یا فروشنده؟

پاسخ: در این صورت نیز اجرت فرد نقدگر به عهده‌ی فروشنده می‌باشد.[۲]

پرسش: اگر چنانچه درهم‌ها و دینارها به میزانی زیاد بودند که نیاز به وزن کردن آن‌ها بود؛ از این رو شخصی آن‌ها را در مقابل اجرت، وزن نمود، در این صورت اجرت فرد وزن‌کننده به عهده‌ی چه کسی است؟

پاسخ: در این صورت اجرت فرد وزن‌کننده به عهده‌ی خریدار می‌باشد.

پرسش: [هر گاه خریدار و فروشنده درباره‌ی جنس مورد معامله به توافق رسیدند، در این صورت] آیا نخست باید کالا به خریدار داده شود [و پس از آن، پول به فروشنده تحویل گردد]؛ یا این که بر خریدار لازم است تا نخست قیمت کالا را بپردازد [و پس از آن جنس مورد معامله را از فروشنده تحویل بگیرد]؟

۱- اجرت و مزد فرد مترکننده و فرد شمارشگر نیز برعهده‌ی فروشنده می‌باشد. (به نقل از کتاب «هدایه»)

۲- ابن سماعة از امام محمد رحمه‌الله چنین نقل می‌کند که در این صورت اجرت فرد نقدگر بر عهده‌ی خریدار می‌باشد. (به نقل از «هدایه».)

پاسخ: جزئیات این مسئله بدین شرح می‌باشد:

اگر چنانچه شخص فروشنده، کالایی را در مقابل پول به کسی فروخت [مبادله‌ی کالا به پول]؛ در این صورت به خریدار گفته شود تا نخست پولِ کالا را بپردازد؛ و هر گاه پول کالا را به فروشنده پرداخت، در آن صورت به فروشنده گفته شود تا کالا و جنس مورد معامله را به خریدار تحویل دهد.

و اگر چنانچه شخص فروشنده، کالایی را در مقابل کالایی دیگر به کسی فروخت [مبادله‌ی کالا به کالا]، یا پول نقدی را در مقابل پول نقدی دیگر به کسی فروخت [مبادله‌ی نقد به نقد]؛ در این صورت به هر دوی آن‌ها [خریدار و فروشنده] گفته شود تا همزمان کالاهای خویش را به یکدیگر تحویل دهند.

خیار شرط در معامله (شرط کردن حقّ اختیار در معامله)

پرسش: شرط کردن **حقّ اختیار** برای شخص فروشنده و خریدار، چه حکمی دارد؟

پاسخ: «**خیار شرط**» (شرط کردن حقّ اختیار برای پذیرفتن یا فسخ کردن معامله) برای فروشنده و خریدار درست است. (از این رو هر گاه خریدار یا فروشنده مدتی را برای حق فسخ معامله پیشنهاد کند و طرف دیگر نیز آن را بپذیرد، در طول آن مدت حق فسخ معامله، جایز است.)

پرسش: آیا در «**خیار شرط**»، محدودیّت زمانی نیز وجود دارد؟

پاسخ: مدت حقّ اختیار (برای پذیرفتن یا فسخ کردن معامله برای فروشنده و خریدار)، سه روز یا کمتر از آن می‌باشد. و امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر این باور است که «**حق اختیار**» بیشتر از سه روز درست نیست؛ ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله برآنند که اگر چنانچه هر یک از خریدار و فروشنده، مدّت مشخصی را برای حقّ اختیار پیشنهاد کند و طرف دیگر آن

را بپذیرد و بدان راضی گـردد، در آن صـورت حـقّ اختیـار در سـه روز و بیشتر از سه روز درست است.

پرسش: اگر چنانچه دو نفر با همـدیگر معاملـه نمودنـد، و در ایـن میـان، شـخص فروشنده حقّ اختیار را تنها برای خودش قرار داد؛ آن گـاه خریـدار کـالای مورد معامله را قبض کرد و در طول مدّتِ حـق اختیـار (بـرای فروشـنده)، کالای مورد معامله در نزد خریـدار هـلاک شـد و از بـین رفـت، در ایـن صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این مسئله، اصل آن است که «**اختیار فروشنده**»، مانع خارج شدن کالا از ملکیّت و تملّکش می‌گردد؛ از این رو هر گـاه خریـدار آن کـالا را قـبض کرد، در واقع کالایی را قبض نموده که در ملکیّت فروشنده می‌باشـد؛ پـس وقتی که کالا در مدّت «**خیار فروشنده**» در نزد خریدار هلاک شـد، در آن صورت ضامن آن می‌گردد؛ این طور که اگر کالای هلاک شده از زمـره‌ی کالاهایی باشد که برایش «**شبیه و نظیری**» وجـود دارد، در آن صـورت بـر خریدار واجب است تا «**مثـل**» آن کـالا را بـه فروشـنده بپـردازد؛ و اگـر چنانچه برای آن کالا، مثل و نظیری وجـود نداشـت، در آن صـورت، فـرد خریدار باید قیمت آن را به فروشنده بپردازد.

پرسش: اگر چنانچه شخص خریدار حقّ اختیار را برای خـودش قـرار داد، در ایـن صورت آیا این «**حقّ اختیار خریدار**» مانع خـارج شـدن کـالا از ملکیّـت و تصرّف فروشنده می‌شود؟

پاسخ: «**اختیار خریدار**» مانع خارج شدن کالا از ملکیّت فروشنده نمی‌گردد. امـام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که [اگر چه اختیار خریدار مانع خارج شدن کالا از ملکیّت و تصرّف فروشنده نمی‌گردد،] ولی خریدار نیز مالک کالا نمی‌گردد. و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله برآنند کـه در ایـن صـورت

شخص خریدار مالک کالا می گردد.

پرسش: اگر چنانچه خریدار، حقّ اختیار را برای خودش قرار داد، و کالای مورد معامله نیز در نزد وی هلاک گردید، در این صورت پرداخت غرامت و تاوانِ کالای هلاک شده بر عهده‌ی چه کسی است؟

پاسخ: در این صورت پرداخت غرامت و تاوانِ کالای هلاک شده، بر عهده‌ی خریدار است؛ این طور که بر شخص خریدار لازم است تا به فروشنده همان قیمتی را بپردازد که قبلاً با آن، کالا را از وی خریده بود.[1]

پرسش: اگر چنانچه حقّ اختیار برای خریدار بود، و کالای مورد معامله نیز در نزد وی معیوب و ناقص گردید، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: [در این مسئله، تفصیل وجود دارد؛ این طور که] اگر در کالا عیبی به وجود آمد که قابل جبران نبود - مثل این که دستِ برده، بریده و قطع گردد - در این صورت فرد خریدار، هلاک کننده‌ی کالا به شمار می‌آید و باید به شخص فروشنده همان قیمتی را بپردازد که قبلاً با آن، کالا را از وی خریده بود.

و اگر چنانچه عیب کالا، عارضی و مؤقتی بود - مثل این که برده، مریض و دردمند گردد - در آن صورت شخص خریدار در طول مدّتِ «**خیار شرط**» خود، حقّ اختیار دارد؛ و چنانچه مدت «خیار شرط» به پایان رسید، و عیب و نقص نیز باقی بود، در آن صورت خرید آن کالا بر خریدار واجب می گردد؛ زیرا ردّنمودن آن کالا (به جهت معیوب نمودن آن)، ناممکن و غیرعملی است.

۱- یعنی در این صورت معامله بر خریدار لازم می گردد؛ و فرد خریدار به پرداخت قیمتِ کالا ملزم می گردد.

پرسش «**حق اختیار**» (برای فسخ یا پذیرفتن معامله) چه نفع و سودی برای صاحب اختیار دارد؟

پاسخ حکمت و منفعتِ «**شرط گذاشتن حقّ اختیار**» آن است که صاحب اختیار (فروشنده یا خریدار) می‌تواند در طول مدّتِ اختیار خویش، معامله را فسخ کند و یا آن را بپذیرد و قبول نماید.

پرسش آیا بر «**صاحب اختیار**» لازم است تا معامله را در حضور طرف مقابل، فسخ کند یا آن را بپذیرد؟

پاسخ اگر چنانچه در غیاب طرف مقابل، به معامله جواب مثبت داد، درست است؛ ولی فسخ کردن معامله، فقط در حضور طرف مقابل جایز می‌باشد.

پرسش اگر فردی، برده‌ای را بدین شرط به کسی فروخت که وی «نانوا» یا «کاتب» (نویسنده) است؛ ولی خریدار، این برده را برخلاف آن چیزی یافت که فروشنده بدو گفته است، در این صورت تکلیف خریدار چیست؟

پاسخ در این صورت فرد خریدار مختار است؛ اگر خواست می‌تواند برده را به کلّ قیمت بگیرد، و اگر هم خواست می‌تواند معامله را فسخ نماید و برده را به صاحبش باز گرداند.

پرسش اگر چنانچه «**حقّ اختیار**» از آنِ یکی از خریدار یا فروشنده بود؛ و صاحب اختیار نیز پیش از قطعی شدن معامله و قبل از به پایان رسیدن مدّت اختیار، از دنیا رفت؛ در این صورت آیا حقّ اختیار به وارثانِ خریدار یا فروشنده انتقال می‌یابد؟

پاسخ اگر یکی از طرفین معامله، در بین سه روزِ مدّت اختیار فوت کند، اختیار وی باطل می گردد و به وارثان وی انتقال نمی‌یابد؛ [و با مرگ یکی از

آن‌ها]، معامله نیز به پایان خود می‌رسد.[1]

خیار رؤیت (خیار دیدن کالا یا مال برای خریدار)

پرسش: اگر چنانچه شخصی، کالایی را پیش از دیدن آن خرید، آیا چنین معامله‌ای درست است یا خیر؟

پاسخ: شخصی که مالی را پیش از مشاهده نمودن آن، خریداری می‌کند، معامله‌اش درست است؛ ولی هنگامی که خریدار جنس مورد معامله را مشاهده نمود، در آن صورت اختیار دارد که معامله را قبول یا ردّ کند.[2]

پرسش: آیا در «**خیار رؤیت**» (خیار دیدن کالا برای خریدار)، محدودیّت زمانی وجود دارد؟

پاسخ: در «**خیار دیدن کالا برای خریدار**»، وقت معیّن و مشخّصی وجود ندارد؛ پس تا زمانی که یکی از باطل کننده‌های «**خیار رؤیت**» رُخ ندهد، خیار رؤیت از خریدار ساقط نمی‌گردد؛ و باطل کننده‌ی «**خیار رؤیت**» عبارت از آن چیزی است که بیانگر «**رضایت**» (خریدار به جنس خریداری شده) باشد.[3]

۱- نویسنده‌ی «**کنز الدقائق**» گوید: «**خیار شرط**» با وفات یکی از دو طرف معامله به پایان می‌رسد... نویسنده‌ی «**بحر الرائق**» (در توضیح این عبارت) گوید: اما مرگ (یکی از دو طرف معامله) باطل کننده‌ی حق اختیار مرده است؛ خواه این مرده خریدار باشد یا فروشنده. و از دیدگاه ما، خیار شرط به سان خیار رؤیت، به میراث برده نمی‌شود؛ زیرا اختیار عبارت است از: «**اراده و مشیّت**»؛ و پرواضح است که «**اراده و مشیّت**» به کسی دیگر منتقل نمی‌گردد... .

۲- در کتاب «**درالمختار**» چنین آمده است: برای شخص خریدار این حق وجود دارد تا پس از دیدن کالا آن را ردّ نماید، گر چه پیش از دیدن کالا، بدان راضی نیز بوده باشد؛ و اگر چنانچه پیش از دیدن کالا، معامله را فسخ کرد، باز هم درست است؛ زیرا که چنین معامله‌ای از اصل خود درست نبوده است بدان جهت که در کالای خریداری شده، جهالت وجود داشته است؛ از این رو معامله به هیچ گونه واقع نشده است.

۳- ر.ک: بحر الرائق، و درّالمختار به همراه ردّالمحتار.

پرسش: دیدگاهتان در مورد شخصی که کالایی را پیش از دیدن آن، به فروش می‌رساند چیست؟

پاسخ: برای چنین فردی هیچ اختیاری نیست.

پرسش: اگر چنانچه شخص خریدار (به هنگام معامله) به ظاهر توده‌ی گندم یا به ظاهر لباسِ پیچیده شده، یا به صورت کنیز و یا به صورت و سرینِ حیوان نگاه کرد، آیا همین نگاه کردن در باطل قرار دادن «**خیار رؤیت**» تأثیر و نقش دارد؟

پاسخ: چنین نگاهی معتبر است و پس از این نگاه، دیگر اختیاری برای خریدار باقی نمی‌ماند.

پرسش: اگر چنانچه شخص خریدار (به هنگام معامله‌ی منزل)، حیاط منزل را دید ولی اتاق‌های آن منزل را ندید، آیا چنین دیدنی (برای ساقط کردن خیار رؤیت) معتبر است؟

پاسخ: بر مبنای آن چه نویسندگانِ کتاب‌های متون گفته‌اند، چنین دیدنی (برای ساقط کردن خیار رؤیت) معتبر است؛ و این که نویسندگانِ متون چنین دیدنی را معتبر قرار داده‌اند، بدان خاطر است که در آن زمان بین منازل و اتاق‌های شهر کوفه هیچ‌گونه تفاوتی وجود نداشت و تمامیِ آن‌ها یکسان و یکنواخت بودند؛ ولی فتوا به قول امام زفر رحمه‌الله است؛ وی می‌گوید: مشاهده کردن داخل خانه‌ها و منازل، ضروری و حتمی است؛ زیرا خانه‌ها با هم متفاوت‌اند و یکسان و یکنواخت نیستند.[1]

۱- نویسنده‌ی کتاب «**هدایه**» گوید: از دیدگاه امام زفر، بر خریدار لازم است تا به داخل خانه‌ها وارد شود؛ و قول صحیح نیز آن است که چنین گفته شود: جواب کتاب برحسب عرف و عادت مردم در (خرید و فروش) منازل بوده است؛ زیرا که در آن زمان، خانه‌های مردم با همدیگر تفاوتی نداشتند؛ ولی امروزه داخل شدن به داخل خانه‌ها حتمی و ضروری است؛ زیرا که در خانه‌ها تفاوت وجود دارد؛ و با دیدن ظاهر منازل، از داخل آن‌ها چیزی دانسته نمی‌شود.

نویسنده‌ی «**بحر الرائق**» (۳۲/۶) گوید: در کتاب «**جامع الفصولین**» چنین آمده است: فتوا به قول امام زفر می‌باشد.

پرسش: خرید و فروش نابینا، چه حکمی دارد؟

پاسخ: خرید و فروش شخص نابینا، درست است؛ و اگر چنانچه نابینا کالایی را خرید، برایش حق «**اختیار رؤیت**» وجود دارد.

پرسش: (شما بیان نمودید که برای شخص نابینا، «خیار رؤیت» وجود دارد؛ حال سؤال اینجاست که) شخص نابینا چگونه می‌بیند؟

پاسخ: برای نابینا، دست کشیدن، بوئیدن و چشیدن، جایگزین و جانشین «**نگاه کردن**» می‌شود؛ این طور که اگر کالای مورد معامله با **دست کشیدن** شناخته می‌شد، در این صورت دست کشیدن جایگزین «**نگاه کردن**» می‌شود. و اگر کالای مورد معامله با «**بوییدن**» شناخته می گردید، در آن صورت بوئیدن جایگزین «**نگاه کردن**» می‌شود. و در صورتی که کالای مورد معامله با **چشیدن** شناخته می‌شد، قوّه‌ی ذائقه جایگزین نگاه کردن می گردد.

پرسش: اگر چنانچه فرد نابینا اراده‌ی خریدن زمینی را داشت، در این صورت چگونه باید زمین را بشناسد؟

پاسخ: در مورد خریدن زمین، توصیف و تعریف آن برای نابینا کفایت می کند؛ و برای شناسایی و اطلاع از زمین، راهی جز این وجود ندارد.

و هر گاه (کمّیت و کیفیّت) زمین برای فرد نابینا توصیف و تعریف گردد و او نیز بدان راضی شود، در آن صورت «**خیار رؤیت**» از وی ساقط می گردد.

پرسش: اگر چنانچه فردی، مال دیگری را بدون فرمان او (به کسی) فروخت، در این صورت حکم این معامله چگونه است؟

پاسخ: در این صورت صاحب مال مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند فروش مال خویش را اجازه دهد، و اگر هم خواست می‌تواند آن را فسخ نماید؛ و برای صاحب مال تا زمانی حقِ اجازه‌ی فروش مالش وجود دارد

که کالای مورد معامله باقی باشد و خریدار و فروشنده نیز به حال و وضعیّت خویش باشند.[۱]

پرسش: اگر چنانچه فردی، در یک معامله دو لباس را خریداری کرد؛ در حالی که به هنگام معامله یکی از آن دو لباس را دیده است و پس از معامله، لباس دوّمی را دید، آیا در این صورت وی می‌تواند هر دوی آن‌ها را ردّ نماید؟

پاسخ: آری؛ در این صورت برای وی درست است تا هر دو لباس را ردّ نماید.

پرسش: اگر فردی، کالایی را مشاهده کرد، و پس از سپری شدن مدّتی، آن را خریداری نمود، آیا در این صورت برای وی، خیار رؤیت وجود دارد؟

پاسخ: اگر چنانچه کالای مورد معامله به همان شکل و صورتی که قبلاً آن را

۱- نویسنده‌ی کتاب «**الجوهرة النیرة**» گوید: بدان که برای متحقق شدن اجازه‌ی صاحب مال به فروش، چهار شرط وجود دارد که عبارتند از: فروشنده، خریدار، مالک و جنس مورد معامله. و اگر چنانچه صاحب مال، با وجود این چهار شرط به فروش مال اجازه داد، در آن صورت معامله درست است.

نویسنده‌ی «الجوهرة النیرة» در ادامه گوید: و اگر چنانچه صاحب مال، اجازه‌ی فروش را نداد و معامله را فسخ نمود، در آن صورت معامله فسخ می‌گردد و خریدار به فروشنده مراجعه نماید. و اگر صاحب مال پیش از اجازه‌ی فروش، وفات کرد، در آن صورت معامله فسخ می‌گردد و اجازه‌ی فروش به وارثان وی نیز انتقال نمی‌یابد.

و این عبارت: «**برای صاحب مال تا زمانی حقّ اجازه‌ی فروش وجود دارد که کالای مورد معامله باقی باشد و خریدار و فروشنده نیز به حال و وضعیّت خویش باشند**»، بیانگر آن است که اگر وضعیّت جنس مورد معامله مشخّص نبود، در این صورت اجازه‌ی وی درست است؛ زیرا اصل همان بقای کالا است؛ و این قول امام محمد است. و امام ابویوسف بر این باور است که تا زمانی که از وضعیّت وجود و بقای جنس مورد معامله آگاهی نیابد، اجازه‌اش درست نیست؛ زیرا که در اجازه‌ی فروش، شک و تردید وجود دارد و اجازه نیز توأم با شک و تردید به اثبات نمی‌رسد.

ناگفته نماند که این مسئله، تعلّق به «**فروش فضولی**» دارد و چون قدوری این مسئله را در اینجا ذکر کرد، ما نیز به تأسّی از وی، به بیان آن پرداختیم.

دیده است باقی مانده بود، در آن صورت هیچ گونه اختیاری برایش وجود ندارد؛ و در صورتی که آن را از شکل و هیأت اصلی‌اش متغیّر یافت، در این صورت برای وی خیار رؤیت ثابت می‌شود.

پرسش: اگر خریدار فوت کرد در حالی که حق اختیار رؤیت دارد؛ آیا حق اختیار پس از مرگ وی به وارثان او انتقال می‌یابد؟

پاسخ: در این صورت معامله به پایان می‌رسد و اختیار وی باطل می‌گردد و به وارثان وی انتقال نمی‌یابد.

خیار عیب (حقّ اختیار به سبب عیب در کالای مورد معامله)

پرسش: اگر چنانچه فردی، کالایی را خرید؛ و پس از آن به عیب آن کالا اطلاع یافت و دانست که این عیب و نقص از قبل، در نزد فروشنده وجود داشته است، در این صورت آیا برای خریدار درست است تا کالا را به فروشنده مسترد نماید؟

پاسخ: چنانچه شخص خریدار به هنگام معامله، یا در هنگام قبض کالا، عیب آن را ندیده باشد و فروشنده نیز عیب و نقص جنس مورد معامله را از خریدار پنهان کرده باشد، در آن صورت شخص خریدار می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند یا به همان قیمت قبلی نزد خود نگه دارد.

پرسش: [در صورت معیوب بودن کالا،] آیا خریدار می‌تواند جنس مورد معامله را در نزد خویش نگه دارد و نقصان ناشی از عیب را از فروشنده بگیرد؟

پاسخ: شخص خریدار چنین حقّی ندارد (بلکه وی می‌تواند آن را به صاحبش باز گرداند یا به همان قیمت قبلی، نزد خود نگه دارد.)

پرسش: در احکام و مسائل بالا، چه عیب و نقصی (در «خیار عیب») معتبر است؟

پاسخ: هر آن چیزی که در عرف بازرگانان در اصل قیمت کالا، نقصان قیمت را به دنبال داشته باشد، عیب و نقص محسوب می‌گردد.

پرسش: به بیان برخی از عیب‌ها و نقص‌هایی بپردازید که به سبب آن‌ها، خریدار می‌تواند جنس مورد معامله را به فروشنده باز گرداند؟

پاسخ: برخی از این عیب‌ها و نقص‌ها عبارتند از:

۱. گریز پا بودن برده.

۲. ادرار نمودن برده در بستر و رختخواب.

۳. سرقت کردن در مورد بچه‌ای که به سنّ بلوغ نرسیده است، عیب محسوب می‌گردد؛ ولی چون به سن بلوغ رسید[۱]، دیگر عیب محسوب نمی‌شود.

۱- نویسنده‌ی کتاب «**هدایه**» گوید: مفهوم عبارت بالا این است که اگر چنانچه این عیب‌ها در نزد فروشنده به هنگام کوچکی در برده وجود داشته اشت، و پس از آن نیز به هنگام کوچکی‌اش در نزد خریدار وجود داشته باشد، در آن صورت خریدار می‌تواند برده را به فروشنده ردّ نماید؛ زیرا این عیب، همان عیبی است که از قبل در نزد فروشنده وجود داشته است؛ و اگر چنانچه این عیب‌ها پس از بلوغ برده در نزد خریدار آشکار شد، در آن صورت برده را به فروشنده ردّ نکند؛ چرا که این عیب، متفاوت با عیبی است که از قبل در نزد فروشنده وجود داشته است؛ زیرا که اسباب این عیب‌ها به کوچکی و بزرگی برده فرق می‌کند؛ از این رو ادرار کردن برده در رختخواب به هنگام کوچکی به خاطر ضعیف بودن مثانه است در حالی که در بزرگ‌سالی به جهت امراض درونی می‌باشد؛ و گریختن برده در سنین پایین به جهت دوست داشتن تفریح و بازی است و دزدی کردن برده در سنین پایین نیز به خاطر بی‌توجهی و سهل‌انگاری است در حالی که همین گریختن و سرقت کردن برده در سنین بالا به خاطر بدطینتی و خباثت وی می‌باشد.

و مراد از «صغیر» (برده‌ی کوچک) کسی است که عاقل باشد؛ و کسی که عاقل نیست اگر چنانچه فرار کرد، بدو «برده‌ی فراری» گفته نمی‌شود، بلکه بدو «برده‌ی گمشده» اطلاق می‌گردد و در این صورت هیچ گونه عیبی متحقق نمی‌گردد.

نویسنده‌ی «**بحر الرائق**» (۴۳/۶) گوید: اگر چنانچه برده در سنین پایین در نزد فروشنده در رختخواب خویش ادرار می‌کرد، سپس بعد از بلوغ نیز در نزد خریدار ادرار می‌نمود، در این صورت خریدار او را به ←

۴. بوی بد دهان و بوی بد زیر بغل در حقّ کنیز عیب می‌باشد؛ و بوی بد دهان و زیر بغل در حق برده‌های پسر عیب به شمار نمی‌آید مگر آن که بوی بد دهان و زیر بغل آن‌ها ناشی از مرض و درد باشد که در آن صورت عیب می‌باشد.
۵. زانی بودن کنیز.
۶. «ولد الزنا» بودن کنیز، عیب به شمار می‌آید ولی در مورد برده عیب نمی‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه در نزد خریدار، در کالای مورد معامله عیبی به وجود آمد و از قبل نیز در نزد فروشنده عیب دیگری در آن وجود داشته است، در این صورت تکلیف خریدار چیست؟

پاسخ: در این صورت فرد خریدار می‌تواند تفاوت قیمت آن را از فروشنده بگیرد، و نمی‌تواند کالای مورد معامله را به فروشنده بازگرداند مگر آن که خود فروشنده به گرفتن آن – با وجود عیب و نقصی که در نزد خریدار به وجود آمده است – راضی باشد.

پرسش: اگر کسی پارچه‌ای را خریداری کرد و آن را برید و دوخت یا رنگ نمود؛ یا آردی را خرید و آن را با روغن درآمیخت؛ پس از آن به عیب جنس

➡ فروشنده ردّ نکند؛ ولی اگر در سنین پایین در نزد فروشنده و خریدار ادرار می‌کرد یا در سنین بالا در نزد فروشنده و خریدار ادرار می‌نمود، در این صورت خریدار می‌تواند برده را به فروشنده ردّ کند؛ زیرا سبب یکی است.

نویسنده‌ی «**بحر الرائق**» (۴۴/۶) درباره‌ی سرقت و دزدی کردن برده می‌گوید: برده ناگزیر است تا در نزد خریدار، خویشتن را به یک حالت و وضعیت عادت بدهد؛ از این رو اگر به سرقت خو گرفت در این صورت هم در نزد فروشنده و هم در نزد خریدار در کوچکی یا پس از بلوغ به سرقت خواهد پرداخت؛ ولی اگر در نزد فروشنده در سنین پایین دزدی کرد و پس از آن در سنین بالا و پس از بلوغ در نزد خریدار دست به دزدی زد در آن صورت به خاطر عیب به فروشنده ردّ نمی‌شود؛ زیرا سرقت کردن در سنین پایین به خاطر بی‌توجهی و سهل‌انگاری است و در سنین بالا به جهت بدطینتی و خباثت درونی می‌باشد.

مورد معامله اطلاع یافت و دانست که این عیب از قبل در نزد فروشنده وجود داشته است، در این صورت حکم این معامله چیست؟

پاسخ: در این صورت فرد خریدار نقصان عیب را از فروشنده بگیرد؛ و فروشنده این حق را ندارد تا عین کالای مورد معامله را از خریدار بگیرد.

پرسش: اگر کسی بردهای را خرید و وی را آزاد ساخت؛ یا در نزد وی، برده فوت نمود؛ و پس از آن به عیب برده پی برد و دانست که این عیب از قبل در نزد فروشنده بوده است، در این مورد دیدگاهتان چیست؟

پاسخ: در این صورت فرد خریدار نقصان عیب را از فروشنده بگیرد، و نمی‌تواند برده را ردّ نماید؛ زیرا محلّی برای ردّ کردن و بازگردانیدن آن وجود ندارد.

پرسش: اگر خریدار (بردهای را خرید و) او را کشت؛ یا کالای مورد معامله از جنس طعام بود و آن را خورد؛ سپس از عیب و نقصی در برده یا طعام اطلاع یافت که در نزد فروشنده از قبل وجود داشته است، در این صورت آیا خریدار می‌تواند به فروشنده مراجعه کند و نقصان عیب را بگیرد؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که خریدار نمی‌تواند به فروشنده مراجعه کند و نقصان عیب را از وی بگیرد؛ و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله برآنند که خریدار می‌تواند نقصان عیب را از فروشنده بگیرد.

پرسش: اگر چنانچه فردی، بردهای را [به کسی دیگر] فروخت؛ و شخص خریدار نیز آن را به دیگری فروخت؛ سپس بردهی مورد معامله به خاطر وجود عیبی به خریدار اول ردّ کرده شد، آیا در این صورت خریدار اول می‌تواند برده را به فروشندهی اول بازگرداند؟

پاسخ: در این صورت اگر فروشندهی دوّم (که خریدار اول باشد)، بردهی مورد معامله را به حکم قاضی قبول کرد، در آن صورت می‌تواند آن را به

فروشنده‌اش ردّ نماید؛ و اگر چنانچه برده‌ی مورد معامله را بدون فیصله و حکم قاضی قبول کرد، در آن صورت نمی‌تواند برده را به فروشنده‌ی اول بازگرداند.

پرسش: اگر کسی برده‌ای را خرید و فروشنده بدو گفت: «**من مبرّا و پاک از هر گونه عیب در این برده هستم**»؛ سپس شخص خریدار بر عیبی در این برده اطلاع یافت، آیا در این صورت خریدار می‌تواند جنس معیوبِ مورد معامله را به فروشنده ردّ نماید؟

پاسخ: در این صورت خریدار نمی‌تواند جنس مورد معامله را به خاطر عیب آن به فروشنده ردّ نماید؛ گر چه فرد فروشنده تمام عیوب برده را نام نبرده و آن‌ها را برای خریدار برنشمرده باشد.

تذکر:

خیانت و فریب و حقّه و نیرنگ (در معامله) و پنهان داشتن عیب کالای مورد معامله، (در اسلام) حرام است.[1]

۱- امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه چنین روایت می‌کند که وی گفت: «**ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرّ علی صُبرة طعام فادخل یده فیها فنالت اصابعه بللاً، فقال: ما هذا یا صاحب الطعام؟ قال: اصابته السماء یا رسول الله! قال: افلا جعلته فوق الطعام حتی یراه الناس؛ من غَشّ فلیس منّی**»؛ «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از کنار توده‌ای گندم عبور کرد و دست خویش را داخل گندم فرو برد و انگشتانش (به خاطر خیس بودن گندم‌ها) خیس شد؛ از این رو فرمودند: ای فروشنده‌ی گندم! این چیست؟ آن مرد گفت: ای فرستاده‌ی خدا! باران بدان رسیده است! پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: چرا گندم‌های خیس را بالا نگذاشتی تا مردم آن را ببینند. کسی که فریبکاری کند از ما نیست».

و ابن ماجه از واثلة بن اسقع رضی الله عنه روایت می‌کند که وی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود: «**من باع عیبا لم ینبه لم یزل فی مقت الله او (قال:) لم تزل الملائکة تلعنه**»؛ «کسی که کالایی را به دیگری بفروشد و وی را از عیب آن کالا، مطلع و آگاه نگرداند، پیوسته مورد خشم و غضب خداوند خواهد بود. یا فرمودند: فرشتگان پیوسته لعنت نثار وی خواهند کرد.»

معامله‌های «فاسد»، «باطل» و «مکروه»

پرسش: انواع و اقسام «**خرید و فروش**» را از لحاظ صحّت و درستی و فساد و نامشروعی بیان نمایید؟

پاسخ: «**خرید و فروش**» به چهار قسم است که عبارتند از:[1]

۱- نویسنده‌ی کتاب «**بحر الرائق**» (۷۵/۶) گوید: معاملات ممنوع بر سه قسم‌اند: فاسد، باطل و مکروه تحریمی. معامله‌ی فاسد را پیشتر توضیح دادیم. (معامله‌ی فاسد؛ معامله‌ای است که در «اصل» خود مشروع باشد، ولی در «وصف» خود مشروع نباشد. و مراد از مشروعیّتِ «اصل» معامله، این است که از حیث مالی، دارای ارزش و قیمت باشد، نه این که از لحاظ جواز و صحّت مشروع باشد؛ زیرا که فساد معامله، مانع صحّت آن می‌شود.)

و معامله‌ی باطل آن است که در اصل و وصف خویش مشروع نباشد؛ و چنین معامله‌ای افاده‌ی ملکیّت برای خریدار نمی‌کند؛ خواه کالا را قبض کرده باشد یا نکرده باشد. اما «**مکروه**»: از لحاظ لغوی در مقابل «**محبوب**» (چیز نیک و پسندیده) می‌باشد؛ و در اصطلاح: عبارت از آن چیزی است که به جهت مجاورت با چیزی دیگر از آن نهی شده باشد؛ همانند خرید و فروش در هنگام اذان جمعه؛ که خرید و فروش به خاطر نماز جمعه منع شده است. و می‌توان مکروه را در تحت عنوان «فاسد» داخل کرد؛ زیرا که مفهوم «فاسد» عام و کلّی می‌باشد، و به معنی هر آن چیزی می‌باشد که از آن نهی شده باشد و این معنی شامل هر سه (فاسد، باطل و مکروه) می‌شود.

و «**فساد**» معامله -به معنای عام و کلّی آن- به وسیله‌ی اسباب و عواملی ثابت می‌گردد؛ یکی از آن اسباب، جهالت در کالا یا قیمت آن است که منجر به درگیری و کشمکش میان خریدار و فروشنده گردد؛ یکی دیگر از اسباب فساد معامله، عاجز ماندن از تحویل و تسلیم کالا به خریدار است مگر به تحمّل ضرر و زیان؛ و سبب دیگر فساد معامله، بیع غرر (معامله‌ای است که د رآن جهالت بوده و یا در معرض خطر نابودی و یا قمار باشد)؛ و یکی دیگر از اسباب فساد معامله، شرط گذاشتن شرطی خارج از دایره‌ی شریعت است؛ و سبب دیگر فساد معامله آن است که کالا ارزش مالی یا ارزش قیمت گذاری را نداشته باشد؛ یا کالا وجود خارجی نداشته باشد و یا فروشنده بر تسلیم کالا به مشتری قادر نباشد.

و معامله‌ی «**جایز**» -که از آن در شریعت نهی نشده است- نیز به سه قسم است: نافذ لازم؛ نافذ غیرلازم؛ و موقوف. «**نافذ لازم**»: آن است که در اصل و وصف خویش مشروع باشد و حقِ غیر، بدان تعلّق نداشته باشد و حق اختیار نیز در آن وجود نداشته باشد؛ و «**نافذ غیر لازم**»: عبارت است از معامله‌ای که حق غیر بدان تعلّق نداشته باشد ولی در آن حق اختیار وجود داشته باشد. و «**موقوف**»: عبارت است از معامله‌ای که حق غیر بدان تعلّق داشته باشد؛ مثل این که کالا در ملکیّت کسی دیگر یا حق کالا برای غیرمالک باشد.

۱. **معامله‌ی صحیح:** و عبارت از معامله‌ای است که در «**اصل**» و «**وصف**» خویش مشروع باشد؛ و چنین معامله‌ای اگر از موانع و عوامل بازدارنده، عاری باشد، افاده‌ی حکم خواهد نمود.
۲. **معامله‌ی باطل:** و عبارت از معامله‌ای است که در «**اصل**» خویش، مشروع نباشد؛ و چنین معامله‌ای به هیچ طریق، افاده‌ی حکم نمی‌نماید.
۳. **معامله‌ی فاسد:** و عبارت از معا مله‌ای است که در «**اصل**» خویش مشروع باشد ولی از لحاظ «**وصف**» مشروع نباشد؛ و اگر خریدار کالا را در چنین معامله‌ای قبض کرد، در آن صورت افاده‌ی حکم می کند. و گاهی اوقات صاحب‌نظران فقهی تسامح و سهل‌انگاری می کنند و اسم «**فاسد**» را برای «**باطل**» به کار می‌برند.[۱]
۴. **معامله‌ی موقوف:** مثل این که فردی مال دیگری را به فروش برساند؛ و چنین معامله‌ای به صورت «**مشروط و تعلیقی**» افاده‌ی حکم می‌نماید؛ این طور که اگر چنانچه صاحب مال، اجازه‌ی فروش آن را بدهد، معامله نافذ می گردد و در غیر این صورت، معامله باطل می‌باشد.

نمونه‌ها و مثال‌هایی برای «بَیع باطل» و بیان حکم آن

پرسش: صورت «**بَیع باطل**» را به طور اجمالی بیان نمایید؟

پاسخ: وقتی که یکی از دو عوض (کالا یا پول)، یا هر دوی آن‌ها حرام و نامشروع باشد؛ یا یکی از آن دو و یا هر دوی آن‌ها در ملکیّت فرد نباشد، در آن صورت معامله باطل می‌باشد.

پرسش: برخی از نمونه‌ها و مثال‌های «**بَیع باطل**» را بیان کنید؟

۱- علامه قدوری نیز بابی را برای «**بیع فاسد**» بسته و در تحت آن «**بیع باطل**» را نیز ذکر نموده است.

پاسخ: برخی از نمونه‌ها و مثال‌های «**بَیع باطل**» عبارتند از:

۱. خرید و فروش چیزهای معدوم و ناموجود.

۲. خرید و فروش چیزهایی که ارزش مالی ندارند؛ مانند: **خون جاری و روان**؛ **مردار**[1] (همچون حیوان خفه شده، پرت گشته، شاخ‌زده، درنده خورنده، ذبح شرعی نشده)؛ فروش **شخص آزاد**؛ **مضامین** (آنچه در صلب شتران است)؛ **ملاقیح** (آنچه در شکم شتران است)؛ «**حَمل**»[2] (جنینی که در شکم مادر است) و «**نِتاج**» (بچه‌ای از شتر بزاید و سپس بچه‌ی آن شتر آبستن گردد.)

۳. حیوانی که در وقت ذبح، عمداً بر او «**بسم الله**» گفته نشده باشد.

۴. خرید و فروش پوستِ حیوان خود مرده پیش از دباغت و پوست پیرایی.

۵. خرید و فروش گوسفندِ ذبح شده به همراه گوسفندِ خود مرده.

۶. خرید و فروش موی انسان به جهت حفظ کرامت آن، باطل می‌باشد.

۷. خرید و فروش موی خوک به جهت نجس بودن آن، باطل می‌باشد.

۸. خرید و فروش کود انسانی که خاک بر آن غالب نباشد.[3]

۱- از موضوع خرید و فروش حیوانِ خود مرده، ماهی و ملخ مستثنی می‌باشد.

۲- «**حَمل**» [به سکون میم] عبارت است از: «جنینی که در شکم مادر است». و «**نتاج**» عبارت است از: بچه‌ی بچه‌ی شتران. و خرید و فروش در هر دوی آن‌ها باطل است.

در **مصنّف عبدالرزاق** چنین آمده است: در شریعت مقدّس اسلام از خرید و فروش «**مضامین**»، «**ملاقیح**» و «**حبل الحبلة**» نهی شده است؛ و «**مضامین**» جمع «**مضمونة**» است؛ یعنی: آن چه که در صلب شتران باشد. و «**ملاقیح**» جمع «**ملقوح**» است؛ یعنی: آن‌چه که در شکم شتران باشد؛ و برخی از صاحب‌نظران اسلامی به عکس این نیز گفته‌اند. و «**حبل الحبلة**» همان بچه‌ی بچه‌ی شتر است. (**حبل الحبلة**: عبارت است از این که شتری بزاید، سپس بچه‌ی آن شتر آبستن شود.) و در کتاب «**السراج الوهاج**» چنین آمده است: خرید و فروش جنین بدون مادرش، یا خرید و فروش مادر بدون جنینش درست نیست؛ و اگر چنانچه حَمل را فروخت و پیش از جدا شدن، حمل متولد شد و سالم بود، باز هم درست نیست. (به نقل از بحر الرائق ۶/۸۰)

۳- در صورتی که خاک بر کود انسانی غالب باشد، خرید و فروش آن درست است؛ مانند: سرگین، تپاله و پشکل. در کتاب «**بحر الرائق**» چنین آمده است که اگر چنانچه سرگین و تپاله با خاک مخلوط گردد همین آمیخته شدن خاک با سرگین و تپاله، برای خرید و فروش آن کفایت می‌کند. (به نقل از درالمختار).

۹. خرید و فروش اشیایی که در ملکیّت وی نیست، مگر آن که معامله به صورت «**سَلَم**»[1] باشد.
۱۰. خرید و فروش ماهی در آب که هنوز صید نشده باشد.
۱۱. خرید و فروش پرندگان در هوا.
۱۲. خرید و فروش شیر در پستان حیوانات.
۱۳. خرید و فروش مروارید در صدف.
۱۴. خرید و فروش پشم گوسفندان در پشت آن‌ها.
۱۵. خرید و فروش شراب و خوک.
۱۶. خرید و فروش برده به همراه شخص آزاد.
۱۷. خرید و فروش علف در چراگاه و علفزار.[2]

پرسش: اگر سیّد و آقا، «**اُمّ ولد**» (کنیزکی که از مولایش آبستن شده و دارای فرزند باشد)، یا «**مُدبّر**» (برده‌ای که آزادی‌اش وابسته به مرگ سیّدش باشد) و یا «**مکاتب**» (برده‌ای که قیمت آزادی خویش را معیّن نماید و هر زمان که آن

۱- اگر خدا بخواهد، با معنی و مفهوم «**سلم**»، در باب خودش آشنا خواهید شد.

۲- مراد این است که خرید و فروش و اجاره‌ی علف درست نیست؛ و عدم جواز فروش علف بدان جهت است که علف در ملکیّت کسی نیست و تمامیِ مردم در آن شریک و سهیم هستند؛ در کتاب «**در المختار**» چنین آمده است: این حکم در صورتی است که علف خودرو باشد؛ اما اگر چنانچه فردی آن را با مواظبت و آبیاری برویاند، در آن صورت در ملکیّت وی قرار می‌گیرد و فروش آن درست است. و برخی نیز گفته‌اند که در این صورت نیز خرید و فروش آن درست نمی‌باشد.

ابن عابدین گوید: مراد از عبارت پیشین (: اگر چنانچه فردی علف‌ها را با مواظبت و آبیاری برویاند در این صورت خرید و فروش آن درست است)، این است که چنین فردی مالک آن علف‌ها نمی‌شود؛ و همین قول، اختیار قدوری می‌باشد؛ زیرا اشتراک در علف، ثابت است و چنین اشتراکی تنها با به تصرّف درآوردن قطع می‌گردد و از میان می‌رود؛ و این در حالی است که آبیاری، تصرّف و حیازت محسوب نمی‌شود. و بیشتر مشایخ بر این باورند که خرید و فروش چنین علفی که از طرف فردی آبیاری و مواظبت گردیده، درست می‌باشد؛ یعنی بیشتر مشایخ به جواز داد و ستد علفی فتوا داده‌اند که فروشنده زمین خویش را برای رویاندن علف آماده کرده و در این راستا آن را آبیاری نموده است. و شهید نیز همین قول را اختیار نموده است.

قیمت را پرداخت، آزاد شود) را فروخت؛ حکم آن چیست؟

پاسخ: خرید و فروش تمامیِ این‌ها باطل می‌باشد.[۱]

پرسش: اگر مردی تور ماهی‌گیری خویش را به دریا افکند و به دیگری گفت: «هر صیدی که این بار در تور افتاد، به فلان قیمت مال تو»؛ آیا چنین معامله‌ای درست است؟

پاسخ: چنین معامله‌ای باطل است؛ زیرا آن چه را که پس از عقد قرارداد معامله، شکار نموده، به هنگام معامله در اختیار و تصرّف وی نبوده است. (و پر واضح است که معامله‌ی آن چه در اختیار فروشنده نیست، جایز نمی‌باشد.)

پرسش: دیدگاهتان در مورد کسی که برده را به همراه مدبّر، یا برده‌ی خود را به همراه برده‌ی کسی دیگر در یک معامله به کسی می‌فروشد چیست؟

۱- نویسنده‌ی «**بحر الرائق**» (۷۸/۶) گوید: به بطلان فروش «**اُمّ ولد**» و «**مدبر**» در کتاب «**هدایه**» تصریح شده است؛ آن جا که نویسنده‌ی هدایه می‌گوید: (فروش اُمّ‌ولد جایز نیست؛) زیرا وی مستحق آزاد شدن می‌باشد؛ به دلیل آن که پیامبر ﷺ فرمود: «**اعتقها ولدها**»؛ «فرزندش او را آزاد کرده است». و در حق «**مدبّر**» نیز اسباب آزادی وی فراهم و محقق شده است؛ زیرا پس از مرگ (اربابش)، اهلیّت باطل می‌گردد. و «**مکاتب**» نیز مستحق آزادی‌ای شده است که در حق سیّدش لازمی و ضروری می‌باشد؛ و اگر چنانچه با خرید و فروش این‌ها، ملکیّت ثابت شود، تمام این‌ها باطل می‌گردد؛ از این رو خرید و فروش آن‌ها درست نیست. و اگر چنانچه «**مکاتب**» به فروش خود راضی بود، در این مورد دو قول نقل شده که ظاهر آن، جواز است.

و مراد از «**مدبّر**» در این جا، «**مدبّر مطلق**» می‌باشد نه «**مدبّر مقیّد**»؛ زیرا فروش «مدبّر مقیّد» جایز است. و اگر چنانچه مکاتب را بدون رضایتش فروختند و پس از آن به فروش خویش اجازه داد، در آن صورت بنا بر روایت صحیح، فروش وی نافذ نمی‌گردد. و بیشتر علماء و صاحب نظران فقهی نیز همین قول را اختیار کرده‌اند. در کتاب «**الخانیة**» بدین موضوع اشاره رفته است.

و «**مدبر مطلق**»: برده‌ای است که مولی و سیّد وی بدو بگوید: «تو پس از مرگ من آزادی». و «**مدبّر مقیّد**»: به برده‌ای گفته می‌شود که مولی و سیّدش بدو بگوید: «اگر چنانچه در این سفر خود فوت کردم، تو آزادی». یا چنین بگوید: «اگر چنانچه در این مریضی وفات کردم تو آزادی».

پاسخ: در این صورت معامله فقط در همان برده‌ای درست است که در اختیار و تصرّف خودش می‌باشد؛ و این خرید و فروش نیز تنها در مقابل همان قیمتی که حصه‌ی وی از آن برده می‌شود، درست می‌باشد، و معامله در مدبّر و برده‌ی شخص دیگر درست نمی‌باشد.

پرسش: «**بَیع باطل**» چه حکمی دارد؟

پاسخ: حکم بَیع باطل آن است که با آن خرید و فروش منعقد نمی‌گردد؛ و اگر چنانچه خریدار، جنس مورد معامله را در بَیع باطل قبض کند، در ملکیّت وی داخل نمی‌گردد.

مثال‌ها و نمونه‌هایی برای «بَیع فاسد» و بیان حکم آن

پرسش: برخی از مثال‌ها و نمونه‌های «**بَیع فاسد**» را بیان نمایید؟

پاسخ: برخی از مثال‌ها و نمونه‌های بَیع فاسد عبارتند از:

۱. **معامله‌ی «مزابنه»**. (فروختن چیزی که وزن یا شماره‌ی آن معلوم نباشد به چیزی که وزن و شماره‌اش معلوم باشد؛ مثل فروختن خرمای تر بر درخت به خرمای خشک به صورت تخمین.)

۲. **معامله‌ی «ملامسه»**. (به این صورت که کسی لباس دیگری را در شب یا روز با دستش لمس نماید و بدون این که آن را به دقت نگاه کند، خود این لمس را معامله قرار دهد.)

۳. **معامله‌ی «منابذه»**. (به این صورت که هر کدام از خریدار و فروشنده لباس خود را به سوی دیگر بیاندازد و بدون تأمل و رضایت، این انداختن، معامله‌شان باشد.)

۴. **معامله با انداختن سنگ**. (درباره‌ی بَیع با سنگ، سه تفسیر وجود دارد:

۱) شخص بگوید: سنگی را می‌اندازم، به هر کدام از این لباس‌ها

برخورد کرد، آن لباس را فروختم. یا بگوید: این زمین را از این نقطه تا محل افتادن این سنگ به تو فروختم.

۲) شخص بگوید: این چیز را به تو فروختم به شرطی که فقط تاوقتی که این سنگ را می‌اندازم، اختیار فسخ معامله را داری.

۳) خود انداختن سنگ را معامله قرار دهد و بگوید: هر گاه با سنگی به این لباس زدم، به فلان قیمت به تو فروخته شد.) [1]

۱- معامله‌ی «**مزابنه**»: به معامله‌ای گفته می‌شود که خرمای نارس بر درخت را به خرمای رسیده و چیده شده به صورت تخمینی (که وزن و شماره‌اش معلوم نباشد) فروخته شود؛ یا این که انگور بر درخت را به جای کشمش به صورت تخمینی بفروشد. و معامله‌ی «**ملامسه**»: عبارت از معامله‌ای است که هر یک از خریدار و فروشنده لباس دیگری را بدون تأمل لمس کند تا در وقت دیدن کالا، اختیار فسخ معامله را نداشته باشد و خود این لمس آن را معامله قرار دهند. و لمس کردن کالا بدین صورت تحقق پیدا می‌کند که کالا را در تاریکی شب ببیند، یا این که لباس پیچ خورده باشد و در معرض دید خریدار قرار گیرد و هر کدام از فروشنده و خریدار با همدیگر به توافق برسند که هر گاه خریدار لباس را لمس نمود، معامله واجب گردد و برای وی اختیار فسخ معامله نباشد؛ و علت فاسد بودن این گونه معامله‌ها، به جهت «**تعلیق تملیک**» است؛ این طور که اگر کالا را لمس کرد، خرید آن لازم شده و اختیار مجلس ساقط گردیده است.

و معامله‌ی «**منابذه**»: عبارت از معامله‌ای است که هر کدام از خریدار و فروشنده لباس خود را به سوی دیگری بیاندازد و بدون تأمل و نگاه کردن، این انداختن، معامله‌شان باشد؛ و چنین معامله‌هایی در روزگار جاهلیّت معروف و شناخته شده بود.

و معامله **با انداختن سنگ**: آن است که در مکانی چند لباس باشد؛ از این رو شخص، سنگی را به سوی آن‌ها پرتاب می‌کند و به هر کدام از این لباس‌ها برخورد کرد، خرید آن بدون تأمل و دیدن بر خریدار لازم می‌گردد و وی اختیار فسخ معامله را ندارد؛ و باید پیش از معامله، تفاهم و توافق روی قیمت آن از ناحیه‌ی فروشنده و خریدار صورت گرفته باشد؛ و در این که کالا معیّن یا غیرمعیّن باشد، هیچ فرقی وجود ندارد.

و علّت نهی از این نوع معامله‌ها به خاطر جهالت کالا، و تعلّق گرفتن تملیک به خطر است؛ این طور که کسی بگوید: اگر چنانچه سنگریزه‌ام به فلان لباس برخورد کرد، آن را به تو فروختم؛ یا آن را بدان قیمت برایم بفروش؛ یا آن که اگر آن را پرتاب یا لمس نمودم، آن کالا را به همان قیمت از تو خریدم. «**الفتح القدیر**». (به نقل از در المختار و ردّالمحتار).

و پیامبر ﷺ نیز از این نوع معامله‌ها نهی کرده است. [ر.ک: مشکوة المصابیح، باب «المنهی عنها من البیوع».)

۵. خرید و فروش کنیز یا چهار پا و استثنا کردن حمل آن.[۱]
۶. خرید و فروش یک ذراع از لباس.[۲]
۷. خرید و فروش یک تنه‌ی درخت از سقف خانه.
۸. خرید و فروش یک لباس از میان دو لباس (به طور نامشخص).[۳]

پرسش: آیا معامله با «**شروط**» نیز فاسد می گردد؟

پاسخ: آری؛ شرطی فاسد کننده‌ی معامله است که دارای این فاکتورها و مؤلّفه‌ها باشد؛ شرطی که مورد نیاز و مناسب با معامله نباشد؛ در آن شرط منفعت و سودی برای یکی از خریدار یا فروشنده وجود داشته باشد؛ یا منفعت و سودی برای جنس مورد معامله داشته باشد؛ شرطی که در عرف مردم ناشناخته و نامأنوس باشد؛ و شرطی که جوازی در شرع مقدّس اسلام نداشته باشد.[۴] [تمامیِ این شروط باعث فاسد شدن خرید و فروش می گردند.]

۱- ر.ک: «**منحة الخالق علی البحر الرائق**» (۹۵/۶)

۲- در کتاب «**تنویر الابصار**» چنین آمده است: فروش یک ذراع از لباس، باعث ضرر رساندن به لباس می‌شود. نویسنده‌ی «**درالمختار**» گوید: اگر چنانچه فروشنده پیش از آن که خریدار معامله را فسخ کند، پارچه را برید و به خریدار تسلیم کرد، در آن صورت معامله درست است؛ و اگر چنانچه برش پارچه به لباس ضرر و آسیب نمی‌رساند - مانند پارچه‌ی کرباس - در این صورت - به جهت عدم وجود مانع - معامله درست می‌باشد.

و در کتاب «**هدایه**» چنین آمده است: اگر چنانچه شخص فروشنده، پیش از آن که شخص خریدار معامله را فسخ کند، یک ذراع از لباس را برش داد، یا تنه‌ی درخت را از محلش جدا کرد، در این صورت معامله درست است؛ زیرا در این صورت فاسد کننده‌ای برای معامله وجود ندارد.

۳- در این صورت نیز معامله فاسد است؛ زیرا در مورد جنس مورد معامله، جهالت وجود دارد؛ و همچنین اگر چنانچه یک برده را از میان دو برده (به طور نامشخص) به فروش رساند، باز هم معامله فاسد است. بدین موضوع در کتاب «**بحرالرائق**» (۸۳/۶) اشاره رفته است.

۴- نویسنده‌ی «**بحر الرائق**» (۹۲/۶) پس از بیان این شروط می گوید: این شرایط پنج گانه به طور قطع فاسد کننده‌ی معامله است؛ و اگر چنانچه شرطی مناسب و در خور نیاز معامله باشد، فاسد کننده‌ی معامله نیست؛ همانند این که کالا تا هنگام گرفتن قیمت آن در نزد فروشنده نگهداری شود؛ و یا شرط‌هایی مثل آن. و اگر چنانچه شرط مناسب و مقتضای معامله نباشد، ولی صحّت آن شرط در شرع مقدّس اسلام ثابت شده باشد،

پرسش به بیان برخی از شروطی بپردازید که باعث فاسد شدن معامله می گردند؟

پاسخ برخی از شروطی که فاسد کننده‌ی معامله است عبارتند از:

۱. هر گاه شخص، برده‌ای را بدین شرط بفروشد که خریدار او را آزاد سازد؛ یا او را مدبّر یا مکاتب سازد؛ و یا شخص فروشنده [پس از معامله]، به مدت یک ماه از او کار گیرد و به خدمتش گمارد.

۲. هر گاه فروشنده کنیزی را بدین شرط بفروشد تا [پس از معامله] خریدار او را باردار (اُمّ ولد) کند.

۳. هر گاه فروشنده خانه‌ای را بدین شرط بفروشد تا خود وی [پس از معامله] به مدّت معینی در آن سکونت نماید.

۴. هر گاه فروشنده کالایی را به خریدار بدین شرط بفروشد تا آن جنس مورد معامله را تا آخر ماه به خریدار تحویل ندهد.

۵. هر گاه فروشنده، کالایی را به خریدار بدین شرط بفروشد تا خریدار مقداری پول را به فروشنده به صورت وام بدهد.

۶. هر گاه فروشنده کالایی را به خریدار بدین شرط بفروشد تا خریدار چیزی را بدو هدیه بدهد.

➡ در آن صورت نیز مجالی برای ردّ آن وجود ندارد؛ مانند این که در بازپرداخت پول، مدتی مشخّص شود؛ یا در پرداخت کالا، مدّتی تعیین گردد.

و شرط گذاشتن «**اختیار**» نیز - در صورتی که متعارف باشد - فاسد کننده‌ی معامله نیست؛ مثل این که کسی نعلین را بدین شرط از کسی خریداری نماید که خود فروشنده آن را کفش نماید یا بر آن بند بگذارد. و اگر چنانچه شرطی مناسب و مطابق معامله بود، باز هم فاسد کننده‌ی معامله نیست؛ همانند معامله‌ای که در آن، کسی برای بازپرداخت پول، کفیل و ضامن شود در صورتی که کفیل حاضر باشد و کفالت را بپذیرد، یا غائب باشد و پس از حاضر شدن وی، و قبل از بلند شدن از مجلس معامله، قبول بکند.

و این عبارت: «در آن شرط، منفعت و سودی برای جنس مورد معامله وجود داشته باشد»؛ در صورتی است که کالای مورد معامله، از جنس آدمی (همانند برده و کنیز) باشد؛ ولی اگر چنانچه کالای مورد معامله از جنس آدمی نبود، در این صورت فاسدکننده‌ی معامله نیست؛ همانند این که مرکبی را بدین شرط بفروشد که خریدار بر آن سوار نشود. (به نقل از در المختار).

تمامیِ این شروط، فاسد کننده‌ی معامله می‌باشد.

پرسش: دیدگاهتان در مورد این مسئله چیست:

«فردی پارچه‌ای را بدین شرط از کسی می‌خرد تا فروشنده آن را برش دهد و بدوزد و به پیراهن یا قباء تبدیل نماید؛ یا نعلینی را بدین شرط از کسی خریداری می‌کند تا فروشنده آن را کفش نماید یا بر آن بند بگذارد»؟[۱]

پاسخ: در تمامیِ این صورت‌ها، معامله فاسد است.

پرسش: اگر چنانچه دو نفر با همدیگر داد و ستد نمودند و شخص خریدار مدّت بازپرداخت پول را تا «نوروز» یا «جشن مهرگان» (جشن پاییز ایرانیان)، یا تا وقت «روزه‌ی مسیحیان» یا «فطر یهودیان» مقرّر کرد و فروشنده نیز معامله را با این شرط پذیرفت، حکم این نوع معامله چیست؟

۱- نظریّه و اختیار قدوری همین است که در بالا بدان اشاره شد. و نویسنده‌ی «**کنز الدقائق**» گوید: خرید و فروش نعلین به شرط کفش نمودن یا بند کردن آن‌ها درست است. نویسندی «**بحر الرائق**» گوید: قیاس متقاضی فساد چنین معامله‌ای است؛ زیرا که در چنین معامله‌ای، منفعت خریدار وجود دارد و علاوه از آن، چنین شرطی موافق و مناسب معامله نیز نمی‌باشد؛ و آن چه را نویسنده‌ی «**کنز الدقائق**» یادآور شده، پاسخ به «**استحسان**» می‌باشد؛ چرا که مردم در بین خود چنین معاملاتی را دارند. و خارج شدن از عرف و عادت مردم نیز چالش‌آفرین و بحران‌ساز می‌باشد. و این مسئله برخلاف مسئله‌ای است که دوختن لباس در معامله شرط شده باشد؛ زیرا که عرف و عادت مردم بر چنین شرطی استوار نیست؛ از این رو مسئله بر اصل قیاس خود باقی می‌ماند؛ و حکم میخ زدن کفش چوبی نیز همانند حکم بند کشیدن کفش می‌باشد. (همچنان که در «فتح القدیر» آمده است.)

در کتاب «**البزازیة**» (۹۵/۶) چنین آمده است: اگر خریدار لباس یا کفشی را بدین شرط خرید که فروشنده آن را بدوزد یا وصله بزند، به خاطر عرف مردم، چنین معامله‌ای درست است.

﴿پاسخ﴾ اگر چنانچه شخص خریدار و فروشنده، نسبت به این تاریخ‌ها شناختی نداشته باشند، در این صورت معامله فاسد است.[۱]

۱- نویسنده‌ی «**بحر الرائق**» گوید: چنین معامله‌ای به جهت جهالت نسبت به مدت بازپرداخت پول درست نیست؛ و پرواضح است که چنین جهالتی، منجر به درگیری و اختلاف می‌گردد؛ زیرا چنین معامله‌ای مبتنی بر چانه‌زنی است؛ و در صورتی معامله درست است که مدت بازپرداخت پول در نزد خریدار و فروشنده شناخته شده و معلوم باشد؛ یا آن که مدت بازپرداخت پول، به فطر مسیحیان مقرر گردد پس از آن که مسیحیان در مدت چند روز روزه‌ی خویش را شروع نمایند؛ و چون روزه‌ی مسیحیان در چنین روزهایی مشخّص است، از این رو جهالتی در شناخت مدت بازپرداخت پول وجود ندارد.

و «نوروز» به روز اول برج «حمل» (فروردین)، یعنی نخستین روز فصل بهار سال شمسی اطلاق می‌گردد؛ و «مهرگان» به روز اول برج «میزان» (مهر)، یعنی نخستین روز فصل پاییز سال شمسی گفته می‌شود. (به نقل از کتاب «السراج الوهاج».)

نویسنده‌ی «**بحر الرائق**» در ادامه گوید: روزه‌ی مسیحیان و فطر یهودیان بدان خاطر ذکر شده است که روزه‌ی مسیحیان وقت معیّن ندارد ولی فطرشان وقت مشخّص و معلومی دارد؛ ولی یهودیان به عکس این قضیه‌اند؛ یعنی روزه‌ی آن‌ها وقت مشخّص دارد ولی فطرشان وقت مشخّص و معلوم ندارد؛ و اگر چنانچه فردی، کالایی را به دیگری فروخت و خریدار پرداخت پول آن را تا روزه‌ی یهودیان مقرر کرد در این صورت باز هم حکمش تفاوت ندارد.

و معنای عبارت «روزه‌ی مسیحیان و فطر یهودیان»، چنین می‌شود که «زمان پرداخت پول به روزه‌ی مسیحیان و فطر آنان، یا به فطر یهودیان و روزه‌ی آنان مقرّر گردد»؛ و نویسنده‌ی کتاب تنها به ذکر یکی از آن‌ها اکتفا نموده است. (۹۶/۶)

علامه شامی در کتاب «**رد المحتار**» چنین می‌گوید: اصل واژه‌ی «نیروز»، «نوروز» بوده که معرّب به «نیروز» شده است. و در مورد نوروز از عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز سخنی بدین گونه نقل شده است؛ وقتی که کفار به خاطر آمدن نوروز شادمانی می‌کردند، عمر رضی الله عنه گفت: «**کلّ یوم نوروزنا**...»؛ «هر روز ما نوروز است». و در کتاب «**القهستانی**» چنین آمده است که «مهرجان» (به کسر میم و سکون هاء = مهرگان) بر دو نوع است: **عام**: که عبارت از نخستین روز فصل پاییز است؛ یعنی روز شانزدم مهر ماه؛ و **خاص**: که عبارت از روز بیست و ششم مهرماه می‌باشد.

قول عمر رضی الله عنه از علی رضی الله عنه نیز نقل شده است. خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ بغداد» (۳۲۶/۱۳) می‌گوید: نعمان بن مرزبان ابوثابت (پدر بزرگ امام ابوحنیفه) در نوروز برای علی رضی الله عنه فالوده‌ای را به رسم هدیه آورد. علی رضی الله عنه گفت: «**نوروزنا کلّ یوم**»؛ «هر روز ما نوروز است». و برخی گفته‌اند که این قضیه در جشن مهرگان بوده است و علی رضی الله عنه بدو گفت: «**مهر جو نا کلّ یوم**»؛ «هر روز ما مهرگان است».

پرسش: اگر چنانچه شخص خریدار و فروشنده مدت بازپرداخت پول را تا فصل «**درو**» یا فصل «**خرمن کوبی**»، یا فصل «**چیدن میوه**»، یا وقت «**آمدن حاجیان از حج**» مقرّر کردند، در این صورت حکم معامله چیست؟

پاسخ: در تمامیِ این صورت‌ها، معامله فاسد است.[1]

پرسش: اگر چنانچه خریدار و فروشنده، تاریخ‌های بالا را برای بازپرداخت پول در بین خود تعیین کردند، آن گاه پیش از سر رسید آن‌ها، با همدیگر به توافق رسیدند تا این تاریخ‌ها را ساقط گردانند؛ آیا در این صورت معامله جایز می‌گردد؟

پاسخ: آری؛ در این صورت معامله درست می‌شود.

پرسش: آیا خرید و فروش سگ، یوزپلنگ و سایر حیواناتِ درنده درست است؟

پاسخ: آری؛ خرید و فروش چنین حیواناتی درست می‌باشد.

پرسش: خرید و فروش کرم ابریشم و زنبور عسل چه حکمی دارد؟

پاسخ: خرید و فروش کرم ابریشم فقط همراه با ابریشم آن درست است[2]؛

۱- معامله تا فرا رسیدن این تاریخ‌ها بدان خاطر درست نیست که در این تاریخ‌ها، تقدیم و تأخیر صورت می‌گیرد و وقت آن‌ها مشخّص و معلوم نیست (از این رو باعث درگیری و اختلاف میان خریدار و فروشنده می‌گردد.).

۲- امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر این باور است که فروش کرم ابریشم درست نیست؛ زیرا که کرم ابریشم از زمره‌ی حشرات است. و امام ابویوسف رحمه‌الله بر آن است که فروش کرم ابریشم در صورتی درست است که ابریشم در آن ظاهر و آشکار گردد. و امام محمد رحمه‌الله بر این باور است که فروش کرم ابریشم در هر صورت درست می‌باشد؛ زیرا در هر صورت از آن استفاده می‌شود؛ و فتوا نیز به قول امام محمد است. (به نقل از «البحر الرائق» ۸۵/۶)

و همچنین خرید و فروش زنبور عسل، تنها همراه با کندوی آن جایز است.[۱]

پرسش «بَیع فاسد» چه حکمی دارد؟

پاسخ هر گاه خریدار و فروشنده، به معامله‌ای فاسد دست یازند، و در این معامله هر کدام از دو عوض، مال باشد (یعنی ارزش مالی داشته باشد) و خریدار کالا را به فرمان فروشنده قبض نماید، در این صورت شخص خریدار، صاحب کالا و جنس مورد معامله شده و بر وی پرداخت قیمت آن لازم می‌گردد؛ ولی برای هر یک از خریدار و فروشنده واجب است تا به خاطر پیروی از اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های شرعی، خرید و فروش خویش را فسخ نمایند.[۲]

پرسش [پیشتر شما بیان کردید که] بر خریدار و فروشنده واجب است تا معامله‌ی فاسد را فسخ کنند؛ ولی اگر چنانچه این کار را نکردند و معامله را فسخ ننمودند و شخص خریدار، جنس مورد معامله را به کسی دیگر فروخت، آیا در این صورت معامله‌اش درست است؟

۱- فروش زنبور عسل در نزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام ابویوسف رحمه‌الله درست نیست؛ ولی امام محمد رحمه‌الله بر این باور است که فروش زنبور عسل در صورتی است که آن‌ها را در جایی برای بهره‌گیری (از عسل آن‌ها) نگهداری و مواظبت نمایند. و در نزد امام محمد فروششان درست است گر چه همانند قاطر و الاغ خورده نمی‌شوند؛ و قدوری چنین گفته است که: فروش زنبور عسل به خاطر کندوی عسلش درست است. (به نقل از «بحر الرائق» ۸۴/۶)

۲- بر هر کدام از خریدار و فروشنده واجب است تا پیش از قبض کالا، یا پس از قبض کالا، تا هنگامی که کالا به حالت اصلی‌اش در دست خریدار قرار دارد، معامله را فسخ کنند، تا فساد معامله از میان برود؛ زیرا که دست یازیدن به معامله‌ی فاسد، گناه محسوب می‌گردد که برطرف کردن آن واجب است. (به نقل از «در المختار»)

پاسخ: آری؛ معامله‌اش درست می‌باشد.[۱]

پرسش: اگر چنانچه خریدار، کالایی را در معامله‌ای فاسد خرید، و در این معامله‌ی فاسد، فایده و سودی را فراچنگ آورد؛ حکم این فایده و سود (که از نتیجه‌ی معامله‌ی فاسد است) چگونه می‌باشد؟

پاسخ: چنین فایده و سودی پاک و مطبوع نمی‌باشد و بر خریدار واجب است تا آن را صدقه نماید.[۲]

پاره‌ای از احکام

پرسش: **«مزایده»** چه حکمی دارد؟ (**مزایده:** عبارت است از چیزی را در معرض فروش گذاردن که هر کسی آن را به قیمت گران‌تر خریداری کند به او فروخته شود.)

پاسخ: **«مزایده»** درست است؛ زیرا که پیامبر ﷺ جام و گلیمی را به مزایده گذاشتند.[۳]

۱- اگر چنانچه خریدار، جنس مورد معامله را - که به گونه‌ی فاسد آن را خریدار نموده است - به کسی دیگر غیر از فروشنده‌اش به گونه‌ی صحیح و قطعی فروخت؛ یا آن را به کسی هبه و بخشش کرد و بدو تسلیم نمود؛ یا جنس مورد معامله (در معامله‌ی فاسد)، برده بود و آن را آزاد یا مکاتب کرد؛ یا به گونه‌ی صحیح آن را وقف جایی کرد و از ملکیّت خویش بیرون نمود؛ یا آن را در گرو کسی گذاشت؛ یا آن را از زمره‌ی وصایای خویش قرار داد و پس از آن فوت نمود؛ در تمامیِ این صورت‌ها، بیع فاسد نافذ می‌گردد؛ و چون در این صورت‌ها حق بنده بدان‌ها تعلّق گرفته، فسخ معامله ممتنع می‌باشد. (به نقل از «در المختار»)

۲- اگر فروشنده در قیمت معامله‌ی فاسد، سودی را فراچنگ آورد، این سود و فایده برایش پاکیزه و حلال است؛ ولی اگر خریدار در جنس مورد معامله (در معامله‌ی فاسد) فایده‌ای را به دست آورد، این فایده برایش پاک و حلال نیست؛ و در این صورت بر خریدار لازم است تا فایده‌ی معامله را صدقه نماید ولی بر فروشنده این کار لازم نیست. (به نقل از «بحر الرائق».)

۳- انس رضی الله عنه گوید: «مردی از انصار به نزد رسول خدا ﷺ آمد و از ایشان چیزی را طلب نمود. پیامبر ﷺ ←

پرسش: در مزایده، آیا بر فروشنده لازم است تا جنس مورد معامله‌ی خویش را بـه آخرین قیمت آن به فروش برساند؟

پاسخ: این کار بر وی لازم و ضروری نیست؛ بلکه شخص فروشنده در فروش و عـدم فروش آن مختار است و هیچ گونه اِجبار و اِلزامی در این زمینه وجود ندارد.

پرسش: غیرمسلمانانی که در جامعه‌ی اسلامی زندگی می‌کنند (**اهل ذمّه**)[۱]، آیـا بـر آن‌ها مراعات کردن احکـام اسـلامی، پیرامـون صـحّت و فـسادِ خریـد و فروش و داد و ستد لازم است؟

پاسخ: غیرمسلمانانی که در جامعه‌ی اسلامی زندگی می‌کنند، حکمشان در مورد صحّت و فسادِ خرید و فروش، همانند حکم مسلمانان است (و باید احکام و مسائل اسلامی در مورد صحّت و فسادِ خرید و فروش را مراعات کنند؛) و تنها در مورد شراب و خوک از ایـن قاعـده مـستثنی هـستند؛ زیـرا کـه معامله‌ی آن‌ها در شراب، همانند معاملـه‌ی مـسلمان در آب میـوه، و داد و ستد آن‌ها در خوک، همانند معامله‌ی مسلمان در گوسفند است.

← بدو فرمودند: آیا در خانه‌ات چیزی است؟ او گفت: آری؛ در خانه‌ی ما گلیمی وجود دارد که قسمتی از آن را می‌پوشیم و بخشی از آن را در خانه‌ی خویش به عنوان فرش استفاده می‌کنـیم. و در خانـه‌ی مـا کاسـه‌ای نیـز وجود دارد که به ذریعه‌ی آن، آب می‌نوشیم. پیامبر ﷺ فرمودند: آن‌ها را به نزدم بیاور. آن مرد (بـه خانـه رفت و) آن‌ها را آورد. پیامبر ﷺ آن گلیم و کاسه را در دست گرفتند و فرمودند: این گلیم و کاسه را چـه کسی از من خریدار است؟ مردی گفت: من هر دو را به یک درهم مـی‌خـرم. پیـامبر ﷺ دو یـا سـه بـار فرمودند: چه کـسی بیـشتر از یـک درهـم مـی‌خـرد؟ مـردی گفـت: مـن آن دو را بـه دو درهـم خریـدارم. پیامبر ﷺ آن گلیم و کاسه را بدان مرد دادند و دو درهم را گرفتند و بدان مرد انصاری دادنـد...» [ابـوداود؛ باب «ما تجوز فيه المسألة».]

۱- **اهل ذمّه**: اهل کتاب و هم عهدان از زردشتیان و یهود و نصاری که در ممالک اسلامی زندگانی مـی‌کننـد و در امان می‌باشند. به تعبیری دیگر، **ذمّی**: غیرمسلمانی است که جان و مال او در امان و پناه اسـلام باشـد و جزیـه بدهد. [مترجم]

معامله و داد و ستد «مکروه»

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَ...» [جمعه/۹]؛ «ای مؤمنان! هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید...».

[از این آیه چنین فهمیده می‌شود که] معامله[1] به هنگام اذان جمعه و پس از آن تا به پایان رسیدن نماز جمعه، ممنوع و قدغن می‌باشد.

و پیامبر ﷺ نیز از چندین معامله نهی فرموده‌اند که عبارتند از:

۱. «**نجش**». (اضافه نمودن به بهای جنس بدون قصد خرید. پس هنگامی که کسی مشغول معامله‌ی چیزی است و دیگری بدون آن که قصد خریدش را داشته باشد و برای فریب مشتری، بهای بیشتری را برای آن پیشنهاد کند، حرام و ناروا است.)[2]

۱- از اینجا نویسنده‌ی کتاب، به بیان مکروهات معامله می‌پردازد؛ و چون **مکروه** پایین‌تر از «**فاسد**» است، از این رو نویسنده، اقسام معامله‌ی مکروه را پس از مسائل معامله‌ی فاسد قرار داده است. و منظور از پایین بودن مکروه از فاسد، در مورد حکم منع شرعی آن نیست، بلکه در عدم فساد معامله است؛ زیرا که تمامی این صورت‌ها حرام می‌باشد، و بدون هیچ گونه اختلافی، ارتکاب تمامی این صورت‌ها، باعث گناه و معصیّت می‌گردد. در کتاب «**فتح القدير**» بدین موضوع اشاره رفته است.

و اصل در شریعت مقدّس اسلام آن است که هر چیزی که از آن نهی شده، قبیح و زشت می‌باشد.

۲- «**نجش**» [به فتح نون و جیم، یا به سکون جیم] عبارت است از: این که تو قیمت کالا را به خاطر تحریک و تشویق مردمان به خرید آن، بالا ببری، بی‌آن که قصد خرید را داشته باشی.

و اصل واژه‌ی «**نجش**» از «**نجش الصيد**» است؛ یعنی: تحریک کردن نخجیر بدین خاطر که از جایی به جایی دیگر برود. و حدیثی که از «**نجش**» در معامله نهی نموده، در بخاری و مسلم وارد شده است.

و در کتاب «**الجوهرة النيرة**» چنین آمده است: اصحاب ما، نجش را مقیّد کرده‌اند و گفته‌اند: اگر چنانچه کالا به قیمت واقعی‌اش برسد، در این صورت در حکم نجش است و ممنوع می‌باشد؛ و اگر چنانچه کالا به قیمت واقعی‌اش نرسد، در این صورت در حکم نجش نیست و ممنوع نمی‌باشد؛ زیرا در این صورت بدون هیچ گونه ضرر و زیانی، به مسلمانان نفع می‌رسد.

۲. معامله بر روی معاملهی دیگـران.[۱] (پس اگر کسی جنسی را به بهای یکصد تومان به فروش برساند، و دیگری به او بگوید: برو و معامله را فسخ کـن و مـن آن را بـا یکصد و ده تومان از تو میخرم، نامشروع و ناروا اسـت، زیـرا رسـول خـدا ﷺ فرمودهاند: «بر روی معاملهای که انجام گرفته، معامله نکنید». بخاری و مسلم)

۳. به استقبال کاروانِ تجّار شتافتن.[۲] (در صدر اسـلام، کـه تجـارت میـان شـهرها توسط کاروانها انجام میگرفت، وسایل حمل و نقـل و ارتباطـاتماننـد امـروز

۱- در حدیثی از معامله بر روی معاملهی دیگران نهی شده است؛ آن جا که پیامبر ﷺ مـیفرماینـد: «**لایسـتام الرجل علی سوم اخیه و لایخطب علی خطبة اخیه**»؛ «هیچ فردی بر معاملـهی بـرادرش معاملـه نکنـد و وارد معاملهی وی نشود؛ و هیچ فردی بر خواستگاری برادرش، خواستگاری از زنی نکند.»

و از معامله بر روی معاملهی دیگران بدین خاطر نهی شده است که باعث ضرر و زیان مـیگـردد؛ و ایـن نهی در صورتی است که خریدار و فروشنده در قیمتگذاری خویش به یک مبلغ معیّن راضـی شـده باشـند؛ و اگر چنانچه یکی از خریدار و فروشنده به معامله تمایل نداشت، در این صورت معامله بر روی معاملـهی وی خالی از اشکال است.

۲- به استقبال کاروان تجّار شتافتن، در حدیثی که بخاری و مسلم آن را از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کـردهانـد، نهـی شده است. ابن عباس رضی الله عنهما در این روایت میگوید: «**نهی رسول الله** ﷺ **ان تتلقی الرکبـان و ان یبیـع حاضـر لباد**»؛ «پیامبر ﷺ از استقبال نمودن مردم شهر از مردم روستا برای خریـد کالاهایـشان قبـل از رسـیدن بـه شهر، و از این که افراد شهر کالا را برای روستایی بفروشند، نهی کرده است. (یعنی دلّالی و واسطهگری شـهری برای روستایی نامشروع است.)».

و به استقبال کاروان تجّار شتافتن، دو صورت دارد: **یکی** آن که فـرد شـهری، کـاروان تجّـار را در حـالی ملاقات میکند که در نزد آنها طعام و مواد خوراکی جهت فروش وجود دارد و در شـهر نیـز نیـاز شـدیدی بدین مواد خوراکی است؛ از این رو فرد شهری کالا را به قیمت کمتر خریداری میکند تا آن را به اهل شهر به قیمت بیشتر بفروشد. و **صورت دوم:** این است که شهری کالاهای روستاییان را به قیمت کمتـر از قیمـت شـهر خریداری کند، در حالی که روستاییان از قیمت این کالا در شهر بیخبر هستند.

و در نزد ما (احناف)، نهی در صورتی تحقق پیـدا مـیکنـد کـه چنـین معاملـهای ضـرر و زیـانی متوجـه شهرنشینان نماید؛ و یا باعث اِلتباس بر مردم گردد؛ ولی اگر چنانچه ضرر و اِلتباسی را ایجاد نمـیکـرد، چنـین معاملهای خالی از اشکال است.

و در کتاب «**المغرب**» چنین آمده است: «**جلب اشیاء**» عبارت است از آن که کالایی از یک شهر به شـهر دیگر، جهت تجارت آورده شود.

نبود، تجّار از قیمت رایج در شهرها به خوبی آگاه نبودند، عدّه‌ای پیش از رسیدن کاروان به شهر، در بیرون از شهر به استقبال تجّار می‌شتافتند تا کالا و متاع‌های تجاری آن را به قیمت ارزانتر از نرخ رایج خریداری نمایند و سود آنان را در انحصار خود درآورند، لذا پیامبر گرامی اسلام ﷺ، از شتافتن به استقبال تجار، پیش از ورود آنان به شهر – به منظور خرید کالای ارزان‌تر از قیمت رایج بازار – نهی کرده و فرموده است: «**لاتتلقوا الرکبان**»؛ «به استقبال کاروان تجّار نشتابید». بخاری و مسلم.

پس بر مسلمانی که به امر داد و ستد مشغول است، لازم است از بی‌خبری و غفلت افراد نسبت به قیمت رایج کالا سوء استفاده نکند و یا کالاهای تازه آمده به بازار را به صورت انحصاری در اختیار خود قرار ندهد و دیگران را از بهره‌مندی سود مناسب محروم نگرداند.)

۴. **فروش کالاهای روستایی توسط تاجر شهری.**[۱] (هر گاه تولید کننده‌ای جنس خود را به بازار عرضه نماید، جایز نیست که یک نفر واسطه شود و بگوید: آن را

۱- پیشتر در مورد نهی از «**فروش کالای روستایی توسط تاجر شهری**» حدیثی بیان شد؛ و همچنان در کتاب «**هدایه**» آمده، این نهی مقیّد می‌باشد؛ و چنین معامله‌ای در صورتی مذموم و ممنوع می‌باشد که مردم شهر نیازمند و محتاج باشند و آن کالای مورد نیاز نیز در شهر نایاب باشد؛ از این رو تاجر و فروشنده‌ی شهری می‌خواهد تا کالاها را به روستاییان بفروشد تا از این رهگذر، پول زیادی را به جیب بزند، در حالی که این کار به ضرر و زیان آن‌ها تمام می‌شود. نویسنده‌ی کتاب «الاختیار» مسئله‌ی «**فروش کالای روستایی توسط تاجر شهری**» را این گونه تفسیر کرده است: روستایی، کالایی را به شهر می‌آورد؛ تاجران شهری کالا را از روستایی می‌گیرند و در نزد خود نگه می‌دارند تا پس از مدتی آن را به قیمت بالاتر و گران‌تر از قیمت زمانی که کالا به شهر آورده شده، به فروش برسانند.

در صورت اول مسئله، فرد شهری، مالک متاع و فروشنده و شخص روستایی، خریدار است؛ و در صورت دوم، فرد شهری، خریدار و روستایی، فروشنده و صاحب کالا است. و قسمت آخر حدیث نیز بیانگر صورت دوم است؛ آن جا که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**دعوا الناس یرزق الله بعضهم من بعض**»؛ «مردم را به حال خودشان بگذارید؛ خداوند برخی را از طریق برخی دیگر، روزی می‌دهد.»

نویسنده‌ی «**المجتبی**» گوید: صورت دوم مسئله، صحیح‌ترین و بهترین تفسیر است؛ بدین موضوع در کتاب «**زاد الفقهاء**» نیز جهت موافقت با حدیث اشاره شده است. (بحر الرائق ۱۰۷/۶ با اختصار)

اکنون معامله مکن، آن را در انبار من قرار بده، بعداً آن را برایت می‌فروشم؛ زیرا این کار نوعی سودجویی بی‌مورد و احتکار است و رسول خدا ﷺ در این زمینه فرموده‌اند: «شهری کالای روستایی را نزد خود نگاه ندارد، بگذارید مردم خود با هم معامله کنند و وسیله‌ی تأمین روزی یکدیگر بشوند. بخاری و مسلم.

به هر حال، «فروش کالای روستایی توسط مغازه‌دار شهری»، آن است که صاحب کالا و اجناس، برای فروش کالای خود به شهر می‌رود و می‌خواهد در دادوستد و معامله‌اش شتاب کند و زودتر کالاهایش را بفروشد امّا تاجر و مغازه‌دار شهر به او می‌گوید: کالای خود را نفروش، بلکه آن را نزد من بگذار تا به قیمت گرانتر بفروشم و تو در انتظار گران شدن قیمت‌ها باش. این داد و ستد و معامله را، پیامبر خدا ﷺ نهی کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «**لایبیع حاضر لباد، دعوا الناس یرزق الله بعضهم من بعضٍ**»؛ «تاجر و فروشنده‌ی شهری برای روستایی و عشایری (محصولات و کالایشان را به منظور بالا بردن قیمت آن‌ها) نفروشد؛ مردم را به حال خودشان بگذارید. خداوند برخی را از طریق برخی دیگر، روزی می‌دهد.».

آری؛ امروز نیز چنین است که برخی از بازاریان جز واسطه‌های گرانی و انحصارگر بیش نیستند؛ زیرا روستاییان و عشایر و یا مردم شهرهای مرزی و حاشیه‌ی بنادر، محصولات زراعی، دست بافته‌های محلی و یا کالاها و متاع‌های خود را به شهر می‌آورند و می‌خواهند با سود کمتر بفروشند و به شهر و روستای خود مراجعه نمایند؛ اما واسطه‌های بازاری، انبارداری آنان را می‌نمایند و اجازه نمی‌دهند تا عموم مردم نیازمند، از ارزانی آن محصولات و آن کالا و اجناس بهره‌مند گردند. در واقع آنان سود و بهره‌ی کالا را تنها به جیب می‌زنند و دیگران را از بهره و انتفاع محروم می‌گردانند. به همین خاطر اسلام این عمل را نهی فرموده است. لذا بر تاجر مسلمان شهری لازم است مردم را از ارزانی مال دیگران، محروم نگرداند و اجازه دهد تا افراد، خود کالایشان را برای همه به قیمت مناسب‌تر از بازار بفروشند، و با واسطه‌گری، عامل گرانی محصولات و دستاوردهای دیگران نشوند.)

فایده:

اگر چنانچه فردی، مالک دو برده‌ی کوچک بود؛ و یکی از این دو برده، مَحرم برده‌ی دیگر بود، در این صورت برای مالک درست نیست که با فروش، یکی از آن دو را از دیگری جدا نماید؛ این طور که یکی از آن دو برده را به فردی و دیگری را به فردی دیگر به فروش برساند.

و اگر چنانچه یکی از آن دو برده، بزرگ بود و دیگری کوچک؛ در این صورت اگر مالک، آن دو را با فروش از یکدیگر جدا کرد، این کار وی مکروه می‌باشد و چنین معامله‌ای درست است.

و اگر چنانچه هر دو برده، بزرگ بودند در این صورت هیچ اشکالی در جدا کردن آن‌ها برای فروش وجود ندارد.[1]

۱- پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «**من فرّق بين والدة و ولدها فرق الله بينه و بين احبته يوم القيامة**»؛ «آن کسی که در میان مادر و فرزندش جدایی افکند، خداوند بلند مرتبه در روز رستاخیز، در میان او و دوستانش جدایی می‌افکند».

و نقل است که پیامبر ﷺ دو برده‌ی کوچک - که برادر یکدیگر بودند - به علی رضی الله عنه هدیه دادند. پس از مدتی پیامبر ﷺ از علی رضی الله عنه پرسیدند: با آن دو برده‌ی کوچک چه کردی؟ علی رضی الله عنه گفت: یکی از آن دو را فروختم. پیامبر ﷺ فرمودند: آن را بگیر. آن را بگیر. و در روایتی دیگر آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: آن را باز پس بگیر. آن را باز پس بگیر.

و این حکم بدان خاطر است که برده‌ی کوچک با فرد خردسال و بزرگ‌سال خو می‌گیرد؛ و آن که بزرگ است، مواظبت و سرپرستی کوچک را به عهده می‌گیرد؛ از این رو با به فروش رساندن یکی از آن‌ها، آن اُنس و اُلفت خردسال و آن مواظبت و سرپرستی از وی، از میان می‌رود؛ و همچنین در فروش یکی از آن‌ها، آن عطوفت و مهربانی‌ای که باید به خردسال بشود، ترک می‌گردد؛ و این در حالی است که پیامبر ﷺ از چنین کاری بیم داده‌اند.

و این مسئله در صورتی است که هر دو برده در ملکیّت وی باشد؛ زیرا که اگر یکی از آن‌ها در تملّک وی بود و دیگری در ملکیّت کسی دیگر، در این صورت فروختن یکی از آن‌ها، بلامانع می‌باشد. (بحرالرائق ۱۰۸/۶)

اِقاله (فسخ معامله)

پرسش: «**اِقاله**» (فسخ معامله) چیست؟ و در شریعت مقدّس اسلام از چه حکمی برخوردار است؟

پاسخ: «**اِقاله**»: به معنی فسخ معامله‌ای است که خریدار و فروشنده در میان یکدیگر بسته‌اند؛ (به تعبیری دیگر، «**اِقاله**»: به معنی فسخ معامله و رها کردن جنس مورد معامله و بازگردانیدن آن به مالک و پس دادن بهای آن به خریدار، پس از پشیمانی یکی از دو طرف خریدار و فروشنده یا هر دوی آن‌ها است.)

و «**اِقاله**» (یا فسخ معامله)، در صورتی جایز است که به رضایت خریدار و فروشنده و به مثل قیمتِ اوّل باشد.

پرسش: اگر چنانچه یکی از خریدار و فروشنده در فسخ معامله، زیاد یا کم بودن بهای جنس مورد معامله را شرط گذاشتند، در این صورت حکمش چیست؟

پاسخ: چنین شرطی باطل است؛ و در صورت فسخ معامله، کالای مورد معامله به مثل بهای اوّلِ خود، به مالک بازگردانیده شود.

پرسش: آیا اِقاله، فسخ (معامله‌ی اول) است یا معامله‌ای جدید به شمار می‌آید؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که اِقاله در حق خریدار و فروشنده، فسخ و در حق غیر خریدار و فروشنده، معامله‌ای جدید[1] محسوب می گردد.

۱- و این که «**اقاله در حق غیر خریدار و فروشنده، معامله‌ای جدید محسوب می‌گردد**»، نتیجه و ثمره‌اش در صورتی نمایان می‌شود که کالایی که به فروش گذاشته شده است «**زمین**» باشد؛ و به هنگام معامله، صاحب شفعه نیز شفعه‌ی خویش را تسلیم نموده باشد. آن‌گاه پس از معامله، خریدار و فروشنده، معامله‌ی خویش را فسخ نمایند و کالای مورد معامله به ملکیّت فروشنده برگردد؛ در این صورت برای صاحب شفعه جایز است تا شفعه‌اش را طلب نماید؛ به خاطر این که اقاله در حق غیرخریدار و فروشنده، معامله‌ای جدید به شمار می‌آید. ←

پرسش: اگر چنانچه بهای کالا، یا جنس مورد معامله هلاک گردید، در این صورت حکم اقاله چیست؟

پاسخ: هلاک شدن بهای کالا، مانع صحّت اقاله (و فسخ معامله) نمی‌شود؛ ولی هلاک شدن جنس مورد معامله، مانع صحّت اقاله می گردد.

پرسش: اگر چنانچه بخشی از جنس مورد معامله هلاک گردید، در این صورت حکم اقاله در مورد بخش باقی مانده‌ی کالای مورد معامله چیست؟

پاسخ: فسخ معامله در مورد بخش باقی مانده‌ی کالای مورد معامله درست است.

فایده:

هر گاه یکی از خریدار و فروشنده از معامله‌ی خویش پشیمان گردد و از طرف معامله، در خواست فسخ آن را بنماید، در این صورت برای دیگری اقاله و فسخ معامله مستحب می‌باشد؛ و در اقاله (و پذیرش فسخ معامله در صورت پشیمانی

← علامه قدوری تنها نظریّه و دیدگاه امام ابوحنیفه را بیان نموده است؛ ولی نویسنده‌ی «**بحر الرائق**» نظریّه و دیدگاه امام ابویوسف و امام محمد را نیز بیان کرده است؛ آن جا که می گوید: امام ابویوسف بر این باور است که: اِقاله، معامله‌ای جدید است؛ مگر آن که اِقاله و فسخ معامله متعذّر و مشکل باشد؛ این طور که اِقاله پیش از قبض کالا بوده باشد؛ ولی اگر اِقاله در معامله پس از قبض کالای منقول و بیشتر یا کمتر از قیمت اولی باشد، یا در برابر جنس دیگری باشد، یا پس از هلاکت و نابودی کالا باشد، در این صورت‌ها اِقاله متعذّر و مشکل است و اِقاله باطل می گردد.

امام محمد گوید: اِقاله، فسخ است؛ مگر در صورتی اِقاله متعذّر است که خریدار و فروشنده به بیشتر از قیمت اولی و یا به خلاف جنس آن اِقاله کنند؛ و یا پیش از قبض کالا باشد.

و اختلافی که بیان شد در صورتی است که اِقاله با لفظ خودش واقع گردد؛ ولی اگر به الفاظ «**فسخ**»، «**رد**» و «**ترک**» باشند، در این صورت، «**بیع**» نیستند. و در کتاب «**السراج الوهاج**» آمده است که اگر اِقاله به لفظ «**بیع**» باشد، به اجماع علماء «**بیع**» می‌باشد. (۱۱۲/۶)

طرف مقابل)، پاداش بزرگی وجود دارد.[۱] [بسیار اتفاق می‌افتد فردی در یک جوّ و حالت خاصّ قرار می گیرد و معامله‌ای انجام می‌دهد. امّا وقتی آن جوّ و شرایط برطرف می گردد متوجه می‌شود که در این معامله خسارت می‌بینند و معذرتِ معقول خود را جهت فسخ آن داد و ستد به نزد تاجر اِبراز می‌دارد. در چنین حالتی تاجر مسلمان باید عذر خریدار را جهت بازگردانیدن کالاهایش بپذیرد؛ و برای او شایسته و سزاوار نیست به چیزی رضایت دهد که موجب زیان و خسارت برادر مسلمانش باشد.]

«مرابحه» و «تولیه»

پرسش: در عرف علماء و صاحب نظران فقهی، معنی و مفهوم «**مرابحه**» و «**تولیه**» چیست؟

پاسخ: «**مرابحه**» عبارت است از: فروختن کالا، گران‌تر از آن چه خود مشتری خریده است. و «**تولیه**»؛ عبارت است از: فروختن کالا، به همان قیمتی که خود مشتری خریده است.

پرسش: آیا برای صحّت و درستی «**مرابحه**» و «**تولیه**» شرطی وجود دارد؟

پاسخ: **مرابحه و تولیه** درست نیست مگر آن که «**عوض**» در مرابحه و تولیه از آن چیزهایی باشد که برایشان مثل و نظیری وجود دارد؛ همانند: اشیایی که پیمانه یا وزن می‌شوند.

۱- ابوشریح رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «**من اقال اخاه بیعاً اقاله الله عثرته یوم القیامة**»؛ «کسی که فسخ و اِلغای معامله‌ی برادر مسلمانش را بپذیرد، خداوند در روز رستاخیز از گناهان و لغزش او می گذرد.» این حدیث را طبرانی در «**معجم الاوسط**» نقل کرده و راویان آن ثقه و مطمئن هستند. (الترغیب و الترهیب: ۵۶۷/۲)

پرسش: **به عنوان مثال**: فردی جامه‌ای را خرید و پس از خرید، آن را شست و تمیز کرد و چرکش را از میان برد؛ یا آن را پس از خرید رنگ زد؛ و یا پس از خرید، آن را گلدوزی و سوزن‌دوزی نمود، و در نتیجه قیمت جامه با این کارها افزایش یافت؛ یا مواد غذایی را خرید و آن را به منزلش انتقال داد و اجرت حمل‌کننده را پرداخت؛ و یا حاشیه‌های لباس را با ابریشم یا چیزی دیگر بافت؛ در این صورت‌ها چگونه باید مرابحه نمود؟

پاسخ: در تمامیِ این صورت‌ها، مرابحه درست است؛ ولی فروشنده به هنگام معامله چنین نگوید: «**این کالا را بدین قیمت خریده‌ام**»؛ بلکه چنین بگوید: «**این کالا برایم بدین قیمت تمام شده است**».

پرسش: اگر چنانچه فردی کالای خویش را به صورت مرابحه به کسی فروخت؛ و خریدار نیز تصوّر کرد که فروشنده در سخن خویش راستگو و صادق است؛ و پس از آن متوجه شد که فروشنده بدو خیانت نموده است. (به عنوان مثال: فروشنده کالایی را به صد تومان خریده، و بعدها که آن را به مشتری می‌فروشد، بدو می گوید: این کالا را من به یکصد و سی تومان خریده‌ام و آن را به یکصد و پنجاه تومان به تو می‌فروشم. و مشتری نیز سخن او را تصدیق می کند؛ ولی بعداً متوجه می‌شود که وی بدو دروغ گفته است؛) در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: هر گاه خریدار از خیانت در مرابحه مطّلع و آگاه شد، در آن صورت – از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله – مختار است؛ اگر خواست می‌تواند جنس مورد معامله را به همان قیمت اول بگیرد و اگر هم خواست می‌تواند آن را به فروشنده باز گرداند.

پرسش: اگر چنانچه خریدار از خیانت در «**تولیه**» مطّلع و آگاه شد، در این صورت تکلیف خریدار چیست؟ (به عنوان مثال: فروشنده کالایی را به دویست

تومان خریداری نموده است؛ و بعدها که آن را به مشتری می‌فروشد بدو می‌گوید: این را به دویست و پنجاه تومان خریده‌ام و آن را به همان دویست و پنجاه تومان به تو می‌فروشم. و مشتری نیز سخن او را باور می‌کند ولی بعداً متوجه می‌شود که فروشنده بدو دروغ گفته است؛ در این صورت تکلیف خریدار چیست؟)

پاسخ: در این صورت فرد خریدار آن چه را که فروشنده در قیمت واقعی کالا افزوده است، کم نماید.

پرسش: آیا در این زمینه، میان امام ابوحنیفه رحمه‌الله و دو شاگردش، امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله اختلافی وجود دارد؟

پاسخ: آری؛ در این باره امام ابوحنیفه رحمه‌الله با شاگردانش اختلاف نظر دارد؛ این طور که امام ابویوسف می‌گوید: اگر چنانچه خریدار از خیانت در «**تولیه**» و «**مرابحه**» مطّلع و آگاه شد، در آن صورت فرد خریدار آن چه را که فروشنده در قیمت واقعی کالا افزوده است کم نماید، و فرد خریدار اختیاری در فسخ معامله ندارد؛ و این حکم، هم در تولیه و هم در مرابحه یکسان است.

و امام محمد رحمه‌الله بر این باور است که در هر دو صورت (مرابحه و تولیه)، از قیمت نکاهد بلکه در هر دو صورت مختار است.[1]

پاره‌ای از مسائل

پرسش: فردی که کالایی را خریداری نموده، آیا برایش درست است که جنس مورد معامله را پیش از قبض آن، به دیگری به فروش برساند؟

۱- این طور که اگر خواست می‌تواند جنس مورد معامله را به همان قیمت اول بگیرد و اگر هم خواست می‌تواند آن را به فروشنده باز گرداند.

پاسخ: اگر چنانچه جنس مورد معامله از آن کالاهایی باشد که قابل انتقـال و تغییـر است، در این صورت فروختن آن پیش از تسلیم کردن آن درست نیست.

ولی اگر چنانچه جنس مورد معامله از قبیل کالاهایی باشد که قابل نقل و انتقال و تغییر و دگرگونی نیست – همانند زمین و خانه – در آن صورت از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله و امام ابویوسف رحمه الله، فروختن آن پیش از تـسلیم و قبض، درست است؛ و امام محمد رحمه الله بر این باور است که فروختن خانه و منزل نیز پیش از قبض آن درست نیست.

پرسش: آیا برای شخص خریدار لازم و ضروری اسـت تـا کـالای مـورد معاملـه‌ی خویش را پس از قبض، دوباره پیمانه یا وزن نماید؟

پاسخ: چنانچه خریـدار، کـالای پیمانـه‌ای یـا وزنـی را بـه شـرط پیمانـه و وزن خریداری نمود، در آن صورت فروختن و خوردن آن بدون آن کـه دوبـاره پیمانه یا وزن شود، حرام و نامشروع است.[1]

۱- نویسنده‌ی کتاب «**درالمختار**» گوید: اگر چنانچه کالای پیمانه‌ای را به شـرط پیمانـه خریـداری نمـود، در آن صورت فروختن آن تا زمانی که دوباره پیمانه نشود، حرام است. (یعنی فروختن و خوردن آن مکروه تحریمی است.) و گاهی فقهاء به فساد چنین معامله‌ای تصریح می‌کنند. و این حکم در مورد کالاهای وزنی و عددی نیز که به شرط وزن و شمارش خریداری می‌شوند، جاری است؛ زیرا در چنین معاملـه‌ای احتمـال زیـادت بـرای فروشنده وجود دارد؛ به خلاف آن که خرید و فروش به صورت تخمینی و بـدون وزن و پیمانـه و حـساب و شمارش باشد که تمامیِ آن‌ها به خریدار تعلّق می‌گیرد.

و همین که فروشنده کالای مورد معامله را پس از قرارداد معامله در حضور خریدار پیمانه و وزن نماید، کفایت می‌کند. از این رو پیمانه نمودن پیش از معامله، یا پیمانه نمـودن پـس از معاملـه و در غیـاب خریـدار درست نیست.

و اگر کالایی را در حضور فردی پیمانه کرد و آن گاه آن شخص، کالای پیمانه شده را خرید، و پیش از آن که دوباره آن را پیمانه کند به دیگری فروخت؛ چنین معامله‌ای درست نمی‌باشد، گر چه خریـدار دوّم، آن را پیمانه نماید؛ زیرا خریدار اولی، آن را پیمانه نکرده است، از این رو قبض کننده‌ی آن محسوب نمی‌گردد.

و چنانچه شیء پیمانه‌ای یا وزنی، پول باشد، در آن صورت تصرف در آن پیش از قبض کـردن آن درسـت است؛ گر چه دَخل و تصرّف پیش از پیمانه نمودن بهتر و افضل است.

ابن عابدین در «**حاشیة**» می‌گوید: در مسئله‌ی بالا، کلمه‌ی «**شراء**» (خریدن) به جهت آن قید شده است ←

➡ که اگر چنانچه از راه هدیه و بخشش یا ارث و یا وصیّت، مالک کالایی شد، در آن صورت دَخل و تصرّف در آن پیش از پیمانه نمودن درست است.

و این که نویسنده‌ی درالمختار، «**مکروه تحریمی**» گفته است، بدان جهت حرمت را به «مکروه تحریمی» تفسیر کرده است که «نهی» در این مسئله، از طریق خبر واحد ثابت شده است و حرمت قطعی را ثابت نمی‌گرداند. و این خبر واحد عبارت از همان حدیثی است که ابن ماجه از جابر ﷺ روایت می‌کند که وی گفت: «**نهی رسول الله ﷺ عن بیع الطعام حتی یجری فیه الصاعان، صاع البائع و صاع المشتری**»؛ «پیامبر ﷺ از فروختن گندم و مواد غذایی تا آن که دوباره پیمانه گردد نهی فرمودند؛ پیمانه‌ی فروشنده و پیمانه‌ی خریدار».

و مذهب امام مالک و امام شافعی و امام احمد نیز مطابق مذهب ما (احناف) است. و وقتی که فقهاء دوبار پیمانه نمودن را به «قبض کردن کامل» تعلیل نموده‌اند، از این رو منع خوردن کالاهای وزنی و پیمانه‌ای را نیز قبل از وزن و پیمانه کردن آن به منع فروش آن ملحق نمودند. و این مسئله در صورتی است که خرید و فروش به صورت «پیمانه‌ای» باشد. و اگر چنانچه کالا را به صورت تخمینی و بدون وزن و پیمانه خرید، در آن صورت دَخل و تصرّف نمودن در آن پیش از پیمانه نمودن آن درست است.

ابن عابدین در ادامه می‌گوید: نویسنده‌ی «**درالمختار**» گفته است: «پیمانه کردن کالا توسط فروشنده در حضور خریدار کافی است»؛ و نویسنده‌ی «**الخانیة**» گفته است: اگر کالای وزنی و پیمانه‌ای را پس از پیمانه نمودن و وزن کردن خرید، و فروشنده نیز در حضور مشتری آن را پیمانه و وزن نمود، در آن صورت امام ابن الفضل می‌گوید: همان پیمانه نمودن فروشنده کافی است و برای خریدار درست است که پیش از آن که آن را پیمانه نماید در آن تصرف کند.

ابن عابدین در ادامه می‌گوید: نویسنده‌ی «**درالمختار**» گفته است: «پیمانه نمودن کالا پیش از معامله یا پیمانه نمودن پس از معامله و در غیاب خریدار درست نیست»؛ و مراد از این جمله این است که اگر فروشنده، کالا را پیش از فروش پیمانه کرد، به هیچ عنوان کفایت نمی‌کند، اگر چه در حضور مشتری نیز باشد. و همچنین اگر کالا را پس از فروش و در غیاب خریدار پیمانه کرد، باز هم پیمانه کردنش کفایت نمی‌کند؛ زیرا پیمانه نمودن کالا از موارد تکمیلی قبض و تسلیم کالا است؛ و پرواضح است که قبض کالا در غیاب مشتری صورت نمی‌گیرد. در کتاب «**فتح القدیر**» چنین آمده است: از این مسئله، مسئله‌ای دیگر استنباط و تفریع می‌شود؛ و آن این که: اگر چنانچه گندم و مواد خوراکی در حضور فردی پیمانه شد؛ آن گاه در همان مجلس آن را از فروشنده خریداری کرد، و پیش از آن که کالا را پس از خریدن پیمانه نماید، آن را به صورت پیمانه‌ای به دیگری فروخت، در این صورت چنین معامله‌ای درست نیست. و در این مسئله پیمانه کردن یا پیمانه نکردن آن برای مشتری یکسان است؛ زیرا در صورتی که خریدار کالا را پس از خرید، پیمانه نکند، در حقیقت آن را قبض نکرده است؛ و فروختن چنین کالایی به مثابه‌ی فروش کالایی است که در آن قبض صورت نگرفته است؛ از این رو چنین معامله‌ای درست نمی‌باشد. (۱۶۳/۴)

نویسنده‌ی «**بحرالرائق**» به نقل از «**فتح القدیر**» می‌گوید: مناسب است که به اشیای پیمانه‌ای و وزنی، اشیای عددی که در آنها تفاوتِ (فاحشی) وجود ندارد نیز الحاق گردد؛ از این رو اگر چنانچه اشیای عددی به صورت شمارش خریداری شد در آن صورت فروختن آن‌ها پیش از شمارش بر مبنای قول امام ابوحنیفه – در ظاهرترین روایات – فاسد می‌باشد.

پرسش: فردی که کالایی را فروخته و پول کالای مورد معامله را قبض ننموده، آیا برایش جایز است که پیش از آن که پول را قبض کند در آن دَخل و تصرّف نماید؟

پاسخ: برای فروشنده جایز است که در پول کالای مورد معا مله، پیش از قبض آن، دَخل و تصرّف نماید.

پرسش: پس از به اتمام رسیدن معامله، آیا افزودن به قیمت یا افزودن به کالای مورد معامله درست است؟

پاسخ: برای خریدار درست است که پول بیشتری را به فروشنده بدهد؛ همچنان که برای فروشنده نیز جایز است که کالای بیشتری را به خریدار بدهد.

پرسش: اگر چنانچه (پس از به اتمام رسیدن معامله)، فروشنده از قیمت جنس مورد معامله کاست، در آن صورت حکم چیست؟

پاسخ: این کار نیز درست است.

پرسش: اگر چنانچه شخص خریدار در پول کالای مورد معامله، یا فروشنده در کالای مورد معامله، چیزی را افزودند؛ و یا فروشنده چیزی را از پول کالا کاهش دادند، آیا در این صورت‌ها، «**استحقاق**» (حق کسی دیگر) نیز بدان‌ها تعلّق می گیرد؟

پاسخ: آری؛ «**استحقاق**» نیز به تمامیِ این صورت‌ها تعلّق می گیرد.[1]

۱- توضیح این که: استحقاق (وجود داشتن حق کسی دیگر در کالا یا پول) به تمامیِ آن چه عقد معامله بر آن واقع شده و همچنین به زیادت آن تعلّق می گیرد؛ از این رو تا زمانی که خریدار زیادت را نپرداخته، نمی‌تواند کالا را مطالبه نماید؛ و برای فروشنده نیز درست است که کالا را در نزدش نگه دارد تا آن که زیادت را قبض نماید. و اگر چنانچه در کالای مورد معامله، استحقاق و حق کسی دیگر وجود داشت، در آن صورت خریدار تنها به فروشنده مراجعه نماید. و در صورتی که صاحب استحقاق اجازه داد، مستحق تمامیِ آن می گردد. و اگر چنانچه کالا به خاطر وجود عیب در کالا، یا به خاطر خیار شرط، یا «خیار رؤیت» ردّ کرده شد، در آن صورت خریدار تنها به فروشنده مراجعه نماید. ←

پرسش: اگر شخصی، کالایی را به نقد فروخت، سپس به خریدار مهلت داد و پرداخت پول را تا مدتی مشخّص و معلوم، مؤجّل نمود، در این صورت تکلیف و حکم چنین معامله‌ای چیست؟

پاسخ: در این صورت با به تأخیر افکندن پول کالا، پرداخت آن نیز به تأخیر می‌افتد. و همچنین تمام دیونی که زمان بازپرداختشان فرا رسیده، با به تأخیر افکندن صاحب آن، پرداخت آن‌ها نیز به تأخیر می‌افتد[1]؛ و تنها به

➡ در کتاب «**فتاوای قاضیخان**» در مبحث «**الشفعة**» چنین آمده است: اگر چنانچه فردی، وکیلی را برای فروش برای خود می گیرد، و آن وکیل، منزلی را به هزار درهم به کسی می‌فروشد؛ آن‌گاه وکیل، صد درهم را از همان قیمتی که برای خریدار تعیین کرده بود می‌کاهد؛ در این صورت کاستن صد در هم درست است؛ ولی وکیل پرداخت صد درهم را برای مؤکل خویش ضامن می‌شود، و خریدار نیز از پرداخت صد درهم مبرّا می‌باشد؛ ولی «شفیع» (صاحب حق شفعه) باید خانه را به همه‌ی قیمت (هزار درهم) بگیرد؛ زیرا کاستن وکیل به اصل معامله ملحق نمی‌گردد. (البحر الرائق ۱۳۲/۶)

۱- زیرا «**دین**» حق صاحبش می‌باشد، از این رو می‌تواند آن را به تأخیر بیافکند؛ خواه «دین» پول کالا باشد یا غیر آن؛ و جواز به تأخیر انداختن دین، به خاطر سهولت و آسانگیری برای مدیون است. و همچنان که برای طلبکار درست است که دین را به طور کلّی از بدهکار ببخشد، همچنین برای وی درست است که پرداخت آن را مؤقتاً به تأخیر بیاندازد؛ و در این صورت لازم است که بدهکار و مدیون نیز این تأخیر و تأجیل را بپذیرد؛ زیرا که اگر مدیون این تأجیل را نپذیرفت، در این صورت به تأخیر انداختن باطل می‌گردد و پرداخت دین بالفور لازم می‌گردد. علامه اسبیجانی همین گونه ذکر کرده است.

معلّق نمودن تأجیل و به تأخیر انداختن دین به شرط درست است؛ از این رو اگر طلبکار برای بدهکار (بدهکاری که هزار دهم بر ذمه‌ی اوست و هم اکنون وقت بازپرداخت آن‌ها فرا رسیده) بگوید: اگر پانصد درهم را فردا بپردازی، در این صورت پانصد درهم دیگر را تا یک سال دیگر به تأخیر می‌اندازم، چنین معامله‌ای درست است. در کتاب «**الذخیرة**» بدین موضوع اشاره رفته است.

و «**قرض**» بدان خاطر که از ابتدا «**اعاره**» (عاریت دادن) و کمک کردن به دیگری محسوب می‌گردد، از این رو تأجیل در آن درست نیست؛ و چون قرض، «**عاریت**» است، با لفظ «**اعاره**» تحقق می‌یابد؛ و چون تبرّع و کمک به دیگری است، از این رو بچه و وصیّ، مالک آن نمی‌گردند زیرا آن‌ها مالک تبرّع و احسان نمی‌باشند. و قرض (همچنان که در ابتدا، اعاره و کمک بود) در آخر نیز «**معاوضه**» است؛ از این رو به اعتبار ابتدا (که اعاره و کمک بود)، تأجیل در آن لازم نمی‌یابد؛ زیرا در تبرّع و کمک به دیگران، هیچ گونه جبری وجود ندارد. و به اعتبار آخر (که معاوضه است)، تأجیل صحیح نیست؛ به جهت آن که این امر به فروش درهم به درهم به صورت نسیّه منجر می‌گردد که خود ربا و سود می‌باشد.

و مراد فقهاء از صحّت و عدم صحّت در مسئله‌ی قرض، لزوم و عدم لزوم می‌باشد. (بحر الرائق ۱۳۲/۶)

تأخیر افکندن قرض درست نمی‌باشد.

«ربا» (بهره و سود)

پرسش: معنا و مفهوم لغوی و شرعی «ربا» چیست؟

پاسخ: «ربا» در لغت به معنای مطلق «**زیادت و فزونی**» است؛ ولی در اصطلاح شریعت مقدّس اسلام، ربا به دو نوع تقسیم می گردد:

۱. «**ربا البَیع**».

۲. «**ربا القرض**».

و (در شریعت مقدّس اسلام) هر دو نوع حرام و ناروا می‌باشد؛ و (در قرآن کریم و احادیث نبوی) کیفر سختی در مورد گیرنده و دهنده‌ی ربا وارد شده است.[۱]

۱- خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُواْ ٱلرِّبَوٰٓاْ أَضۡعَٰفٗا مُّضَٰعَفَةٗۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴾ [آل عمران/۱۳۰]؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا را دو چندان و چند برابر مخورید، و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید.»

و نیز می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ۝٢٧٨ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ ﴾ [بقره/۲۷۸ و ۲۷۹]؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از عذاب و عقاب خدا بپرهیزید و آن چه از مطالبات ربا در پیش مردم باقی مانده است فرو گذارید، اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبرش برخاسته‌اید، و اگر توبه کردید و از رباخواری دست کشیدید و اوامر دین را گردن نهادید، اصل سرمایه‌هایتان از آن شما است، نه ستم می‌کنید و نه به شما ستم می‌رود.»

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**اجتنبوا السبع الموبقات؛ قالوا: یا رسول الله! و ما هنّ؟ قال: الشرک بالله، و السحر، و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق، و اکل الربا، و اکل مال الیتیم، و التولی یوم الزحف، و قذف المحصنات الغافلات المؤمنات**». [بخاری و مسلم به نقل از ابوهریره رضی الله عنه]؛ «از هفت چیز هلاک کننده بپرهیزید! گفتند: آن هفت مورد هلاک کننده چه مواردی هستند ای رسول خدا ! فرمود: شریک قرار دادن برای خدا، سحر و جادو، کشتن نفسی که خداوند آن را حرام کرده مگر به حق، خوردن مال یتیم، فرار از میدان جنگ هنگام روبرو شدن با دشمن،تهمت ناروا به زنان مؤمن و بی‌خبر از گناه...». ←

پرسش «**ربا القرض**» چیست؟

پاسخ «**ربا القرض**»: عبارت از آن است که فردی چند درهم یا چند دینار به کسی قرض بدهد؛ آن‌گاه از شخص بدهکار بخواهد تا بیشتر از آن مقداری که برایش به قرض داده، بدو بپردازد.

پرسش «**ربا البَیع**» چیست؟

پاسخ «**ربا البَیع**»: عبارت از آن است که کالاهای وزنی یا پیمانه‌ای را با مقدار بیشتری از همان جنس، معامله نماید. (به عنوان مثال: معامله‌ی صد کیلو گندم از یک نوع در مقابل یکصد و ده کیلو از همان نوع، معامله‌ای ربوی و حرام است. یا معامله‌ی ۱۰۰ گرم طلای ۱۸ عیار با ۱۱۰ گرم از همان

جابر رضی الله عنه گوید: «**لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل الربا و مؤکله و کاتبه و شاهدیه و قال: هم سواء**» [مسلم]؛ «پیامبر صلی الله علیه وسلم رباخوار، ربادهنده، کاتب و دو شاهد آن را لعنت کرده و فرموده است: همه در گناه با هم برابرند.»

عبدالله بن حنظله رضی الله عنه (غسیل ملائکه) گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**درهم ربوا یأکله الرجل و هو یعلم اشد من ستة و ثلاثین زنیة**» [احمد و دارقطنی]؛ «یک درهم ربا که شخص آگاهانه می‌خورد، از سی و شش بار زنا کردن شدیدتر است».

ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**الربوا سبعون جزءاً ایسرها ان ینکح الرجل امّه**» [ابن ماجه]؛ «ربا هفتاد شاخه دارد که ساده‌ترین صورت آن مانند این است که مرد با مادرش زنا کند».

انس رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**اذا قرض احدکم قرضاً فاهدی الیه او حمله علی الدابة فلایرکبها ولایقبلها الا ان یکون جری بینه و بینه قبل ذلک**» [ابن ماجه]؛ «هر گاه یکی از شما به دیگری قرض داد، اگر چنانچه بدهکار بدو هدیه داد یا او را بر مرکب خویش سوار نمود، هدیه‌اش را نپذیرد و بر مرکبش سوار نشود، مگر در صورتی که این کارها، از قبل میان وام‌دهنده و وام‌گیرنده جریان داشته باشد».

و بخاری به نقل از ابی بردة از عبدالله بن سلام رضی الله عنه چنین روایت می‌کند که عبدالله بن سلام به ابوبردة گفت: «**انک بأرض الربوا بها فاش اذا کان لک علی رجل حق فاهدی الیک حمل تبن او حمل شعیر او حمل قتّ فلاتأخذه فانه ربوا**»؛ «تو در سرزمینی قرار داری که در آن جا ربا شایع است؛ از این رو اگر بر کسی حقّی (دینی) داشتی، و آن شخص بدهکار برایت بار و محموله‌ای از کاه یا جو یا علف به رسم هدیه آورد، آن را نگیر که ربا و سود می‌باشد».

طلای ۱۸ عیار، ربا و نامشروع می‌باشد)؛ و یا این که کالاهای وزنی یا پیمانه‌ای را با مقداری از همان جنس یا از جنسی دیگر، به صورت نسیّه بفروشد.

(و نوعی دیگر از ربا، «**ربا النسیة**» است؛ و «**ربا النسیة**» آن است که کسی از دیگری طلبی دارد، و زمانی که وقت بازپرداخت آن فرا می‌رسد، خطاب به بدهکار بگوید: یا بدهکاری‌ات را پرداخت کن یا مبلغی را در مقابل تأخیر بازپرداخت به آن اضافه می‌نمایم. و این موضوع ممکن است بارها تکرار شود و مثلاً بدهکاری صد هزار تومانی به چند صدهزار تومان برسد.

این گونه ربا، ربایی بوده که در دوران جاهلیّت پیش از اسلام بیشتر مرسوم بوده است. و نوعی دیگر از ربا آن است که کسی یا سیستمی مالی مقداری پول را به مدتی کم یا زیاد به دیگری قرض بدهد و در مقابل، مبلغی را بر آن اضافه نماید.

و اضافه بر حکمت عمومی اوامر و نواهی خداوند در راستای آزمایش انسان‌ها که شامل تحریم ربا هم می‌شود می‌توان برای حکمت حرام بودن آن، دلایل زیر را ذکر نمود:

۱. محافظت از اموال و دارایی مردم در مقابل بیهوده از دست دادن آن.
۲. توجیه مردم مسلمان برای سرمایه‌گذاری در کارهای کشاورزی و صنعتی و تولیدی و تجارت مشروع که با حیله و خدعه آلوده نشوند.
۳. پیشگیری از عوامل و کارهایی که زمینه‌ساز کینه و دشمنی در میان مردم هستند.
۴. پرهیز دادن مسلمانان از کارهایی که زمینه‌ساز گرفتار شدن در گرداب مصایب و مشکلات دنیا و عذاب آخرت باشند؛ زیرا رباخواری نوعی ستمکاری است، و عاقبت ستمکاران چیزی به جز ذلت و خواری و عذاب نیست.

۵. خداوند با تحریم «**ربا**»، درهای خیر و نیکی و احسان را از طریق «**قرض الحسنة**» و تعاون و همکاری بر روی اهل ایمان باز نگاه داشته و زمینه‌ی محبت و اُلفت را میان آن‌ها فراهم گردانیده است.)

پرسش: آیا درباره‌ی «**ربا**» از پیامبر ﷺ حدیثی وجود دارد؟

پاسخ: ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «**الذهب بالذهب، و الفضة بالفضة و البرّ بالبرّ و الشعير بالشعير و التمر بالتمر و الملح بالملح مثلاً بمثلٍ، يداً بيدٍ، فمن زاد او استزاد فقد اربى، الاخذ و المعطى فيه سواء**».[1]

«طلا به طلا، نقره به نقره، گندم به گندم، جو به جو، خرما به خرما، نمک به نمک، باید مثل هم و به طور مساوی و به صورت دست به دست مبادله شوند، پس آن که بر آن بیفزاید یا طلب افزونی نماید، به تحقیق ربا نموده است که در ربا، گیرنده ودهنده مساوی و یکسان است».

و عبادة بن صامت رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «**الذهب بالذهب و الفضة بالفضة و البرّ بالبرّ و الشعير بالشعير و التمر بالتمر و الملح بالملح مثلاً بمثل سواءً بسواء يداً بيدا، فاذا اختلف هذه الاصناف فبيعوا كيف شئتم اذا كان يداً بيدٍ**».[2]

«طلا به طلا، نقره به نقره، گندم به گندم، جو به جو، خرما به خرما، نمک به نمک باید مثل هم و به طور مساوی و به صورت دست به دست مبادله شوند؛ هرگاه این انواع، مختلف بودند، آن‌ها را هر طور که خواستید بفروشید به شرطی که دست به دست باشد (و نسیّه نباشد).»

پیامبر گرامی اسلام ﷺ این شش مورد را بیان نمودند و (مسلمانان را) فرمان دادند تا برخی از این شش نوع با نوع خودشان مبادله نشوند مگر آن که مثل هم و به طور مساوی و به صورت دست به دست (نقد) مبادله گردند.

۱- مسلم.
۲- همان.

و پیامبر ﷺ این موضوع را نیز تبیین و تشریح نمودند که زیـادتی کـه از هر طرف باشد، سود و ربـا محـسوب مـی گـردد و فرمودنـد: گیرنـده و دهنده، در موضوع ربا، یکسان و برابرند.

و هر گاه یکی از این شش جنس با غیر جنس خودش مبادله شود (ماننـد مبادلهی طلا با نقره یا گندم با جو)، در این صورت «**تفاضل**» جایز است بـه شرط آن که دو جنس در یک مجلس دست به دست و ردّ و بدل گردند.

(و به طور کلّی، ربا به چند صورت ممکن است انجام بگیرد:

اول: هر نوع از آن مواد با همان نوع معامله بشود؛ مانند: طلا در مقابل طلا، گندم با گندم و خرما با خرما به صورت غیرمساوی «متفاضل».

دوم: صورت دوم آن است که هر نوع از آنها با جنس و نوعی دیگر معامله شود. مانند: طلا در مقابل نقره، گندم با خرما، به صورتی کـه یکـی از آنها موجود و حاضر و دیگری غیرموجود باشد.

سـوم: حالت سوّم آن است که یکی از آن مواد و کالاها به طور مـساوی بـا نوع خود معامله شود، امّا یکی از آنها نسیّه و غیرموجـود و دیگـری حاضر و موجود باشد.

براساس آیات قرآن و فرمودههای رسول خدا ﷺ همهی آن سه حـال و روش، ربا بوده و حرام و نامشروع میباشند.)

امام ابوحنیفه رحمه‌الله در پرتو ذکر این چیزهای شش گانه (طلا، نقره، گندم، جو، خرما و نمک) چنین برداشت کرده است که علّت تحقّق ربـا در ایـن اشیای شش گانه، همان اتّحاد این اصناف شش گانه در جنس و مقدار (کیل و وزن) است؛ زیرا ایـن اشـیای شـش‌گانـه یـا از زمـرهی چیزهـای کیلـی (پیمانهای) هستند یا از جملهی چیزهای وزنی؛ پس هر گاه چیزهای کیلـی یا وزنی به جنس خودشان مبادله شوند – گر چه از اشیای شش گانهی فوق نباشند – و به مثل هم و به طـور مـساوی مبادلـه شـوند، چنـین مبادلـهای درست است؛ و اگر چنانچه چیزهای کیلی یـا وزنـی بـه جـنس خودشـان

مبادله شوند و در یکی از آن‌ها تفاضل و زیادتی بود در این صـورت چنـین معامله‌ای نادرست است.

و هر گاه یکی از اجناس کیلی یا وزنی با غیرجنس خودش مبادلـه شـود (مانند طلا با نقره یا گندم با جو)، در این صورت تفاضل جـایز اسـت ولـی نسیّه دادن آن‌ها حرام و نامشروع می‌باشـد؛ (بلکـه بایـد دو جـنس مـورد معامله در یک مجلس دست به دست گردند و بـه صـورت نقـدی مبادلـه شوند.)

و هر گاه هر دو صـفت (جـنس و مقـدار) وجـود نداشـته باشـد در آن صورت تفاضل و نسیّه در آن‌ها حلال و درست است[۱]؛ و هـر گـاه هـر دو صفت (جنس و مقدار) وجود داشته باشد، در آن صورت تفاضل و نسیّه در آن‌ها حرام است؛ و اگر یکی از دو صفت (جنس و مقدار) موجـود باشـد، در آن صورت تفاضل حلال است و نسیّه حرام.[۲]

[به هر حال احناف و حنبلی‌ها می‌گویند: علّت ربـا؛ همانـا اتحـاد ایـن اصناف شش‌گانه در جنس و مقدار (کیل و وزن) اسـت؛ پـس هـر گـاه دو عوض در جنس و مقداری که کالا با مقیاس آن فروختـه مـی‌شـود، متّحـد بودند، در آن‌ها ربا با هر دو نوع آن (ربای افزوده و ربای نسیّه) حرام است؛

۱- توضیح این که: در صورت عدم مقدار (کیل و وزن) و جنس، تفاضل حلال است؛ از این رو فروش یـک لبـاس «هروی» به دو لباس «مروی» به صورت نسیّه جایز است؛ و همچنین فروش جوز به تخم‌مرغ به صورت نسیّه روا است؛ زیر علّت تحریم در آن‌ها وجود ندارد. (بحرالرائق ۱۴۰/۶)

۲- برای این مسئله، دو صورت وجود دارد:

۱) گندم را به جو با تفاضل بفروشد؛ چنین مبادله‌ای صحیح است؛ ولی این معامله به صـورت نـسیه درسـت نمی‌باشد.

۲) یک لباس مروی را به دو لباس مروی بفروشد؛ چنین معامله‌ای در صورتی که به صورت نقدی و دست به دست باشد، جایز است و اگر چنانچه یک برده را در مقابل دو برده بـه صـورت نـسیّه فروخـت، جـایز نمی‌باشد؛ زیرا هر دوی آن‌ها از یک جنس می‌باشند. (البحر الرائق ۱۳۹/۶).

مسلم روایت می‌کند که پیامبر ﷺ یک برده را در مقابل دو برده‌ی سیاه (به صورت نقد) خریداری نمود.

مانند فروش گندم به گندم و آهن به آهن و غیره. و هر گاه عوض‌ها در جنس و مقدار با هم متّحد نبودند، هم افزودن حلال است و هم نسیّه. مانند فروش گندم به پول نقد تا مدّتی. و اگر در میان دو عوض در مقدار اتحاد وجود نداشت و فقط جنس متّحد بود، پس فقط افزودن حلال است نه نسیّه؛ مانند فروش یک سیب به دو سیب. و هر گاه اتحاد در جنس موجود نباشد و فقط دو شیء در مقدار متّحد بودند باز هم افزودن حلال است نه نسیّه؛ مانند فروش گندم به جو.

شافعی‌ها و مالکی‌ها در ظاهر مذهبشان می‌گویند: علّت تحریم افزودن در طلا و نقره همانا نقدیّت یعنی ثمنیّت است - زیرا طلا و نقره عادتاً ثمن و بهای اشیاء قرار می‌گیرند.

و علت حرمت ربای نسیّه در طعام: همانا مجرد طعام بودن است. لیکن در نزد مالکی‌ها: این مشروط به آن است که طعام برای درمان و معالجه به کار گرفته نشود. اما شافعی‌ها می‌گویند: هر چند به قصد معالجه هم به کار گرفته شود تحریم به آن تعلق می‌گیرد؛ بناءاً این نوع ربا در سبزیجات و میوه‌جات حرام است.

علت ربای فضل (افزوده): شافعی‌ها و مالکی‌ها در علت ربای «فضل» اختلاف نظر دارند؛ مالکی‌ها بر آن‌اند که علّت ربا همانا اتحاد جنس به همراه «**اقتیات**» (یعنی اشیایی که از آنها تغذّی حاصل شود) و «**ادّخار**» (اشیایی که بشود آن‌ها را ذخیره کرد) است؛ بناءً این نوع ربا در تمام حبوبات و در کشمش و انواع گوشت‌ها، و انواع لبنیات و آن‌چه که از آن‌ها می‌سازند، ثابت است، ولی در سبزیجات و میوه‌جات جاری نمی‌گردد، چون قابلیّت «ادّخار» یعنی ذخیره کردن را ندارند. و در معنای «اقتیات» (قوت ساختن) است: آن چه که غذا را به اصلاح می‌آورد همچون نمک و امثال آن از ادویه‌ی غذا، سرکه، پیاز، سیر و روغن.

لیکن شافعی‌ها بر آن‌اند که علّت ربا در طعام: اتحاد جنس و «**طُعمیة**»

یعنی طعام بودن آن است. و طعام شامل تمام آن چیزهایی می‌شود که بـدن را به اصلاح می‌آورد، اعم از آن چیزهایی که بـرای تغـذّی مـورد اسـتفاده قرار می گیرند یا برای لذّت بردن؛ چون میوه‌ها. و یا برای تداوی و معالجه.

در اینجا بر خود لازم می‌دانم تا پیرامون «**بانـک**» نیز نکاتی را بیان کنم: بیشتر بانک‌های موجود در کشورهای اسلامی و غیراسـلامی معـاملات و فعالیت‌های بانکی‌شان براساس «ربا» است. و هدف اصلی از تأسیس آن‌هـا معاملات ربوی بوده است. به همین خاطر - به جز موارد ضـروری ماننـد انتقال پول از کشوری به کشور دیگر - معامله با آن‌ها جایز نیست.

اما از آن جا که در دنیای امروزی برای اداره‌ی امـور اقتـصادی مـردم و نقل و انتقال پول و سرمایه، سیستم بانکی، سیستمی منظّم و مطمئن و سـریع است، لازم است ثروتمندان بـزرگ و متوسـط مـسلمان بـرای تأسـیس و راه‌انـدازی بانـک‌هـای اسـلامی بـدون ربـا تـلاش و سـرمایه‌گـذاری و برنامه‌ریزی بنمایند.

به کارگیری نیروهای مؤمن و متخصص بـرای راه‌انـدازی و اداره‌ی ایـن گونه بانک‌ها موضوعی مهم و حیاتی بوده، و شیوه‌ی عمل آن بانـک‌هـا را می‌توان به صورت زیر پیشنهاد کرد:

۱. پذیرفتن پس اندازها و امانات مردم.
۲. دادن قرض و وام بدون بهره به نیازمندان برای اشتغال به کار و تجارت بـا توجه به تخـصّص و تـوان آن‌هـا همـراه بـا ضـمانت‌هـای مطمـئن بـرای بازپرداخت به موقع اقساط آن.
۳. سـرمایه‌گـذاری بانـک اسـلامی در زمینـه‌هـای کـشاورزی، تجـاری، ساختمان‌سازی، صنعت و هر چیزی که سود مشروع و مفیدی را به دنبـال داشته باشد.
۴. همکاری با مردم برای نقل و انتقال پول و سـرمایه از کـشوری بـه کـشور دیگر و از شهری به شهر دیگر.

۵. در پایان هر سال، مالی با بهره‌گیری از سیستم حساب‌داری پیشرفته و مطمئن سودهای حاصله محاسبه گردیده و به تناسب سرمایه‌ی سرمایه‌گذاران میان آن‌ها تقسیم شود.]

پرسش: در یک سو گندم خوب و مرغوب وجود دارد و در سوی دیگر، گندم نامرغوب؛ آیا به هنگام مبادله، در آنها تفاضل درست است؟

پاسخ: در این صورت تفاضل درست نیست؛ زیرا که هر دو هم جنس‌اند؛ (از این رو باید دو جنس در وزن و پیمانه مثل هم بوده و بدون توجه به خوبی و بدی کالا در مجلس معامله دست به دست تحویل داده شوند؛) و حکم تمامی آن چه پیمانه و وزن می‌شوند نیز همین گونه است.[1]

پرسش: کیفیّت و نحوه‌ی تشخیص و شناخت «**کیلی یا وزنی بودن اجناس**» چگونه است؟

پاسخ: هر آن چیزی که پیامبر ﷺ درباره‌ی تحریم تفاضل آن با کیل (پیمانه)، تصریح نموده باشند، آن چیزها برای همیشه کیلی به شمار می‌آیند؛ گر چه مردم در آن‌ها پیمانه و کَیل را ترک کرده باشند؛ همانند: گندم، جو، خرما و نمک.

و هر آن چیزی که پیامبر ﷺ درباره‌ی تحریم تفاضل آن، با وزن

۱- اصل در این موضوع، همان حدیث ابوسعد خدری رضی الله عنه است که گفت: «**جاء بلال الی النبی ﷺ بتمر برنی فقال له النبی ﷺ من این هذا؟ قال: کان عندنا تمر ردیءٌ فبعت منه صاعین بصاع؛ فقال: اوّه عین الربا لا تفعل، و لکن اذا اردت ان تشتری فبع التمر ببیع اخر ثم اشتر به**» [بخاری و مسلم]؛ «بلال در حالی به نزد رسول خدا ﷺ آمد که با خود خرمای برنی داشت؛ پیامبر بدو فرمود: این خرما از کجا آمده است؟ بلال گفت: در نزد ما دو صاع از خرماهای نامرغوب بود از این رو دو صاع آن را با یک صاع از این خرما فروختم. رسول خدا ﷺ فرمود: آه، عین ربا است. این کار را مکن؛ و اگر خواستی چنین کاری کنی، پس خرمای خود را به قیمتی بفروش و سپس به وسیله‌ی آن، خرمای دیگری را خریداری کن».

تصریح کرده باشند، آن چیزها برای همیشه وزنی محسوب می‌گردند؛ گـر چه مردم در آن‌ها وزن را ترک کرده باشند؛ همانند: طلا و نقره.

و در اشیایی که در مورد کیلی یا وزنی بـودن آن‌هـا از ناحیـه‌ی رسـول خدا ﷺ تصریحی صورت نگرفته باشد، تشخیص کیلـی یـا وزنـی بـودن آن‌ها به عرف و عادت مردم ارجاع داده می‌شود؛ از این رو در داد و ستدها، هر گاه در عرف و عادت مردم، اشیایی را به وسیله‌ی وزن مبادله و معاملـه نمایند، آن اشیاء از زمره‌ی اشیای وزنی به شمار می‌آیند؛ و هر گاه آن‌هـا را به وسیله‌ی کیل (پیمانه)، خرید و فروش نمایند، آن اشیاء از زمره‌ی اشـیای کیلی محسوب می‌گردند و هر گاه آن‌ها را به وسیله‌ی شـمارش و حـساب مبادله و داد و ستد نماینـد، آن اشـیاء از زمـره‌ی اشـیای عـددی بـه شـمار می‌آیند.

پرسش: در داد و ستدها، حکم قبض نمودن (دو عوض توسط فروشـنده و خریـدار) چیست؟

پاسخ: اگر چنانچه مورد معامله، طلا و نقره باشند، در آن صورت قبض کردن هر دو عوض (طلا و نقره) در مجلس معامله شرط اسـت - و چنـین معاملـه و مبادله ای را «**صرف**» می‌نامند -؛ و در مورد غیر طـلا و نقـره کـه احتمـال ربا در آن‌ها می‌رود، تعیین اعتبار دارد و در آن‌ها قبض کردن هر دو عـوض شرط نیست.

پرسش: آیا معامله‌ی گندم با آرد آن یا سمنو (سویق) درست است؟ و آیا داد و سـتد آرد با سمنو[1] (سویق) جایز می‌باشد؟

پاسخ: تمامی این صورت‌ها نه به صورت «**تفاضل**» درست است و نه به صورت **مساوی**.

۱- سمنو: نوعی حلیم که از ساقه‌ی سبز گندم به دست می‌آید. (مترجم)

پرسش: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، مبادله‌ی گوشت با حیوان، چه حکمی دارد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، چنین مبادله ای جایز است.

پرسش: دیدگاه امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله درباره‌ی مبادله‌ی گوشت با حیوان چیست؟

پاسخ: در این مورد، رأی امام ابویوسف رحمه الله با رأی استادش، امام ابوحنیفه رحمه الله موافق است؛ ولی امام محمد رحمه الله بر این باور است که چنین مبادله ای درست نیست مگر آن که گوشت بیشتر از حیوان باشد؛ در این صورت گوشت در مقابل مثل خودش (گوشت حیوان)، قرار می گیرد و گوشت اضافه در مقابل چیزهایی قرار می گیرد که از حیوان خورده نمی‌شود و بیرون انداخته می‌شود.

پرسش: دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله پیرامون فروش «رُطب» (خرمای تر) به «تمر» (خرمای خشک)؛ و انگور به کشمش که مثل به مثل باشند چیست؟

پاسخ: در پرتو دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، چنین معامله و مبادله ای در هر دو صورت جایز است؛ زیرا اتّحاد جنس وجود دارد؛ ولی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که چنین مبادله ای درست نمی‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه زیتون را به عنوان روغن زیتون، یا کنجد را به روغن کنجد فروخت؛ آیا چنین معامله ای درست است؟

پاسخ: چنین معامله ای درست نیست مگر آن که روغن زیتون و کنجد بیشتر از آن چیزی باشد که در زیتون و کنجد قرار دارد؛ و در این صورت روغن در مقابل مثل خودش قرار می گیرد و زیاده در مقابل تفاله‌ی آن‌ها می‌باشد.

پرسش: آیا فروش و مبادله‌ی دو گوشت مختلف (گوشت گاو با گوشت گوسفند) به صورتی که یکی از دیگری بیشتر باشد، درست است؟

پاسخ: آری؛ چنین مبادله ای درست است.

پرسش: اگر چنانچه شخصی، شیرهای شتر، گاو و گوسفند را با همدیگر به صورت تفاضل فروخت، حکم آن چیست؟

پاسخ: چنین مبادله ای نیز جایز است.[۱]

پرسش: اگر چنانچه فردی، سرکه‌ی خرمای بد و نامرغوب را به سرکه‌ی انگور به تفاضل فروخت، تکلیف آن چیست؟

پاسخ: چنین معامله ای نیز جایز می‌باشد.

پرسش: دیدگاهتان در مورد فروش نان گندم به گندم، یا مبادله‌ی نان گندم به آرد که به صورت تفاضل باشد، چیست؟

پاسخ: چنین معامله و مبادله ای نیز جایز می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه فردی به برده‌ی خویش، اجازه‌ی تجارت و داد و ستد داد؛ آن گاه خود وی از برده‌اش چیزی را خرید و با او معامله‌ی ربوی نمود، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: در میان ارباب و برده، موضوعی با نام «ربا» وجود ندارد؛ از این رو چنین معامله ای درست می‌باشد؛ زیرا برده با تمام دارایی‌اش از آنِ ارباب می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه مسلمان در «**دارالحرب**»[۲] (سرزمین دشمن) با کافر، معامله‌ی

۱- زیرا که شیر شتران، گاوان و گوسفندان از توابع جنس خود می‌باشند، و همچنان که جنس آن‌ها متفاوت است، پس شیر آن‌ها نیز متفاوت می‌باشند و از جنسی دیگر به شمار می‌آیند. (به نقل از «الجوهرة».)

۲- شهر دشمن. سرزمین دشمن که در آن جا جنگ کنند. در قدیم سرزمین‌های خارج از ممالک اسلامی را می گفتند که با مسلمانان در جنگ بودند. [مترجم]

ربوی نمود، حکم آن چیست؟

پاسخ: در دارالحرب در میان مسلمان و حَربی، معامله‌ی ربوی وجود ندارد.

معامله‌ی صَرف (تبدیل ارز، تبدیل کردن پول داخلی به پول خارجی)

پرسش: معامله‌ی «**صرف**» چیست؟

پاسخ: در عرف صاحب نظران فقهی، هر گاه جنس مورد معامله‌ی خریدار و فروشنده، از جنس طلا و نقره باشد، بدان «**صرف**» می گویند.

پرسش: مبادله‌ی نقره به نقره و طلا به طلا، چه حکمی دارد؟

پاسخ: مبادله‌ی نقره به نقره و طلا به طلا درست نیست مگر آن که مثل هم و به طور مساوی و یکسان، و به صورت دست به دست (نقد) مبادله و ردّو بدل شوند؛ چنان که بیان این مسئله، پیشتر در مبحث «**ربا**» گذشت.

پرسش: اگر چنانچه دو طلا، یا دو نقره در کیفیّت و ساختار با هم متفاوت و مختلف بودند، آیا در این صورت تفاضل در آن‌ها به هنگام معامله درست است؟

پاسخ: تفاضل در آن‌ها درست نیست؛ زیرا کیفیّت و ساختار، وصفی است که در معامله‌ی صرف، اعتبار ندارند. (از این رو باید دو جنس، در وزن و پیمانه مثل هم بوده و بدون توجه به خوبی و بدی کالا در مجلس معامله، دست به دست تحویل داده شوند.)

پرسش: دیدگاهتان در مورد کسی که طلا را به نقره یا نقره را به طلا می‌فروشد، چیست؟

پاسخ: هر گاه یکی از طلا و نقره با غیر جنس خودش مبادله می‌شود (مانند مبادله‌ی طلا با نقره، یا نقره با طلا)، در آن صورت تفاضل جایز است؛ ولی

لازم و ضروری است که دو جنس در مجلس معامله، دست به دست تحویل داده شوند.

پرسش: اگر چنانچه در معامله‌ی صرف، خریدار و فروشنده، یا یکی از آن‌ها پیش از ردّ و بدل مورد معامله از هم جدا شوند، حکم چیست؟

پاسخ: در این صورت معامله‌ی صَرف باطل می‌گردد؛ (زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید: «مبادله‌ی طلا و پول نقد اگر در حین معامله ردّ و بدل نشوند، ربا است». بخاری)

پرسش: آیا پیش از قبض کردن پول صرف، می‌توان در آن دَخل و تصرّف کرد؟

پاسخ: دَخل و تصرّف کردن در پول صرف، پیش از قبض کردن آن، جایز نمی‌باشد.

پرسش: اگر فردی به صورت تخمینی طلا را به نقره فروخت، حکم آن چیست؟

پاسخ: چنین معامله‌ای درست است؛ زیرا در چنین معامله‌ای نه جنس با هم متّحد می‌باشند و نه برابر و یکسانی شرط می‌باشد؛ ولی بر خریدار و فروشنده لازم است که پیش از جدا شدن، مورد معامله را در بین خود ردّ و بدل نمایند و به همدیگر تحویل بدهند.

پرسش: اگر چنانچه فردی، شمشیری آراسته و تزیین شده را به صد درهم نقره به کسی فروخت، در حالی که زیورآلات آن شمشیر به پنجاه درهم نقره می‌ارزید؛ و خریدار پنجاه درهم را به فروشنده پرداخت کرد و بقیه‌ی آن را (پنجاه درهم دیگر را) به عنوان دَین بر ذمّه‌اش گذاشت؛ حکم چنین معامله‌ای چیست؟

پاسخ: چنین معامله‌ای درست است؛ از این رو قیمتی را که خریدار به فروشنده

تحویل داده است (پنجاه درهم)، در مقابل نقره (زیورآلات شمشیر) می‌باشد؛ - گر چه به هنگام معامله این موضوع را بیان نکنند - و باقی‌مانده‌ی پول، بر همان مبنایی است که هر دو طرف بر تأخیر آن راضی شده‌اند و توافق نموده‌اند.

پرسش: در مسئله‌ی بالا، اگر خریدار به فروشنده چنین گفت: «**این پنجاه درهم را در مقابل قیمتِ شمشیر و زیورآلاتش بگیر**»؛ در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: این معامله نیز درست می‌باشد.

پرسش: در مسئله‌ی بالا، اگر چنانچه خریدار و فروشنده، پیش از ردّ و بدل نمودن مورد معامله‌شان از همدیگر جدا شدند، در آن صورت حکم چیست؟

پاسخ: اگر چنانچه جدا کردن زیورآلات از شمشیر، بدان ضرر و زیان وارد می‌کرد، در آن صورت معامله‌ی شمشیر و زیورآلات آن باطل می‌باشد؛ و اگر زیورآلات بدون هیچ گونه ضرر و زیانی به شمشیر، از آن جدا می‌شد، در آن صورت معامله در شمشیر درست است ولی معامله در زیورآلات آن باطل می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه کسی، ظرف نقره را با نقره یا طلا فروخت، و فقط مقداری از طلا یا نقره را قبض کرد و خریدار و فروشنده از هم جدا شدند؛ حکم این معامله چیست؟

پاسخ: در این صورت معامله در آن مقداری که قبض نشده، باطل می‌باشد؛ و در آن مقداری که قبض شده است، معامله درست می‌باشد. و در آن صورت ظرف نقره‌ای در میان فروشنده و خریدار مشترک می‌باشد.

پرسش: در مسئله‌ی بالا، اگر چنانچه حق‌داری دیگر در برخی از قسمت ظرف،

ادعای حق نمود، در حالی که خریدار مقداری از پول آن ظرف را نیز به فروشنده پرداخته بود، در آن صورت تکلیف خریدار چیست؟

پاسخ در این صورت خریدار مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند بقیه‌ی ظرف را به همان حصه‌ی قیمتش بگیرد؛ و اگر هم خواست می‌تواند معامله را فسخ کند.

پرسش اگر چنانچه کسی، قطعه‌ای از نقره را به کسی فروخت؛ و سپس در برخی از آن قطعه حق‌داری پیدا شد و در آن ادّعای حق نمود، آیا در این صورت نیز خریدار اختیار فسخ یا قبول معامله را دارد؟

پاسخ در این صورت برای خریدار اختیاری وجود ندارد، بلکه بر وی لازم است تا بقیه‌ی قطعه‌ی نقره را به همان حصه‌ی قیمتش بگیرد.

پرسش اگر کسی دو درهم و یک دینار را به دو دینار و یک درهم فروخت، در این صورت حکم این معامله چیست؟

پاسخ چنین معامله‌ای درست است؛ و در این صورت هر یک از آن اجناس (درهم و دینار) در مقابل جنس دیگر قرار می‌گیرد. (یک دینار در مقابل دو درهم، و دو دینار در مقابل یک درهم.)

پرسش اگر چنانچه یازده درهم را به ده درهم و یک دینار فروخت، در این صورت حکم این مبادله چیست؟

پاسخ این معامله نیز درست است؛ و در این صورت ده درهم در مقابل ده درهم و یک دینار در مقابل یک درهم قرار می‌گیرد.

پرسش اگر چنانچه کسی، دو درهم خالص و یک درهم ناخالص و غشناک را به یک درهم خالص و دو درهم ناخالص فروخت، آیا چنین معامله‌ای درست است؟

پاسخ: آری؛ چنین معامله‌ای درست می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه چند درهم نقره یا چند اشرفی ناخالص به جنس خودشان به تفاضل فروخته شوند، حکم معامله و مبادله‌شان چیست؟

پاسخ: اگر در درهم‌ها، نقره بر ناخالصی آن غالب و چیره بود، درهم‌ها در حکم نقره محسوب می‌گردند؛ و اگر چنانچه در اشرفی‌ها (دینارها) طلا بر ناخالصی آن غالب بود، دینارها در حکم طلا به شمار می‌آیند؛ و در این صورت همچنان که در طلا و نقره‌ی خالص – چنان که به جنس خودشان مبادله شوند – تفاضل حرام و نامشروع بود، در طلا و نقره‌ی ناخالص نیز تفاضل حرام می‌باشد.

و اگر ناخالصی و غش بر طلا و نقره غالب و چیره بود، و مقدار بیشتر طلا و نقره ناخالص و غشناک بود، در این صورت در حکم درهم و دینار (خالص) نمی‌باشند، بلکه در حکم کالاهای تجاری (عروض) می‌باشند. از این رو اگر به جنس خودشان با تفاضل فروخته شوند، مبادله‌ی آن‌ها درست است؛ زیرا جنس هر یک از آن‌ها به خلاف جنس دیگری قرار می‌گیرد.[1]

پرسش: اگر فردی با دینارهای ناخالص یا درهم‌های غشناک کالایی را خرید، سپس آن دینارها و درهم‌های ناخالص و غشناک کاسد و بی‌رونق شد، و پیش از آن که فروشنده، قیمت کالا را تحویل بگیرد، مردم معامله با آن‌ها را ترک نمودند، در این صورت حکم چنین معامله‌ای چیست؟

۱- این طور که نقره‌ی هر یک از آن‌ها در مقابل غشّ و ناخالصی دیگر قرار می‌گیرد؛ و در مسئله‌ی بالا، قبض کردن آن‌ها پیش از جدا شدن خریدار و فروشنده شرط است؛ زیرا در نزد هر دو طرف طلا یا نقره وجود دارد؛ و در مورد قسمت ناخالصی نیز قبض کردن و ردّ و بدل نمودن مورد معامله شرط است؛ زیرا بدون ضرر و نقصان، شناسایی و تشخیص داده نمی‌شوند. (رد المحتار، به نقل از بحر الرائق.)

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، چنین معامله‌ای باطل می‌باشد؛ امام ابویوسف رحمه‌الله بر این باور است که بر خریدار لازم است تا قیمت کالا را مطابق با قیمت روزی که آن را خریداری نموده است، بپردازد؛ و امام محمد رحمه‌الله بر آن است که بر خریدار لازم است تا قیمت کالا را مطابق با قیمت آخرین روزی که مردم با آن درهم‌ها و دینارهای ناخالص [و از رونق افتاده] معامله و مبادله می‌نموده‌اند، بپردازد.

پرسش: آیا معامله با پول‌هایی که مقدارشان در معامله مشخّص و معیّن نگردند، درست است؟

پاسخ: داد و ستد با پول‌های رایج – گر چه مقدار و میزانشان تعیین و مشخّص نگردد – درست است؛ ولی اگر چنانچه پول‌ها کاسد و بی‌رونق شده بود، در آن صورت داد و ستد تا زمانی که میزان پول‌ها، تعیین و معلوم نگردد، درست نیست.

پرسش: اگر چنانچه کسی، کالایی را با پول رایج به فردی فروخت؛ آن‌گاه پیش از آن که فروشنده پول را از خریدار تحویل بگیرد، پول کاسد و بی‌رونق شد؛ در این صورت حکم معامله چیست؟

پاسخ: چنین معامله‌ای در نزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله، باطل می‌باشد، و اختلاف امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله در این مسئله، به سان همان اختلافی است که پیشتر در داد و ستد با درهم‌ها و دینارهای ناخالص گذشت.[1]

۱- یعنی اگر چنانچه فردی با دینارها و درهم‌های ناخالص و غشناک، کالایی را خرید، سپس آن دینارها و درهم‌های ناخالص و غشناک، کاسد و بی‌رونق شد و پیش از آن که فروشنده، قیمت کالا را تحویل بگیرد، مردم معامله با آنها را ترک نمودند، در این صورت امام ابویوسف رحمه‌الله بر این باور است که بر خریدار لازم است تا قیمت کالا را مطابق با قیمت روزی که آن را خریداری نموده است بپردازد؛ و امام محمد بر آن است که بر خریدار لازم است تا قیمت کالا را مطابق با قیمت آخرین روزی که مردم با آن درهم‌ها و دینارهای ناخالص و از رونق افتاده، معامله و مبادله می‌نموده‌اند، بپردازد.

و علامه شامی در کتاب «**رد المحتار**» (۲۴۱/۴) به نقل از کتاب «**الذخیرة**» بیان نموده است که فتوا مطابق با قول امام ابویوسف رحمه‌الله است.

پرسش: اگر چنانچه فردی با سکه‌های کوچک، چیزی معادل نصف درهم را خریداری نمود[1]، آیا این معامله جایز می‌باشد؟

پاسخ: این معامله جایز است و بر وی پرداخت سکه معادل نصف درهم لازم می‌باشد.

پرسش: اگر فردی به صرّاف یک درهم داد و بدو گفت: در مقابل نصف آن برایم سکه (پول) بده و نصف دیگر آن را چیزی کمتر از نصف درهم بپرداز؛ حکم این معامله چیست؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، تمام این معامله فاسد می‌باشد؛ و دو شاگرد وی، امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که معامله‌ی سکه‌ها و پول‌هایی که در مقابل نصف درهم گرفته درست است و بقیه‌ی آن باطل می‌باشد.

پرسش: و اگر این فرد چنین گفت: در برابر نصف درهم آن، برایم سکه (پول) بده و نصف دیگر آن را چیزی کمتر از نصف درهم بپرداز، در آن صورت حکم آن چیست؟

پاسخ: این معامله جایز می‌باشد.[2]

پرسش: و اگر چنین گفت: به من درهمی کوچک بده که وزن آن کمتر از نصف درهم باشد و باقی مانده‌ی آن را سکه (پول) بپرداز، در آن صورت آیا چنین معامله‌ای جایز می‌باشد؟

پاسخ: در این صورت نیز معامله روا و جایز است و آن چه کمتر از نصف درهم است در برابر درهم کوچک قرار می‌گیرد و باقی مانده در برابر سکّه‌ها و پول‌ها.

۱- یعنی با سکه‌ها چیزی به قیمت نصف درهم خریداری نماید.

۲- زیرا او درهم را در برابر نصف درهم از سکه‌ها و چیزی کمتر از نصف درهم قرار داده است؛ بنابراین کمتر از نصف درهم در برابر وزن خود قرار می‌گیرد و باقی‌مانده در برابر سکه‌ها.

معامله‌ی «سَلَم» (یا «سَلَف»)

پرسش: آیا در میان معاملات و داد و ستدها، معامله‌ای وجود دارد که در آن قبض کردن کالای مورد معامله شرط نباشد؟

پاسخ: آری؛ معامله‌ی «**سَلَم**» یکی از مصادیق این نوع از معا ملات و داد و ستدها است؛ و «**سَلَم**» عبارت است از: «**بَیع الدین بالعین**»؛ معامله‌ی دَین با جنس. [نوعی از بَیع که بهای جنس را پیشکی بدهند و بعد از مدتی، جنس را تحویل بگیرند. به تعبیری دیگر، **سَلَم یا سَلَف**: معامله‌ی کالایی تعریف شده و معیّن است که قرار است بعداً تحویل مشتری داده شود. بدین صورت که مشتری جنسی را با اوصاف دقیق و بیان کیفیّت، مانند: برنج طارم درجه‌ی یک، یا خرمای درجه یک بم و... از کشاورز یا باغداری می‌خرد و بهای آن را پرداخت می‌کند و منتظر فرا رسیدن زمان تحویل می‌ماند؛ و پس از فرا رسیدن زمان تحویل جنس مورد معامله، فروشنده آن را با توجه به کیفیّت مورد توافق تحویل خریدار می‌دهد.]

بنابراین معامله‌ی سَلَم جایز است با آن که خریدار کالای مورد معامله را پس از سپری شدن یک زمان مشخص، تحویل می‌گیرد.

پرسش: به بیان قاعده‌ی کلّی و عامّی بپردازید که بیانگر و روشنگر صورت‌های جواز یا عدم جواز «سَلَم» باشد؟

پاسخ: هر آن چیزی که ضبط و شناسایی صفات و مقدارش ممکن باشد، معامله‌ی سَلَم در آن درست است؛ و هر آن چیزی که ضبط و شناسایی صفات و مقدارش ممکن نباشد، سَلَم در آن درست نیست.

پرسش: به بیان جنس‌هایی بپردازید که سَلَم در آن‌ها درست می‌باشد؟

پاسخ: **سَلَم در این جنس‌ها درست است**: چیزهایی که با پیمانه، اندازه‌گیری

مـی‌شـوند (**مکـیلات**)؛ چیزهـایی کـه بـا وزن، انـدازه‌گیـری مـی‌گردنـد (**موزونات**)؛ چیزهایی که با متـر، انـدازه‌گیـری مـی‌شـوند (**مـذروعات**)؛ و چیزهایی که با عدد و شمارش، حساب می‌شوند (**معدودات**)، مانند: جـوز و تخم مرغ که در آن‌ها تفاوت و اختلافی به چشم نمی‌خورد؛ از این رو سَلَم در حیوانات، اعضاء و اندام آن‌ها درست نیست؛ و همچنین سَلَم در پوسـت حیوانات که به شمارش و تعداد حساب می‌گردند درسـت نیـست؛ و نیـز سَلَم در چوب و هیزم که به صورت دسته باشد و سَلَم در علف و یونجه که به شکل دسته و بافه باشد درست نیست.[۱]

پرسش: آیا برای صحّت معامله‌ی سلم، شرایطی وجود دارد؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر این باور است که برای صحّت معامله‌ی سلم، مراعـات هفت شرط لازم است که باید به هنگام معاملـه یـادآوری گردنـد؛ و ایـن هفت شرط عبارتند از:

۱. جنس مورد معامله، معلوم و مشخّص باشد.
۲. نوع مورد معامله، معلوم باشد.
۳. صفت کالای مورد معامله معیّن باشد.
۴. مقدار جنس مورد معامله مشخّص باشد.
۵. هنگامی که رأس المال از چیزهای کیلی، وزنی و عددی باشـد، لازم اسـت تا مقدار آن مشخّص و معلوم باشد.
۶. در صورتی که کالای مورد معامله نیاز به حمل و نقل و هزینـه و مخـارج داشته با شد، لازم است تا به هنگام معامله، مکـان تحویـل کـالای مـورد معامله تعیین و مشخّص گردد.

۱- زیرا که دسته‌های چوب و هیزم و علف و یونجه با یکدیگر متفاوت‌اند؛ و اگر چنانچه طول و مقدار دسـته‌ی چوب و هیزم تعیین گردد به این که طول آن یک وجب یا یک ذراع باشد در آن صورت سلم درسـت اسـت؛ البته مشروط بر آن که تفاوتی در آن رخ ندهد. (به نقل از هدایه)

۷. و معامله‌ی سَلَم جز با تأخیر و تأجیل درست نمی‌باشد. از این رو لازم است تا مدت تحویل جنس مورد معامله، معلوم و مشخّص باشد. (و مدت زمانی که قرار است برای تحویل جنس مورد معامله در نظر گرفته شود به اندازه‌ای باشد که امکان و احتمال تغییر وضعیّت قیمت‌ها در بازار وجود داشته باشد، مانند یک ماه و دو ماه و... زیرا سَلَم برای مدتی بسیار کم، صورت بَیع را پیدا می کند و در آن شرط است که جنس مورد معامله از طرف خریدار معاینه و مشاهده بشود.

و زمان تحویل جنس، زمانی باشد که آن جنس عادتاً وجود داشته باشد؛ **برای مثال**: معامله‌ی خرما که در فصل بهار تحویل داده شود یا انگور که در زمستان تحویل شود، درست نیست و زمینه‌ی اختلاف و ناراحتی را فراهم می‌نماید.)

پرسش: در مورد شرایط صحّت سلم، آیا اختلافی در میان امام ابوحنیفه رحمه‌الله و دو شاگردش، امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله وجود دارد؟

پاسخ: آری؛ امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله در برخی از شرایط صحّت سَلَم با امام ابوحنیفه رحمه‌الله اختلاف نظر دارند؛ آن دو بر این باورند که اگر چنانچه رأس‌المال معیّن و مشخّص بود، در آن صورت نیازی به بیان آن نیست؛ و همچنین نیازی به بیان مکان تحویل جنس مورد معامله نیست؛ (و چنانچه به هنگام معامله، مکان تحویل جنس، مشخّص نشده باشد،) محل معامله به عنوان مکان تحویل، در نظر گرفته می‌شود. (و چنانچه در مورد مکان مشخّص به هنگام عقد یا پس از آن توافق نمایند، بایستی در همان محلِ مورد توافق، تحویل مشتری بشود.)

پرسش: آیا معامله‌ی سَلَم در پارچه و لباس درست است؟

پاسخ: هنگامی معامله‌ی سَلَم در پارچه و لباس درست است که طول، عرض،

کلفتی و ضخامت آن همراه با ذکر صفت، جنس و نوع آن بیان گردد.[۱]

پرسش: آیا معامله‌ی سَلَم در جواهرات و دانه‌های قیمتی درست است؟

پاسخ: در جواهرات و دانه‌های قیمتی، سَلَم درست نیست.

پرسش: دیدگاهتان پیرامون معامله‌ی سَلَم در خشت خام و آجر چیست؟

پاسخ: در صورتی معامله‌ی سَلَم در خشت خام و آجر درست است که قالب آن‌ها مشخّص و معلوم گردد.

پرسش: در معامله‌ی سلم، شخص فروشنده کالای مورد معامله را پس از فرا رسیدن زمان تحویل جنس مورد معامله، (با توجه به کیفیّت مورد توافق،) تحویل خریدار می‌دهد؛ از این رو چه وقت قیمت و بهای جنس مورد معامله را از خریدار تحویل بگیرد؟

پاسخ: در معامله‌ی سلم، فروشنده بهای کالای مورد معامله را در مجلس معامله و پیش از جدا شدن از خریدار تحویل بگیرد؛ و سَلَم نیز جز با این کار درست نمی‌شود. (از این رو بر خریدار لازم است تا بهای کالای مورد معامله را در مجلس معامله و پیش از جدا شدن از فروشنده، پرداخت کند، و منتظر فرا رسیدن زمان تحویل کالا بماند؛ و پس از فرا رسیدن زمان تحویل جنس مورد معامله، فروشنده آن را با توجه به کیفیّت مورد توافق تحویل خریدار دهد.)

۱- هنگامی که طول، عرض، کلفتی و ضخامت پارچه و لباس همراه با ذکر صفت، جنس و نوع آن بیان گردد، معامله‌ی سلم درست است؛ زیرا (خریدار و فروشنده) بر کالایی معامله‌ی سلم نموده‌اند که تحویل آن ممکن است؛ و اگر چنانچه سلم در پارچه‌ی ابریشم بود، در این صورت بیان «وزن» آن نیز لازمی و ضروری می‌باشد؛ زیرا وزن در پارچه‌ی ابریشم، مقصود و مطلوب می‌باشد. (به نقل از کتاب «الجوهرة النيرة»)

پرسش: اگر چنانچه دو نفر با یکدیگر معامله‌ی سَلَم نمودند؛ آن‌گاه فروشنده خواست تا در رأس المال (بهای جنس مورد معامله)، دَخل و تصرّف کند یا خریدار خواست تا در جنس مورد معامله (پیش از تحویل آن)، دَخل و تصرّف نماید؛ حکم آن چیست؟

پاسخ: دَخل و تصرّف کردن در رأس المال (بهای جنس مورد معامله) و کالای مورد معامله پیش از تحویل آن‌ها درست نیست؛ و از این مسئله، این موضوع نیز دانسته می‌شود که پیش از تحویل کالای مورد معامله، شرکت و تولیّت نیز در جنس مورد معامله صحیح نمی‌باشد.

پرسش: آیا برای صحّت معامله‌ی سلم، مراعات شرطی دیگر نیز لازم می‌باشد؟

پاسخ: آری؛ صاحب‌نظران فقهی علاوه از شرایط پیشین، شرط دیگری را نیز برای صحّت معامله‌ی سَلَم ذکر نموده‌اند و آن این که: کالای مورد معامله از هنگام معامله تا زمان فرا رسیدن زمان تحویل آن، موجود باشد.[۱]

پرسش: اگر چنانچه فردی، معامله‌ی سَلَم را با پیمانه‌ی شخص معیّنی یا با متراژ فرد مشخّصی انجام داد، آیا چنین معامله‌ای درست است؟

پاسخ: چنین معامله‌ای درست نمی‌باشد.

پرسش: دیدگاهتان در مورد کسی که در گندم و مواد غذایی روستایی معیّن، یا میوه‌ی درختی معیّن، معامله‌ی سَلَم انجام می‌دهد چیست؟

پاسخ: چنین معامله‌ای نیز درست نمی‌باشد.

۱- موجودیّت کالا از هنگام معامله تا زمان فرا رسیدن زمان تحویل آن به معنای قطع نشدن آن از بازار است.

كتاب «رَهن»

(گرو)

کتاب «رهن» (گرو)

پرسش: معنای لغوی و اصطلاحی «رَهن» چیست؟

پاسخ: «رَهن» در لغت به معنای «**حبس و نگه داشتن شیء**» است، و فرقی نمی‌کند که این «**حبس و نگه داشتن**» به چه سبب و علّتی باشد.

و در اصطلاح شرعی، رَهن عبارت است از: «**قرار دادن مالی به عنوان وثیقه در مقابل قرضی که در صورت ناتوانی از بازپرداخت بدهی طلبکار، طلبش را از آن مال بردارد**». (به تعبیری دیگر، «رَهن»: مال و کالایی است که آن را به عنوان پشتوانه‌ی قرض قرار می‌دهند که بتوان در صورت لزوم، طلب را از آن وصول نمود. بدین صورت که یک نفر از دیگری مبلغی را به عنوان قرض درخواست می‌کند؛ درخواست شونده هم برای اطمینان از بازگردانیدن مال خود، از درخواست کننده‌ی قرض می‌خواهد زمین، ساختمان، یا اتومبیل و... را برای اطمینان خاطر او در اختیارش قرار بدهد، تا در صورت لزوم بتواند با فروش آن طلبش را وصول نماید. در اصطلاح فقهی، قرض گیرنده را «**راهن**» – رَهن گذار، گروگذار – و قرض‌دهنده را «**مُرتَهن**» – رهن گیر، گروگیر –، و چیزی را که برای وصول قرض از آن گرو گذاشته می‌شود، «رَهن» می‌نامند.)

پرسش: رَهن چگونه منعقد می‌شود و در چه وقت به پایان می‌رسد؟

پاسخ: رَهن با ایجاب و قبول (از طرف راهن و مُرتَهن) منعقد می گردد؛ و همین که «**مُرتَهن**» (رهن گیر)، جنس مورد رَهن را قبض کرد به پایان می‌رسد و رَهن صورت می گیرد؛ پس هر گاه «**مُرتَهن**» (رهن گیر)، رَهن را به صورت کامل و فارغ از ملکیّت و اموال گروگذار و متمایز و جدا از حق دیگران بگیرد، در آن صورت قضیه‌ی رَهن به پایان می‌رسد.

پرسش: اگر چنانچه ایجاب و قبول (در رهن) تحقق پیدا کرد ولی مُرتَهن (رهن گیر)، رَهن را قبض نکرد، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: تا زمانی که مُرتَهن (رهن گیر)، رَهن را قبض نکرده، راهن (گروگذار) مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند رَهن را به مُرتَهن تحویل بدهد و اگر هم خواست می‌تواند از گرو گذاشتن منصرف شود. و هر گاه گروگذار (راهن)، رَهن را به مُرتَهن تحویل داد و مُرتَهن نیز آن را قبض کرد، در آن صورت شیء گرو گذاشته شده در ضمانت مُرتَهن قرار می گیرد.

پرسش: حکمت و فلسفه‌ی تشریع «رَهن» چیست؟

پاسخ: رَهن مشروع و روا گردیده تا اطمینان و پشتوانه‌ای برای وصول و دریافت وام باشد، و از این رهگذر حق وام‌دهنده ضایع و تلف نگردد؛ از این رو رهن، فقط در مقابل وامِ ضمانت شده درست می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه مُرتَهن، رَهن را قبض کرد و در نزدش هلاک و تلف شد، در این صورت ضمانت آن برعهده‌ی چه کسی است؟

پاسخ: پیشتر بیان نمودیم که هر گاه مُرتَهن، رَهن را قبض نماید، رَهن در ضمانت وی قرار می گیرد و صاحب‌نظران فقهی نیز بیان داشته‌اند که گرو به کمتر از قیمتش و به کمتر از دین، ضمانت شده است.

پرسش: این که بیان داشته‌اید: «**گرو به کمتر از قیمتش و به کمتر از دین، ضمانت شده است**»، به چه معنا می‌باشد؟

پاسخ: تشریح معنا و مفهوم این قول، به شرح ذیل است:

هر گاه رَهن در دست مُرتَهن هلاک گردد، و قیمت رَهن و وام یکسان و برابر باشد، در این صورت وام مُرتَهن (گروگیر) حکماً ادا شده است؛ و اگر چنانچه بهای رهن، کمتر از وام بود، در آن صورت به اندازه‌ی بهای آن از وام ساقط می گردد و مُرتَهن می‌تواند باقی مانده‌ی وام خویش را از راهن بگیرد. و اگر چنانچه رَهن در نزد مُرتَهن هلاک گردید و قیمت و بهای رَهن بیشتر از وام بود، در آن صورت آن چه از قیمت رَهن بیشتر است در حکم امانت می‌باشد و احکام و مسائل امانت بر آن جاری می گردد؛ از این رو اگر چنانچه رَهن در دست مُرتَهن هلاک شد، در این صورت پرداخت زیادت رَهن را ضامن نمی گردد؛ زیرا که «امانات» ضمانت ندارند؛ و تمامی وام نیز ساقط می گردد؛ زیرا رهنی که در نزد مُرتَهن هلاک گردیده، در مقابل وام قرار می گیرد.

پرسش: پیشتر بیان نمودید که زمانی عقد رَهن به پایان می‌رسد و صورت می گیرد که مُرتَهن آن را به صورت کامل و فارغ از ملکیّت و اموال فرد گروگذار و جدا از حق دیگران بگیرد؛ حال سؤال اینجاست که آیا در این قیدی که بیان نمودید، فایده‌ای نهفته است؟

پاسخ: این قید (که رَهن به صورت کامل و فارغ از ملکیّت و اموال گرودهنده و جدا از حق دیگران باشد)، هر آن چه را که در تحت این قید نباشد، خارج می‌نماید؛ از این رو گرو گذاشتن اموال «**مشاع و مشترک**» درست نمی‌باشد؛ و همچنین گرو گذاشتن میوه بر بالای درخت بدون گرو گذاشتن درخت، و گرو گذاشتن محصول زمین بدون زمین، و گرو گذاشتن

درخت خرما بدون میوه‌ی آن و گرو گذاشتن زمین بدون محصول آن درست نمی‌باشد.

پرسش: آیا رَهن گذاشتن امانات؛ مانند: ودیعه‌ها و عاریت‌ها درست است؟

پاسخ: گرو گذاشتن امانات درست نیست؛ زیرا که اگر آن‌ها هلاک و نابود شدند، ضمانتی بدان تعلّق نمی‌گیرد.

پرسش: آیا رَهن گرفتن در قبال سرمایه‌ی اصلی در معامله‌های مضاربه و شرکتی صحیح است؟

پاسخ: رَهن گرفتن در قبال سرمایه‌ی مضاربه و اموال شرکتی روا نیست.

پرسش: آیا رَهن گرفتن در قبال پرداخت سرمایه در معامله‌ی «سَلَم» و نیز در قبال پول در معامله‌ی «صرف» و همچنین در قبال کالا در سلم، درست است؟

پاسخ: در این موارد، رَهن گرفتن روا و صحیح است.

پرسش: اگر چنانچه دو نفر با همدیگر معامله‌ی سَلَم یا معامله‌ی صَرف نمودند، و مُرتَهن رَهن را تحویل گرفت و در همان مجلس عقد، رَهن هلاک و تلف شد، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: در این صورت معامله‌ی صَرف و سَلَم به اتمام می‌رسد و مُرتَهن حکماً به حقّ خویش رسیده است.

پرسش: اگر چنانچه دو نفر با همدیگر به رَهن گذاشتن به توافق رسیدند و قرار گذاشتند که رَهن را در نزد یک فرد عادل بگذارند؛ آیا چنین کاری مشکل دارد؟

پاسخ: چنین کاری خالی از اشکال می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه راهن و مُرتَهن به گذاشتن رَهن در نزد یک فرد عادل به توافق رسیدند؛ آیا برای یکی از راهن و مُرتَهن درست است تا رَهن را از فرد عادل بگیرد و در نزد خودش نگه دارد؟

پاسخ: چنین کاری نه برای راهن و نه برای مُرتَهن درست نیست.

پرسش: اگر چنانچه رَهن در نزد فرد عادل هلاک و نابود گردد، در این صورت ضمانت آن برعهده‌ی چه کسی است؟

پاسخ: در این صورت ضمانت رَهن هلاک شده به عهده‌ی مُرتَهن می‌باشد؛ زیرا رَهن در ضمانت و کفالت وی هلاک و ضایع گردیده است؛ (و با هلاک گردیدن گرو) مُرتَهن نیز به حق خویش رسیده است؛ همچنان که اگر رَهن در نزد خود مُرتَهن هلاک گردد، در این صورت نیز با هلاک گردیدن گرو، به حق خویش رسیده است.

پرسش: دیدگاهتان پیرامون رَهن گذاشتن درهم‌ها، دینارها و چیزهای کَیلی و پیمانه‌ای و وزنی چیست؟

پاسخ: رَهن گذاشتن این چیزها درست است؛ و اگر چنانچه این چیزها به جنس خودشان به گرو گذاشته شدند، و سپس هلاک و نابود گردیدند، در آن صورت به مثل وام آن، هلاک می‌گردند، گر چه در کیفیّت و ساختار با همدیگر تفاوت داشته باشند.

پرسش: اگر چنانچه فردی از دیگری طلبکار بود و مثل وامش را از او گرفت و آن را به مصرف رساند؛ و پس از آن دریافت که آن چیزی را که از بدهکار گرفته، بدلی و تقلّبی بوده است، در آن صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله برای طلبکار هیچ گونه حقّی نیست و او وام

خویش را به وسیله‌ی آن چه گرفته و به مصرف رسانده، دریافت نموده است؛ ولی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که طلبکار مثل اشیای تقلّبی و بدلی را به بدهکار بازگرداند و از او اشیای خوب و با کیفیّت را تقاضا کند.

پرسش: فردی دو برده را در مقابل هزار (درهم یا دینار) به گرو گذاشت؛ سپس حصّه‌ی وام یکی از آن دو برده را به طلبکار پرداخت نمود، آیا در این صورت می‌تواند همان برده‌ای را که حصه‌ی وامش را پرداخت نموده، تحویل بگیرد؟

پاسخ: برای بدهکار درست نیست تا یکی از آن دو برده را تحویل بگیرد؛ و هر گاه حصّه‌ی وام دیگری را نیز پرداخت نمود، در آن صورت می‌تواند هر دو را از طلبکار تحویل بگیرد.

پرسش: اگر چنانچه راهن (گروگذار) شخص مُرتَهن (گروگیر) یا فرد عادل یا غیر آن دو را وکیل نمود تا در وقت فرا رسیدن زمان تحویل وام، کالای گرو گذاشته شده را به فروش برسانند؛ آیا چنین وکالتی درست است؟

پاسخ: چنین وکالتی درست می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه این وکالت مزبور، به هنگام منعقد نمودن رهن، شرط گذاشته شد، آیا در این صورت راهن می‌تواند وکیل را برکنار نماید؟

پاسخ: در این صورت راهن این حق را ندارد تا وکیل را برکنار و عزل نماید؛ و اگر چنانچه او را برکنار نمود، باز هم برکنار و عزل نمی‌گردد.

پرسش: دیدگاهتان در مورد این مسئله چیست:
«راهن در حالی وفات می‌کند که وکالت نیز به هنگام منعقد نمودن

رهن، شرط گذاشته شده است؛ در این صورت آیا وکیل با وفات راهن برکنار می‌گردد؟».

پاسخ در این صورت نیز وکیل برکنار نمی‌گردد.

پرسش آیا مُرتَهن - با وجودی که رَهن را تحویل گرفته - می‌تواند وام خویش را از راهن مطالبه کند و او را به خاطر وامش، حبس و زندانی نماید؟

پاسخ برای مُرتَهن درست است که وام خویش را از راهن مطالبه نماید و او را به خاطر وامش، زندانی کند؛ زیرا که رهن، مانع مطالبه نمودن وام و زندانی کردن بدهکار به خاطر وام نمی‌گردد.

پرسش اگر چنانچه مُرتَهن، رَهن را تحویل گرفت و شخص راهن خواست تا با فروش رهن، وام خویش را از قیمت آن بپردازد، آیا در این صورت بر مُرتَهن لازم است تا رَهن را در اختیار راهن قرار دهد تا آن را به فروش برساند و از قیمت آن، وام او را پرداخت نماید؟

پاسخ چنین کاری بر مُرتَهن واجب نیست؛ بلکه برای راهن گفته شود: «وام خود را بپرداز؛ آن گاه گروی خویش را تحویل بگیر». و چون وام خویش را پرداخت نمود، برای مُرتَهن گفته شود: «رهن را به راهن تحویل بده».

پرسش اگر چنانچه راهن، گرو را بدون اجازه‌ی مُرتَهن به فروش رساند، آیا چنین معامله‌ای درست است؟

پاسخ این معامله، تا زمانی که مُرتَهن اجازه‌ی فروش را بدهد، یا راهن وام خویش را به مُرتَهن بپردازد، موقوف است و منعقد نمی‌گردد.

پرسش اگر چنانچه کسی، برده‌ای را به گرو گذاشت و مُرتَهن نیز آن برده را تحویل گرفت؛ آن گاه راهن، بدون اجازه‌ی مُرتَهن، برده را آزاد کرد، آیا چنین آزادی‌ای تنفید می‌گردد؟

پاسخ آری؛ آزادی برده نافذ می گردد.

پرسش (در مسئله‌ی بالا،) پس از آن که آزادی برده نافذ گردید، چه چیزی در نزد مُرتَهن به عنوان پشتوانه‌ی طلبِ پرداخت وام باقی می‌ماند؟

پاسخ اگر چنانچه راهن ثروتمند بود و زمان تحویل و پرداخت وام نیز فرا رسیده بود، در آن صورت پرداخت وام از راهن مطالبه گردد؛ و اگر وام مؤجّل و مهلت‌دار بود و زمان تحویل و پرداخت آن فرا نرسیده بود، در آن صورت از راهن بهای برده گرفته شود و تا زمان تحویل و بازپرداخت وام، به عوض برده به گرو گذاشته شود.

و اگر چنانچه راهن، فقیر و تهی‌دست بود، در این صورت برده به خاطر آزادی خویش، قیمت خود را – به خاطر پرداخت وام اربابش – به مُرتَهن بپردازد؛ و سپس برده به اربابش مراجعه کند و پولی را که به مُرتَهن پرداخته، از او وصول نماید.

پرسش به چه علّت برده به اربابش مراجعه می کند و پولی را که به مُرتَهن پرداخته، از او می گیرد؟

پاسخ زیرا که ارباب، برده را به صورت رایگان آزاد نموده است؛ و برده نیز پس از آزادی خویش به خاطر پرداخت وام اربابش، به مُرتَهن پول پرداخته است؛ (از این رو می‌تواند به اربابش مراجعه کند و پولی را که به مُرتَهن پرداخته، از او بگیرد.)

پرسش اگر چنانچه راهن، گرو را هلاک و ضایع گرداند و در نزد مُرتَهن چیزی برای گرو و پشتوانه‌ی پرداخت قرض باقی نماند، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ د راین صورت فرد راهن باید تاوان و غرامت آن چه را هلاک نموده به

مُرتَهن بپردازد؛ و این قیمت و تاوان، به عوض رَهن هلاک شده، در نزد مُرتَهن به گرو گذاشته می‌شود.

پرسش: اگر چنانچه مُرتَهن، رَهن را تحویل گرفت؛ سپس فردی دیگر (غیر از راهن و مُرتَهن)، آن را در حالی که در اختیار مُرتَهن است، هلاک و ضایع گرداند، در این صورت ضمانت و کفالت رَهن هلاک شده به عهده‌ی چه کسی است؛ و چه چیزی باید در نزد مُرتَهن به گرو گذاشته شود؟

پاسخ: در این صورت مسئولیّت ضمانت و کفالت رَهن هلاک شده به عهده‌ی مُرتَهن است؛ از این رو باید قیمت و بهای رَهن هلاک شده را از آن شخصِ هلاک‌کننده بگیرد و قیمت آن را به عنوان رَهن و پشتوانه‌ی قرض، در نزد خودش نگه دارد.

پرسش: اگر چنانچه راهن، جنایتی را در مورد گرو مرتکب شد، در این صورت تکلیف و حکم چیست؟

پاسخ: جنایت راهن در حق رهن، تضمین شده است.[1]

پرسش: دیدگاهتان در مورد جنایت مُرتَهن در حق گرو چیست؟

پاسخ: چنانچه مُرتَهن جنایتی را در مورد گرو مرتکب شود، در این صورت به همان میزان جنایت، از وام ساقط می‌گردد و مازاد آن را ضامن می‌شود.

پرسش: اگر رهن، به راهن یا مُرتَهن یا به اموال آن‌ها خسارتی را وارد آورد؛ در این صورت ضمانت آن به عهده‌ی چه کسی می‌باشد؟

پاسخ: جنایت رَهن بر راهن و مُرتَهن یا بر اموال آن‌ها، هَدَر می‌باشد.

۱- زیرا این کار باعث فوت گردیدن حق لازمیِ مرتهن می‌گردد؛ و ارتباط این گونه‌ی حق با مال، مالکش را در حق ضمانت آن چون مرد بیگانه و اجنبی می‌گرداند. (به نقل از هدایه)

پرسش: اگر چنانچه مُرتَهن احساس نیاز به خانه‌ای کرد تا رَهن را در آن حفاظت و حراست نماید، از این رو برای این کار، خانه‌ای را اجاره کرد؛ در این صورت اجاره بهای آن خانه به عهده‌ی چه کسی است؟

پاسخ: پرداخت اجاره بها بر مُرتَهن واجب می‌باشد.

پرسش: اگر - به عنوان مثال: - اموال گرو گذاشته شده، گوسفند یا شتر بود، و برای چرانیدن آن‌ها نیاز به چوپانی شد تا آن‌ها را بچراند، در این صورت پرداخت مزد چوپان به عهده‌ی چه کسی است؟

پاسخ: پرداخت مزد چوپان بر راهن واجب می‌باشد.

پرسش: هزینه، و مخارج رهن، به عهده‌ی چه کسی است؟

پاسخ: هزینه‌ها و مخارج رهن، به عهده‌ی راهن می‌باشد.

پرسش: برخی از اموال به گرو گذاشته شده، قابلیّت رشد و نموّ را دارند؛ همانند این که می‌توان از حیوانات، شیر یا پشم گرفت یا از زاد و ولد آن‌ها استفاده نمود، و یا از درختان میوه گرفت؛ در این صورت چه کسی مالک این شیر، بچه‌ی متولد شده و میوه می‌گردد؟

پاسخ: هر آن چه از رَهن به دست می‌آید، از آنِ راهن است؛ ولی نباید فراموش کرد که راهن نمی‌تواند محصولات رَهن خویش را در تملّک و قبضه‌ی خود درآورد؛ بلکه محصولاتِ رَهن با اصل خود در نزد مُرتَهن، به گرو گذاشته می‌شود.[1]

۱- و در این صورت مرتهن مختار است؛ اگر خواست می‌تواند آن را به اصل آن بگیرد و در نزد خود به عنوان گرو نگه دارد و اگر هم خواست می‌تواند آن را در نزد راهن بگذارد. (به نقل از کتاب «الجوهرة النیرة»)

پرسش: اگر چنانچه محصولاتِ رَهن با خود رَهن در نزد مُرتَهن به عنوان گرو بود، و محصولات و عایدات رَهن (به نحوی از انحاء) در نزد مُرتَهن ضایع و هلاک شد، در آن صورت حکم چیست؟

پاسخ: در این صورت به خاطر هلاک شدن محصولات و عایدات رهن، چیزی بر مُرتَهن واجب نمی‌گردد؛ (یعنی مُرتَهن ضامن چیزی نمی‌گردد.)

پرسش: اگر چنانچه اصل رَهن ضایع و هلاک شد، و محصولات و عایداتِ آن باقی ماند، در این صورت حکم آن چیست؟

پاسخ: در این صورت رَهن دهنده از بدهکاری خویش قیمت رَهن را کم نماید؛ بدین صورت که بدهکاری خود را بر قیمت رَهن در روز واگذاری و قیمت نتیجه‌ی آن در روز پرداخت تقسیم نماید؛ هر چه در برابر اصل رَهن قرار گرفت از بدهی خویش کم کند و آنچه برابر نتیجه‌ی رَهن قرار گرفت راهن بپردازد و آن را تحویل بگیرد.[1]

پرسش: اگر چنانچه مُرتَهن، رَهن را گرفت و تقاضای زیادت در رَهن نمود؛ یا راهن تقاضای زیادت در وام نمود، در این صورت حکم این دو نوع زیادت در شریعت مقدّس اسلام چیست؟

۱- صورت مسئله: مردی گوسفندی ۱۰ درهمی را در برابر قرضی معادل ۱۰ درهم رَهن می‌دهد؛ گوسفند می‌زاید و خود هلاک می گردد. در این صورت قرض بر قیمت گوسفند در روز رَهن شدن و بر قیمت برّه در حال حاضر تقسیم می‌شود. اگر چنانچه قیمت برّه، ۱۰ درهم باشد، گوسفند در برابر نصف قرض، یعنی ۵ درهم قرار می گیرد؛ و اگر قیمت برّه پس از مرگ مادر بیشتر شد و به ۲۰ درهم رسید، این قیمت باطل می گردد و مشخّص می‌شود که حصه‌ی مادر سه درهم و $\frac{3}{10}$ می‌باشد.

و اگر قیمت برّه به ۳۰ درهم رسید، قیمت مادر $\frac{1}{4}$ دین است، و اگر قیمت برّه کم شد و به ۵ درهم رسید، قیمت مادر $\frac{2}{3}$ دین است که ۶ درهم و $\frac{6}{10}$ درهم می‌باشد. (به نقل از «الجوهرة»).

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله تقاضای زیادت نمودن در رَهن درست است و در وام درست نیست؛ از این رو با وجود این دو نوع زیادت، گرو تحقق پیدا نمی‌کند؛ ولی امام ابویوسف رحمه‌الله بر این باور است که هـر دو نوع زیادت (زیادت در رَهن و زیادت در وام) درست است.

پرسش: اگر چنانچه کسی به دو نفر مقروض و بدهکار بود؛ از این رو یک چیز را در نزد هر دو نفر به گرو گذاشت، در این صورت حکم این رَهن چیست؟

پاسخ: چنین به گرو گذاشتن و به گرو گرفتنی درست است؛ و تمامیِ آن شـیء در نزد هر یک از آن دو نفر طلبکار به عنوان گرو گذاشته می‌شود.

پرسش: اگر چنانچه جنسِ گرو گذاشته شده در نزد دو نفر طلبکار هلاک و تلـف شد، در این صورت تکلیف ضمانت چیست؟

پاسخ: در این صورت هر یک از آن دو نفر طلبکار، به اندازه‌ی حصه‌ی وامـشان، ضامن رَهن هلاک شده می‌شوند.

پرسش: اگر چنانچه یکی از دو نفر طلبکار، وامش را گرفت، آیا راهـن مـی‌توانـد نصف رَهن یا قسمتی از آن را تحویل بگیرد؟

پاسخ: در این صورت راهن نمی‌تواند نصف رَهن یا قسمتی از آن را تحویل بگیـرد، بلکه تمامیِ رَهن تا هنگام بازپرداخت وام در نزد طلبکار دیگری به عنوان گرو گذاشته می‌شود.

پرسش: اگر فردی غلامی را بدین شرط فروخت که خریدار در ازای پـول، چیـزی معلوم و معیّن را رَهن بدهد؛ ولی خریدار از پرداخت رهـن، سـر بـاز زد و استنکاف ورزید، در این صورت حکم این معامله و رَهن چیست؟

پاسخ: در این صورت معامله درسـت اسـت و خریـدار بـه تـسلیم رَهـن وادار و

مجبور نمی‌گردد و فروشنده نیز اختیار دارد؛ این طور که اگر خواست می‌تواند از گرفتن رَهن صرف‌نظر نماید و اگر هم خواست می‌تواند معامله را فسخ کند. مگر آن که خریدار قیمت برده را به صورت نقدی بپردازد یا قیمت کالای رهنی را به فروشنده بدهد که در آن صورت در نزد فروشنده تا زمان پرداخت قیمت برده، رَهن (گرو) می‌باشد.

پرسش: آیا مُرتَهِن می‌تواند به وسیله‌ی همسر یا فرزندانش از گرو حفاظت و صیانت نماید؟

پاسخ: برای مُرتَهِن درست است که گرو را خودش حفاظت نماید؛ و نیز می‌تواند آن را به وسیله‌ی همسر، فرزندان و خدمتگزاری که در خانه‌اش است، حفاظت و صیانت نماید.

پرسش: اگر چنانچه شخص مُرتَهِن، گرو را به وسیله‌ی کسی حفظ و نگهداری کرد که در خانه‌اش نیست (از افراد خانواده‌اش نیست)؛ یا گرو را در نزد کسی دیگر [غیر از همسر و فرزندان] به ودیعه و امانت گذاشت، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت [با هلاک شدن گرو]، شخص مُرتَهِن ضامن می‌گردد؛ زیرا وی با این کار بر گرو تجاوز و تعدّی نموده است.

پرسش: اگر چنانچه شخص مُرتَهِن، بر گرو تجاوز و تعدّی نمود، در این صورت چگونه باید ضمانت آن را بپردازد؟

پاسخ: در این صورت تمامی قیمت آن را ضامن می‌گردد همچون «ضمانت غصب». (یعنی اگر کسی مال دیگری را غصب کند، و آن را هلاک نماید، در این صورت تمامیِ قیمت شیء مغصوب را ضامن می‌گردد.)

پرسش: اگر چنانچه مُرتَهن، گرو را به راهن باز گردانید، در این صورت حکم آن چیست؟

پاسخ: در این صورت گرو از ضمانت مُرتَهن بیرون می‌شود؛ از این رو اگر گرو در نزد راهن ضایع و هلاک گردید، در آن صورت بدون هیچ گونه ضمانتی ضایع و هلاک می گردد.

پرسش: اگر مُرتَهن، گرو را به راهن بازگردانید. سپس خواست تا آن را دوباره از راهن بگیرد، آیا برای وی چنین حقّی وجود دارد؟

پاسخ: برای مُرتَهن درست است که گرو را برای بار دوّم باز گرداند و مسترد نماید؛ و در صورتی که برای بار دوّم گرو را بگیرد، دوباره ضمانت گرو به مُرتَهن بازمی گردد.

پرسش: اگر چنانچه راهن پیش از پرداخت وامش وفات کرد، در این صورت مُرتَهن وامش را چگونه تحویل بگیرد و وصول نماید؟

پاسخ: هر گاه راهن وفات نماید، وصیّ او، رَهن را به فروش برساند و با قیمت آن، وام او را بپردازد؛ و اگر پس از پرداخت وام، چیزی از قیمت رَهن باقی ماند، در آن صورت آن را جزء میراث ورثه‌ی راهن قرار دهد.

پرسش: اگر راهن، وصیّ نداشت در این صورت چه کسی رَهن را به فروش برساند؟

پاسخ: در این صورت قاضی برای راهن، وصیّ‌ای را تعیین نماید و او را به فروش گرو و پرداخت وام مُرتَهن، مأمور سازد.

«حِجر» (یا ممانعت از دَخل و تصرّف در اموال)

پرسش: آیا در میان مردم افرادی وجود دارند که از دَخل و تصرّف در اموال و دارایی خود، منع شوند؟

پاسخ: آری؛ بنابر آن چه در شریعت مقدّس اسلام وارد شده است، «حِجر» و جلوگیری از دَخل و تصرّف انسانی در اموال و دارایی خود (از طریق مراجع ذی‌صلاح)، مشروع و جایز است. (خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِيَٰمٗا وَٱرۡزُقُوهُمۡ فِيهَا وَٱكۡسُوهُمۡ...﴾ [نساء/۵]؛ «اموال کم خردان را که در اصل اموال شما است به خود آنان تحویل ندهد؛ چرا که خداوند اموال را برایتان قَوام زندگی گردانده است. از ثمرات آن خوراک و پوشاک ایشان را تهیه کنید».

و زمانی که معاذ بن جبل رضی الله عنه بیش از حد بدهکار گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را از دَخل و تصرّف در اموالش منع فرموده و دارایی او را به فروش رسانید و همه‌ی بدهکاری‌های او را پرداخت نمود. دار قطنی و حاکم)

و اسباب و علل «**حِجر و جلوگیری از دَخل و تصرّف در اموال و دارایی شخصی**» سه چیز است که عبارتند از:

۱. کودکی و خردسالی.
۲. بردگی.
۳. دیوانگی.

پرسش: جزئیات حِجر و جلوگیری از دَخل و تصرّف کودکان، بردگان و دیوانگان در اموال و دارایی آن‌ها را بیان نمایید؟

پاسخ: دَخل و تصرّف کودک بدون اجازه‌ی ولی و سرپرستش درست نیست؛ همچنان که دَخل و تصرّف برده نیز بدون اجازه‌ی ارباب و سالارش جایز نیست؛ ولی دیوانه‌ای که عقل خویش را از دست داده، دَخل و تصرّف وی

به هیچ گونه درست نمی‌باشد. (به هر حال احکام و مسائل کسانی که از دَخل و تصرّف در اموالشان منع می‌شوند، به قرار ذیل است:

۱. **کودکان:** کودکانی که به حدّ بلوغ نرسیده‌اند، بدون اجازه‌ی پدر و مادر و وصیّ جایز نیست که در اموال خود دَخل و تصرّف بنمایند و معاملات مالی انجام بدهند، تا رسیدن به حدّ بلوغ این ممنوعیت ادامه پیدا می‌کند؛ و پس از بلوغ هم اگر آثار نادانی و ندانَم‌کاری در او مشاهده شود، تا زمان رسیدن به تجربه و پختگی، ممنوعیّت معامله‌ی او بدون مشورت ادامه پیدا می‌کند.

۲. **سفیه:** به کسی سفیه و نادان گفته می‌شود که اموال و دارایی خود را به خاطر آن که خیر و مصلحت خود را به خوبی تشخیص نمی‌دهد، در کارهای بیهوده و معاملات ناشیانه به کار می‌گیرد، پس از درخواست خانواده و نزدیکان از بذل و بخشش و خرید و فروش او تا زمانی که سر راه نیاید و پختگی کافی را کسب نکند، جلوگیری می‌شود؛ و چنانچه پس از قرار «**حِجر**» و ممنوعیّت، معامله‌ای را انجام بدهد، معامله‌اش باطل است، امّا معاملات پیش از «حِجر» او صحیح است.

۳. **دیوانه:** دیوانه کسی است که نیروی اندیشه و تصمیم‌گیری او دچار اختلال گردیده است. هر گونه تصرفات مالی آدم دیوانه پیش از بهبودی ارزش اجرایی ندارد.

۴. **بیمار:** چنانچه کسی دچار بیماری یا حادثه‌ی سختی بشود که احتمال فوت او زیاد باشد، ورثه‌ی او می‌توانند تقاضای حِجر نموده و مانع تصرفات مالی‌اش بشوند و تا زمانی که بهبودی پیدا می‌کند، تنها اجازه می‌یابد که در حد خوراک و پوشاک و مسکن و هزینه‌های پزشکی در اموال خود دَخل و تصرّف بنماید.)

{پرسش} اگر فردی به کودک یا برده‌ای - که به داد و ستد آشنایی دارد و در این

راستا به تلاش می‌ایستد[1] – چیزی را فروخت یا از آن‌ها چیـزی را خریـد، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: در این صورت ولیّ و سرپرست کودک و برده اختیار دارد؛ از این رو اگـر در این داد و ستد مصلحتی را دید، می‌توانـد بـدان اجـازه دهـد و اگـر هـم خواست می‌تواند معامله را فسخ نماید.

پرسش: اسباب سه گانه‌ی مزبور (کودکی، بردگی و دیوانگی)، آیا موجب حِجـر و جلوگیری از دَخل و تصرّف در اَقوال و اَفعال می‌شوند یا تنها موجب حِجر و ممنوعیّت در اقوال می‌گردند؟

پاسخ: دَخل و تصرّف کودک و دیوانه، تنها در اقوال ممنوع مـی‌باشـد و در افعـال ممنوع نیست؛ ولی دَخل و تصرّف برده، دارای جزئیات و تفاصیلی است که در آینده بدان‌ها اشاره خواهد شد.

پرسش: اگر کودک یا دیوانه، مال کسی را تلف و نابود کردند، در این صـورت آیـا پرداخت ضمانت، در مال خود کودک یا دیوانه واجب می‌گردد؟

پاسخ: آری؛ با هلاک گردانیدن مال دیگران، ضمانت بر دیوانه و کودک واجب می‌گردد. و این معنا و مفهوم همان عبارتِ صاحب‌نظران فقهـی اسـت کـه گفته‌اند: «**دخل و تصرف کودک و دیوانه، در افعال ممنوع نیست**». و معنـا و مفهوم «**منع دَخل و تصرّف در افعـال**» آن نیـست کـه کـودک و دیوانـه از ضایع کردن اموال مردم، منع کرده نمی‌شوند.

پرسش: نتیجه‌ی «**حجر و جلوگیری از دَخل و تصرّف در اقـوال**» در چه چیزی تبلور پیدا می‌کند؟

۱- در معامله‌ی کودک و برده لازم است که آن دو نسبت به داد و ستد شناخت و آشنایی داشـته باشـند تـا رکـن عقـد معامله موجود گردد؛ و منعقدشدن معامله‌ی کودک و برده، موقوف بر اجازه‌ی (ولیّ و سرپرست) است. (به نقل از هدایه)

پاسخ: نتیجه و حاصل «**حِجر و جلوگیری از دَخل و تصرّف در اقوال**» در این موضوع تبلور پیدا می کند که «**عقود**»، «**اقرار**»، «**طلاق**» و «**عتاق**» (آزاد کردن برده) توسط کودک و دیوانه، صحیح نمی‌باشد و ارزش اجرایی ندارند.

پرسش: جزئیات و تفاصیل حِجر و جلوگیری از دَخل و تصرّف «**برده**» را بیان کنید؟

پاسخ: اقوال برده در حق خودش نافذ می گردد و در حق ارباب و سالارش نافذ نمی گردد.

پرسش: اگر برده‌ای بر خودش اقرار به مال کرد (و گفت: من بدهکار فلانی هستم)؛ در این صورت اقرار وی چه حکمی دارد؟

پاسخ: در این صورت پرداخت آن مالی که در موردش اقرار نموده بر وی لازم می گردد، ولی ارباب و سیّدش ضامن پرداخت غرامت و تاوانِ وام برده‌اش نمی‌باشد؛ بلکه خود برده پس از آزادی، وام خویش را که بدان اقرار کرده بپردازد؛ و در حال حاضر پرداخت وام بر وی لازم و ضروری نمی‌باشد.

پرسش: اگر برده به حدّ یا قصاصی اقرار کند، چه وقت حدّ و قصاص بر وی اجرا می گردد؟

پاسخ: به خاطر اقرار خود برده، در همان وقت اجرای حدّ یا قصاص بر وی لازم می گردد و تا زمان آزادی برده به تعویق نمی‌افتند.

پرسش: آیا طلاق برده در مورد همسرش، با طلاق دادن خود برده واقع می گردد یا باید سیّد و ارباب برده، همسرش را طلاق دهد؟

پاسخ: خود برده باید همسرش را طلاق دهد، و طلاق سیّد و ارباب در مورد همسر برده، نافذ نمی گردد و ارزش اجرایی نیز ندارد.

پرسش: حکم دَخل و تصرّف شخص «**سفیه و نادان**» که به سنّ بلوغ رسیده و آزاد نیز می‌باشد در دارایی و اموالش چیست؟

پاسخ: امام ابوحنیفه ﷫ گوید: اگر چنانچه شخص سفیه و نادان، بالغ و آزاد باشد، در این صورت از دَخل و تصرّف در اموال و دارایی‌اش منع نمی گردد؛ و دَخل و تصرّف وی در اموال و دارایی‌اش درست می‌باشد گر چه در دارایی‌اش اسراف و تبذیر نماید و اموال خویش را در کارهای بیهوده و معاملات ناشیانه و بی‌فایده تلف نماید؛ همانند این که اموالش را در دریا بیافکند یا آن‌ها را در آتش بسوزاند.

پرسش: از دیدگاه امام ابوحنیفه ﷫، آیا در مورد تحویل دارایی شخص سفیه و نادان به او، حدّ و مرز معینی وجود دارد؟

پاسخ: آری؛ از دیدگاه امام ابوحنیفه ﷫ در مورد تحویل اموال و دارایی شخص سفیه و نادان به او، حدّ و مرزی وجود دارد.

امام ابوحنیفه ﷫ بر این باور است که اگر کودک به سن بلوغ رسید، و آثار نادانی و ندانم کاری در او مشاهده شد، در این صورت تا بیست و پنج سالگی، دارایی وی بدو تحویل داده نمی‌شود؛ و اگر چنانچه پیش از این سن، در اموال و دارایی دَخل و تصرّف نمود، دَخل و تصرّف وی نافذ می گردد و ارزش اجرایی دارد؛ و هر گاه به بیست و پنج سالگی رسید، در آن صورت دارایی‌اش بدو تحویل داده می‌شود، گر چه به سن رُشد و تجربه و پختگی نرسیده باشد و آثار نادانی و ندانم کاری در او مشاهده گردد.

پرسش: امام ابویوسف ﷫ و امام محمد ﷫ در مورد حِجر و جلوگیری از دَخل و تصرّف سفیه و نادان در اموال و دارایی‌اش، چه دیدگاهی دارند؟

پاسخ: امام ابویوسف ﷫ و امام محمد ﷫ بر این باورند که شخص سفیه و نادان از دَخل و تصرّف در اموال و دارایی‌اش منع می گردد؛ از این رو اگر چیزی را

به فروش رساند، فروشش نافذ نمی‌گردد و ارزش اجرایی ندارد؛ و اگر در فروشش منفعت و مصلحتی بود، حاکم و قاضی می‌تواند آن را اجازه دهد.

و اگر سفیه و نادان به سن بلوغ رسید و آثار نادانی و نـدانم‌کـاری در او مشاهده شد، از دیدگاه امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله، دارایی و اموالش هرگز بدو داده نشود تا آن که به سن رشد و تجربه و پختگی برسد، و در این فاصله، دَخل و تصرّف وی در اموال و دارایی‌اش درست نیست و ارزش اجرایی ندارد.

و زکاتِ اموال و دارایی شخص سفیه و نادان، پرداخت گردد و بر فرزندان، همسر، و خویشاوندانی که نفقه‌ی آن‌ها بر او واجب است، از اموال و دارایی‌اش هزینه گردد.

پرسش: دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله در مورد شخص سفیه و نادان که برده‌اش را آزاد می‌سازد چیست؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله، با آزاد کردن برده توسط شخص سفیه و نادان، برده آزاد می‌گردد؛ ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله گفته‌اند: برده آزاد می‌گردد ولی باید خود برده در راستای پرداخت قیمت خویش، تلاش و کوشش نماید و قیمت خویش را به اربابش بپردازد.

پرسش: اگر چنانچه شخص سفیه و نادان، با زنی ازدواج کند، حکم ازدواج او چگونه است؟

پاسخ: ازدواج شخص سفیه و نادان درست است و ارزش اجرایی دارد؛ و در مهریه‌ی همسر وی نگاه کرده می‌شود؛ این طور که اگر برای همسرش مهر معیّنی را مشخّص و مقرّر نموده بود، در آن صورت مهریه‌اش به همان میزان مهر مثل درست می‌باشد و اضافه از مهر مثل باطل می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه شخص سفیه و نادان خواست تا حجّ فرض را ادا نماید، آیـا در این صورت برایش اجازه‌ی انجام حجّ فرض داده می‌شود؟

پاسخ: آری؛ برای شخص سفیه و نادان اجازه‌ی انجام حجّ فرض داده مـی‌شـود و از این کار منع کرده نمی‌شود؛ و قاضی مخارج و هزینه‌های حـجّ را بـه خـود سفیه و نادان تحویل ندهد، بلکه آن را به فـرد مطمئنـی از حجّـاج تحویـل دهد تا در مصارف حجّ بر شخص سفیه و نادان هزینه و خرج نماید.

پرسش: اگر شخص سفیه و نـادان بیمـار و دردمنـد شـد و در بیمـاری خـویش، در راستای کارهای خیر و تقرّب به خدا وصـیّت نمـود، آیـا در ایـن صـورت وصیتش اجرا می‌شود؟

پاسخ: چنین وصیّتی از یک سوّم اموال و دارایی‌اش درست می‌باشد.

پرسش: حکم حِجر و جلوگیری از دَخـل و تـصرّف انـسان **مُفلـس** (ورشکـسته) و بدهکاری که بدهی‌اش تمامیِ دارایی او را فرا گرفته چیست؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه‌الله گوید: **مُفلس** (ورشکسته و بدهکاری که بدهی‌اش تمـامیِ دارایی او را فرا گرفته و همه‌ی ثروت او کفاف پرداخـت قـرض‌هـایش را نمی‌کند) به خاطر بدهکاری‌اش، از دَخل و تصرّف در امـوال و دارایـی‌اش منع کرده نمی‌شود؛ از این رو هر گاه چنین فردی بدهکار شـد و طلبکـاران درخواسـت زنـدانی شـدن و منـع از دَخـل و تـصرّف وی را در امـوال و دارایی‌اش را نمودند، در آن صورت از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، بـه خـاطر بدهکاری‌اش از دَخل و تصرّف در اموال و دارایی‌اش منع نمی‌گردد.

پرسش: اگر چنانچه برای شخص مُفلس (بدهکار و ورشکـسته)، دارایـی و امـوالی بـود ولـی بـدهی خـویش را از آن پرداخـت ننمـود؛ آیـا از دیـدگاه امـام ابوحنیفه رحمه‌الله، قاضی می‌تواند در اموال و دارایی وی دَخل و تصرّف نماید؟

پاسخ: در این صورت قاضی نمی‌تواند در ا موال و دارایی وی دَخل و تصرّف نماید؛ ولی می‌تواند او را (به خاطر بدهکاری‌اش) تا زمان بازپرداخت وام، زندانی نماید.

پرسش: اگر چنانچه شخص مُفلس (بدهکار)، دارای درهم‌ها و دینارهایی بود؛ آیا قاضی می‌تواند بدهی‌اش را با آن درهم‌ها و دینارها پرداخت نماید؟

پاسخ: چنانچه شخص مُفلس و بدهکاری، دارای درهم بود و بدهکاری وی نیز از جنس درهم بود؛ یا وی دارای دینار بود و بدهی‌اش نیز از جنس دینار بود، در آن صورت قاضی بدهکاری‌اش را از همین درهم‌ها و دینارها بدون رضایت او بپردازد؛ ولی اگر دارای دینار بود و بدهی‌اش از جنس درهم بود، یا وی دارای درهم بود و بدهی‌اش از جنس دینار بود، در آن صورت قاضی آن را به خاطر تسویه کردن بدهی‌اش، به فروش برساند و پول‌ها را به طلبکاران بپردازد.

پرسش: از دیدگاه امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله، حکم حِجر و جلوگیری از دَخل و تصرّف انسانِ مُفلس و بدهکاری که بدهی‌اش تمامی دارایی او را فرا گرفته چیست؟

پاسخ: امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله گویند: اگر چنانچه طلبکاران درخواست منع دَخل و تصرّف شخص مفلس را در اموال و دارایی‌اش نمودند، در آن صورت قاضی او را از داد و ستد، دَخل و تصرّف و اقرار منع نماید، تا بدین وسیله به طلبکاران ضرر و زیانی وارد نگردد؛ و هر گاه شخص مفلس و بدهکار، از فروختن اموال و دارایی‌اش امتناع ورزید، در این صورت قاضی اموال و دارایی‌اش را به فروش برساند و با آن سهم هر یک از طلبکاران را بپردازد؛ و قاضی از اموال و دارایی شخص مفلس و بدهکار، نفقه و مصارف همسر، فرزندان کوچک و خویشاوند وی را بپردازد.

پرسش: اگر شخص مفلس و بدهکار، از دَخل و تصرّف در اموال و دارایی‌اش منع شد و با این وجود برای کسی به مالی اقرار کرد، در این صورت حکم اقرارش چیست؟

پاسخ: با اقرارش، پرداخت مال بر وی لازم می‌گردد؛ و پس از پرداخت بدهی‌های پیشین خویش، آن را پرداخت نماید.

پرسش: اگر شخص مفلس و بدهکار، هیچ گونه دارایی و اموالی نداشت و طلبکاران نیز از قاضی خواستند تا او را به خاطر طلبشان زندانی نماید، و شخص مفلس و بدهکار نیز بدان‌ها گوید: در نزدم دارایی و اموالی برای پرداخت وام‌هایتان نیست؛ در این صورت قاضی چه باید بکند؟

پاسخ: در این صورت قاضی، شخص مفلس و بدهکار را به خاطر هر بدهی‌ای که بر ذمّه‌ی وی لازم گردیده مانند: بهای کالای مورد معامله، یا وام و قرض زندانی نماید؛ و همچنین قاضی، شخص مفلس را به خاطر هر بدهی‌ای که با عقد و قرارداد بر ذمّه‌ی وی لازم گردیده، مانند: مهریه و کفالت و ضمانت، زندانی کند؛ و علاوه از این موارد، در چیزهای دیگری همانند: عوض شیء مغصوب و دیه‌ی جنایات زندانی نمی‌گردد مگر آن که دلیل و شاهدی بر این قضیه گواهی دهد که برای مفلس، مالی وجود دارد.

پرسش: (در موارد بالا) قاضی، شخص مفلس را برای همیشه زندانی کند یا برای مدتی معیّن و مشخّص؟

پاسخ: خود زندانی کردن مفلس، مورد نظر و مراد نمی‌باشد، بلکه مقصود از زندانی کردن شخص مفلس و بدهکار، این است که اگر در نزد وی دارایی و اموالی باشد که آن را از قاضی و طلبکاران پنهان می‌داشته، آشکار و هویدا گردد؛ از این رو قاضی، شخص مفلس و بدهکار را دو یا سه ماه زندانی نماید، و از مردمان جویای حالات و اموال و دارایی‌اش گردد؛ در

این صورت اگر چنانچه معلوم شد که برای وی دارایی و اموالی نیست، او را رها کند؛ و همچنین اگر دلیل و شاهدی به عدم وجود اموال و دارایی برای مفلس و بدهکار اقامه گردید، باز هم او را رها نماید.

پرسش: پس از آن که واضح و آشکار گردید که شخص مفلس و ورشکسته، دارایی و اموالی ندارد و بدین خاطر قاضی او را رها کرد، آیا در این صورت پس از بیرون شدن مفلس از زندان، می‌توان میان او و طلبکارانش حائل و سدّ به وجود آورد؟

پاسخ: در این صورت میان مفلس و طلبکارانش حائل و سدّی (برای درخواست پرداخت وام‌هایشان) وجود ندارد؛ از این رو می‌توانند آویزان و ملازم مفلس و بدهکار شوند (تا وام خویش را از او وصول نمایند)، ولی نمی‌توانند او را از دَخل و تصرّف در داد و ستد و مسافرت منع نمایند. و طلبکاران می‌توانند آن چه از درآمدش که از مصارف و هزینه‌های خود وی و خانواده‌اش بیشتر بود، برای خود بگیرند و به میزان سهم‌شان در میان یکدیگر توزیع نمایند.

پرسش: آیا در مسئله‌ی بالا، میان امام ابوحنیفه رحمه‌الله و شاگردانش، امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله، اختلافی وجود دارد؟

پاسخ: آری؛ در مورد مسئله‌ی بالا، امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله با امام ابوحنیفه رحمه‌الله اختلاف نظر دارند؛ امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که هر گاه قاضی، مفلس بودن بدهکار را ثابت نمود، در آن صورت میان مفلس و طلبکارانش حائل و سدّ به وجود می‌آید مگر آن که طلبکاران بر این قضیّه شاهد و گواه بیاورند که بدهکار، دارایی و اموالی را بدست آورده است.

پرسش: آیا شخص فاسق (عیّاش و خوشگذران، اَلوات و بی‌بند و بار) از دَخل و تصرّف در اموال و دارایی‌اش منع می‌گردد؟

پاسخ: اگر چنانچه شخص فاسق، در امـوال و دارایـی‌اش خیـر و مـصلحت را بـه خوبی تشخیص دهـد، در آن صـورت از دَخـل و تـصرّف در امـوالش منـع نمی گردد.

پرسش: اگر فردی، صالح و نجیب و درستکار و شریف بود؛ سپس فاسق و بـی‌بنـد و بار شد، در این صورت آیا از دَخـل و تـصرّف در امـوال و دارایـی‌اش منـع می گردد؟

پاسخ: در زمینه‌ی عدم منعِ دَخل و تصرّف شـخصِ فاسـق در ا مـوال و دارایـی‌اش، «**فسق اصلی**» و «**فسق عارضی**»، برابر و یکسان است (و هیچ کدام مانع دَخل و تصرّف در اموال و دارایی نمی گردد.)

پرسش: اگر فردی، به صورت نسیّه کالایی را از کسی خرید و آن را تحویل گرفت؛ سپس مفلس و ورشکسته و بی‌پول و تهی‌دست شد؛ – و این در حـالی اسـت که از قبل به چند نفر دیگر نیز مقروض و بدهکار بوده اسـت – و پـس از اِفلاس و ناداری، کالای مورد معامله نیز هنوز در نزدش موجود اسـت؛ در این صورت آیا صاحب کالا می‌تواند در برابر طلب خویش، همـان کـالا را (که به مفلس فروخته) برای خودش بگیرد؟

پاسخ: صاحب این کالا با دیگر طلب کاران در گرفتن این کالا مـساوی و یکـسان می‌باشد.

فایده

پرسش: در چه سنّ و سالی، پسر و دختر به بلوغ می‌رسند؟

پاسخ: بلوغ پسر با سه طریق ثابت می گردد: **احتلام**، **اِنزال**، و **آبستن کردن زن هر گـاه با وی جماع و همبستری نماید**، و اگر چنانچه هیچ یک از این سه مورد تحقـق پیدا نکرد، در آن صورت در پایان هیجده سالگی، به بلوغ وی حکم می‌شود.

و بلوغ دختر نیز با سه طریق ثابت می گردد: **حیض، احتلام** و **باردار شدن**. و اگر چنانچه هیچ یک از این سه مورد تحقق پیدا نکرد، در آن صورت در پایان پانزده سالگی به بلوغ وی حکم می گردد.

پرسش: آیا در مورد بلوغ پسر و دختر، در میان امام ابوحنیفه رحمه الله، و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله اختلاف نظری وجود دارد یا خیر؟

پاسخ: در این زمینه، امام ابوحنیفه رحمه الله با امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله اختلاف نظر دارد؛ امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که هر گاه پسر و دختر پانزده سالگی را به پایان برسانند، به راستی بالغ شده‌اند؛ و اگر چنانچه پیش از به اتمام رساندن پانزده سالگی در پسر، احتلام، انزال یا آبستن کردن زن؛ و در دختر، حیض، احتلام و بارداری تحقق پیدا کرد، در آن صورت به بلوغ آن دو حکم می گردد. و فتوا نیز به قول امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله است.

پرسش: اگر چنانچه پسر یا دختر به بلوغ جنسی نزدیک شدند و تشخیص دادن بلوغشان سخت و دشوار گردید، و خودشان ابراز داشتند که ما بالغ شده‌ایم، آیا در این صورت گفته‌شان مبنی بر بلوغ، معتبر است؟

پاسخ: قول پسر و دختر معتبر است؛ و در این صورت احکام و مسائل افراد بالغ بدان‌ها تعلّق می گیرد.

کتاب «اقرار»

(اعتراف و اقرار نمودن به حق دیگری)

کتاب اقرار

پرسش «**اقرار**» در شریعت مقدّس اسلام، چه حکمی دارد؟

پاسخ هر گاه فرد آزاد، بالغ و عاقل به حقّ کسی اعتـراف و اقـرار نمایـد، بـر وی لازم است تا به اقرارش جامه‌ی عمل بپوشاند؛ و فرقی نمی‌کند که اقرارش، به حقِّ معلوم و مشخّص باشد یا به حقّ مجهول و نامعلوم؛ و در هر صورت شخص اقرارکننده به وسیله‌ی اقرار و اعترافش، مؤاخذه می‌گردد.

پرسش در مورد اقرار کردن به حقّ مجهول و نامعلوم، چگونه فرد اقرارکننده بـه اقرارش مؤاخذه می‌گردد؟

پاسخ در صورتی که فرد اقرارکننده به حقِّ مجهول و نـامعلومی اعتـراف نمایـد، بدو گفته شود تا به تبیین و توضیح اقرارش بپردازد؛ و اگر چنانچه اقرارش را واضح و روشن نساخت، در آن صورت قاضـی او را بـه تبیـین و توضـیح اقرارش وادار نماید.

پرسش اگر فردی چنین گفت: «**برای فلانی بر ذمه‌ی من چیزی است**»؛ و مردم نیز از او درباره‌ی این اقرار استعلام و پرس و جو نمودنـد و قاضـی او را وادار بـه توضیح و تبیین اقرار نمود و او گفت: «**برای فلانی بر ذمـه‌ی مـن یـک قطـره آب، یا یک دانه گندم است**»؛ در این صورت حکم چنین اقراری چیست؟

پاسخ: در این صورت، سخن فرد اقرارکننده پذیرفته نمی‌گردد؛ بلکه بر وی لازم است تا به تبیین و توضیح چیزی بپردازد که دارای ارزش و قیمت است.

پرسش: اگر چنانچه فردی، به حقِّ معلوم و مشخص، یا حقِّ مجهول و نامعلومی اقرار نمود؛ ولی طرف مقابل (شخصی که برایش اقرار شده)، ادّعای بیشتری نمود، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: اگر چنانچه فرد اقرارکننده به حقّ مجهولی اعتراف نمود؛ و یا چنین گفت: «**له علیّ مال**»؛ «**برای وی بر ذمه‌ی من مالی است**»؛ در ا ین صورت خود فرد اقرارکننده باید به بیان آن حق بپردازد؛ و قول خود فرد اقرارکننده با سوگندش پذیرفته می‌شود؛ و سخن وی در کم و زیاد مورد قبول می‌باشد.

پرسش: اگر فردی چنین گفت: «**له علیّ مال عظیم**»؛ «**برای فلانی بر ذمه‌ی من مال بزرگی است**»؛ سپس به تبیین و توضیح اقرارش پرداخت و گفت: آن مال بزرگ، ده درهم است؛ آیا در این صورت سخنش پذیرفته می‌شود؟

پاسخ: در این صورت سخنش در کمتر از دویست درهم پذیرفته نمی‌گردد.

پرسش: اگر فردی چنین گفت: «**له علیّ دراهم کثیرة**»؛ «**برای فلانی بر ذمه‌ی من درهم‌های بسیاری است**»؛ سپس به توضیح و تبیین اقرارش پرداخت و به عنوان مثال گفت: آن درهم‌های بسیار، سه درهم است؛ آیا در این صورت سخنش پذیرفته می‌شود؟

پاسخ: چون در این صورت درهم‌ها را به «**کثرت و بسیاری**» توصیف نموده است، لذا سخنش در کمتر از ده درهم پذیرفته نمی‌شود.

پرسش: اگر فردی چنین گفت: «**له علیّ دراهم**»؛ «**برای فلانی بر ذمه‌ی من درهم‌هایی است**»؛ در این صورت پرداخت چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت پرداخت سه درهم بر وی لازم می گردد؛ زیرا کمترین میزان جمع «**سه**» است؛ مگر آن که خود فرد اقرارکننده به تبیین و توضیح بیشتر از سه درهم بپردازد که در آن صورت به پرداخت آن‌ها ملزم می گردد.

پرسش: اگر فردی چنین گفت: «**له علیّ کذا کذا درهماً**»؛ «**برای فلانی بر ذمه‌ی من فلان مبلغ درهم است**»؛ یا چنین بگوید: «**له علیّ کذا و کذا درهماً**»؛ «**برای فلانی بر ذمه‌ی من این مقدار و این مقدار درهم است**»؛ در این صورت تکلیف و حکم چیست؟

پاسخ: در صورت اول (که بدون و او عاطفه «**کذا کذا درهماً**» اقرار نموده است)، سخنش در کمتر از یازده درهم پذیرفته نمی‌شود؛ و در صورت دوّم (که با واو عاطفه «**کذا و کذا درهماً**» اعتراف کرده است)، سخنش در کمتر از بیست و یک درهم قبول نمی گردد.

پرسش: اگر فردی چنین گفت: «**له علیّ**»؛ «**برای فلانی بر ذمّه‌ام چیزی است**»؛ یا چنین بگوید: «**له قبلی**»؛ «**برای فلانی در نزدم چیزی است**»؛ در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنین اقراری، اعتراف به «**دَین**» (قرض و بدهی) است.

پرسش: اگر فردی چنین گفت: «**له عندی**»؛ «**برای فلانی در نزدم حقّی است**»؛ یا چنین بگوید: «**له معی**»؛ «**برای فلانی با من حقّی است**»؛ در این صورت اقرار وی به چه چیزی حمل می گردد؟

پاسخ: چنین اقراری، اعتراف به امانتی است که در نزد او می‌باشد.

پرسش: اگر فردی بر دیگری چنین ادعا کرد و گفت: «**لی علیک الف درهم**»؛ «**برای من بر ذمه‌ی تو هزار درهم است**»؛ و طرف مقابل بدو گفت: «**آن هزار درهم**

را به تو تحویل دادم»؛ یا گفت: «**آن هزار درهم را نقداً دریافت کن**»؛ یـا «**آن هزار درهم را وزن (نقد) کن**»؛ یا «**مرا برای پرداخت آن مهلت بـده**»؛ در ایـن صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنین سخنانی، حمل بر «**اقرار**» می‌گردد.

پرسش: اگر فردی به وامِ مدت‌دار و مؤجّلی برای شخصی دیگر اقرار کرد و طـرف مقابل (فردی که برایش اقرار شده)، اعتراف اقرارکننده را مبنی بـر وجـود وام تأیید کرد ولی مدت‌دار بودنش را تکذیب نمود؛ در این صورت آیا باید فرد اقرار کننده، وام وی را فوری پرداخت نماید، یا به تأجیل و تـأخیر آن حکم می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت بر فرد اقرارکننده لازم است تا وام را فوری پرداخت نماید، و طلبکار نیز در مورد تأجیل وام (که منکر آن بود) سوگند داده شود.

پرسش: اگر فردی به بدهی و قرضی اقرار کرد، و فوراً پس از اقرار خویش، چیـزی را از آن استثنا نمود، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: در این صورت استثنای وی درست است؛ و فرقی نمی‌کنـد کـه اسـتثنای وی کم باشد یا زیاد؛ و بر وی لازم است تا بقیه‌ی بـدهی و قرضـی را کـه بـدان اعتراف نموده (جز مورد استثنا شده) بپردازد.

پرسش: اگر فردی به بدهی و قرضی اقرار کرد و فوراً پس از اقرار خـویش، تمـامی آن را استثنا نمود، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: در این صورت استثنای وی باطل اسـت، و بـر وی لازم اسـت تـا بـه اقـرار خویش جامه‌ی عمل بپوشاند

پرسش: اگر فردی چنین گفت: «**له علیّ مائة درهم الادیناراً**»؛ «**برای فلانی بـر ذمـه‌ی**

من صد درهم به جز یک دینار است»؛ یا چنین بگوید: «**له علیّ مائة درهم الا قفیز حنطة**»؛ «**برای فلانی بر ذمه‌ی من صد درهم به جز یـک پیمانـه‌ی گنـدم است**»؛ در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت بر وی لازم است تا صد درهم را بپردازد؛ و بها و قیمت یک دینار یا یک پیمانه از آن صد درهم استثنا می‌گردد.

پرسش: اگر فردی چنین گفت: «**له علی مائة و درهم**»؛ «**برای فلانی بر ذمه‌ی مـن صـد و یک درهم است**»؛ و درهم را به «**صد**» عطف کـرد و تمییـز آن را حـذف نمود؛ در این صورت پرداخت چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت پرداخت صد و یک درهم بـر وی لازم مـی‌گـردد؛ و گفتـه می‌شود که وی در اقرار خویش («**له علیّ مائة و درهم**»)، لفظ «**درهم**» را که تمییز «**مائة**» (صد) است، از جمله حذف نموده است.

پرسش: اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**له علی مائة و ثوب**»؛ «**بـرای فلانـی بـر ذمه‌ی من صد و یک لباس است**»؛ در این صورت پرداخت چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت بر وی یک لباس لازم می‌گردد؛ و بـر وی واجـب اسـت تـا واژه‌ی «**صد**» را تبیین و روشن نماید.

پرسش: اگر چنانچه فردی برای دیگری به حقّی اقرار کرد و متصل پس از اقرارش، جمله‌ی «**ان شاء الله**» گفت؛ در این صورت پرداخت چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت چیزی بر وی لازم نمی‌گردد؛ زیرا استثنا با جمله‌ی «**ان شـاء الله**»، اقرار را از اصلش لغو می‌کند این طور که گویا اقراری وجود نداشته است.

پرسش: اگر فردی برای دیگری به حقّی اقرار نمود و به عنوان مثال پس از اقـرارش گفت: «**من تا سه روز اختیار دارم**»؛ در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: در این صورت اقرار بر وی لازم می‌گردد و اختیـار باطـل مـی‌شـود؛ زیـرا اختیار برای فسخ است و اقرار نیز آن را برنمی‌تابد.

پرسش: اگر فردی برای دیگری، به منزلی اقـرار کـرد و بنـای آن را بـرای خـودش استثنا نمود، در این صورت چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت پرداخت منزل و بناء بر وی لازم می‌گردد و به اسـتثنای وی توجهی نمی‌شود.

پرسش: اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**بنای این منزل از آنِ من است و حیـاط آن از آنِ فلانی**»؛ در این صورت آیا سخنش پذیرفته می‌شود؟

پاسخ: آری؛ در این صورت سخن وی پذیرفته می‌گردد.

پرسش: اگر فردی برای دیگری به حیوانی که در اصـطبل اسـت اقـرار نمـود؛ چـه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت تنها پرداخت حیـوان بـر وی لازم مـی‌گـردد (و اقـرار وی، ربطی به اصطبل حیوان ندارد.)

پرسش: اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**غصبت ثوباً فی مندیل**»؛ «لباسی را کـه در دستمال بود، از فلانی غصب نمودم»؛ یا چنین بگوید: «**لـه علـیّ ثـوب فـی ثوب**»؛ «برای فلانی بر ذمه‌ی مـن لباسـی اسـت کـه در لبـاس دیگـر قـرار داشت»؛ در این صورت پرداخت چه چیزی بر اقرارکننده حکم می‌شود؟

پاسخ: در این صورت پرداخت لباس به همراه دسـتمال و پرداخـت هـر دو لبـاس (که در یکدیگر پیچیده شده بودند) بر وی لازم می‌گردد.

پرسش: اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**له عليّ ثوب في عشرة اثواب**»؛ «**برای فلانی بر ذمه‌ی من، لباسی است که در ده لباس دیگر قرار داشت**»؛ در این صورت چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

پاسخ: امام ابویوسف رحمه‌الله می‌گوید: در این صورت فقط یک لباس بر وی لازم می‌گردد؛ ولی امام محمد رحمه‌الله می‌گوید: بر وی پرداخت یازده لباس لازم می‌شود.

پرسش: اگر فردی اقرار کرد که لباسی را از فلانی غصب نموده است؛ آن گاه لباس معیوب و ناقصی را آورد و گفت: این همان لباس غصب شده است که بدان اعتراف نموده‌ام؛ آیا در این صورت سخنش پذیرفته می‌شود؟

پاسخ: در این صورت سخنش به همراه سوگند پذیرفته می‌شود.

پرسش: اگر فردی برای دیگری به درهم‌هایی اقرار کرد و گفت: **این درهم‌هایی که بدان‌ها اقرار کرده‌ام، تقلّبی و بدلی می‌باشد**؛ در این صورت چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت نیز سخنش به همراه سوگند، پذیرفته می‌شود.

پرسش: اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**له عليّ خمسة في خمسة**»؛ «**برای فلانی بر ذمّه‌ی من پنج در پنج است**»؛ و مرادش از این جمله، ضرب و حساب است؛ در این صورت چه چیزی بر وی واجب می‌شود؟

پاسخ: در این صورت تنها یکی از آن دو پنج، بر وی لازم می‌گردد.

پرسش: اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**هدفم از «خمسة في خمسة» (پنج در پنج)، پنج همراه با پنج است (خمسة مع خمسة)**»، در این صورت چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت هر دو پنج بر وی لازم می‌شود.

پرسش: اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**له علیّ من درهم الی عشرة**»؛ «**برای فلانی بر ذمه‌ی من از یک درهم تا ده درهم می‌باشد**»؛ در این صورت چه چیزی بر وی لازم می گردد؟

پاسخ: در این صورت از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، نه درهم بر وی لازم می گردد و غایه تحت مغیّا داخل نیست؛ ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که بر وی پرداخت ده درهم لازم می گردد؛ زیرا که غایه تحت مغیّا داخل است.

پرسش: اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**له علیّ الف درهم من ثمن عبداشتریته منه و لم اقبضه**»؛ «**برای فلانی بر ذمه‌ی من هزار درهم از بهای برده‌ای است که آن را از او خریداری نموده ولی تحویل نگرفته‌ام**»؛ آیا در این صورت چیزی بر وی لازم می گردد؟

پاسخ: در این صورت اگر چنانچه به هنگام اقرار، برده‌ای را معیّن و مشخّص نموده بود، به «مُقرّله» (کسی که برایش اقرار شده) گفته شود که اگر خواستی می‌توانی برده را به فرد اقرارکننده تحویل دهی و هزار درهم را بگیری؛ و گر نه هیچ گونه حقی بر ذمه‌ی اقرارکننده نداری.

و اگر چنانچه به هنگام اقرار، برده‌ای را معیّن و مشخّص نکرده بود؛ در نزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله باز هم پرداخت هزار درهم بر اقرارکننده لازم می گردد.[1]

۱- اگر فرد اقرارکننده به عوض «**لم اقبضه**»، «**ماقبضت**» گفت؛ در آن صورت سخنش تصدیق نمی گردد؛ گر چه این سخنش متصل به اقرار یا جدا از آن با شد؛ زیرا این سخن (**ماقبضت**) رجوع پس از اقرار به وجوب مال، است. امام ابویوسف و امام محمد می گویند: اگر این جمله را (**ماقبضت**) متصل پس از اقرارش گفت، سخنش ←

پرسش: اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**برای فلانی بر ذمه‌ی من هزار درهم از قیمت شراب یا خوک است**»؛ در این صورت چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت پرداخت هزار درهم بر وی لازم می‌گردد؛ ولی در مورد این که آن هزار درهم از بهای شراب و خوک بوده است، سخنش پذیرفته نمی‌شود.

پرسش: اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**برای فلانی بر ذمه‌ی من هزار درهم تقلّبی و بدلی از قیمت فلان کالا می‌باشد**»؛ و «**مقرله**» (شخصی که برایش اقرار صورت گرفته) سخن فرد اقرارکننده را ردّ کرد و گفت: آن درهم‌ها تقلّبی و بدلی نبوده بلکه خوب و سره بوده است؛ در این صورت در میان آن دو چگونه فیصله شود؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه ﷺ بر فرد اقرارکننده، پرداخت درهم‌های خوب و سره لازم می‌گردد؛ ولی امام ابویوسف ﷺ و امام محمد ﷺ بر این باورند که اگر تقلّبی بودن درهم‌ها را متصل پس از اقرار خویش گفت، در آن صورت سخنش بر تقلّبی بودن درهم‌ها پذیرفته می‌شود؛ ولی اگر چنانچه تقلّبی بودن درهم‌ها را پس از سپری شدن مدتی گفت، در آن صورت سخنش پذیرفته نمی‌شود و بر وی پرداخت درهم‌های خوب و سره لازم می‌گردد.

پرسش: اگر فردی برای دیگری به «**انگشتر**» یا «**شمشیری**» اعتراف کرد؛ در این صورت چه چیزی بر وی واجب می‌گردد؟

← پذیرفته می‌شود و هیچ چیزی بر وی لازم نمی‌گردد ولی اگر چنانچه آن را جدا از اقرارش گفت، و **مقرله** نیز انکار کرد که آن هزار درهم از قیمت جنس مورد معامله باشد، در آن صورت سخنش پذیرفته نمی‌شود. (به نقل از «الجوهرة النیرة»)

پاسخ: در این صورت بر وی انگشتر به همراه نگین و شمشیر به همراه نِیام و حمائل آن لازم می‌شود.

پرسش: اگر فردی برای دیگری، به وجود یک **حجله**[۱] اقرار کرد و ذکری از چوب‌ها و پرده‌های آن به میان نیاورد، در این صورت چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت بر وی، حجله به همراه چوب‌ها و پرده‌هایش لازم می‌گردد.

پرسش: اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**برای جنینی که در شکم فلان زن است بر ذمه‌ی من هزار درهم می‌باشد**»؛ آیا در این صورت چنین اقراری درست می‌باشد؟

پاسخ: امام ابویوسف رحمه‌الله در این مسئله، تفصیل قائل شده و گفته است: اگر چنانچه فرد اقرارکننده گفت: «**فلان کس برای این جنین وصیّت نموده است**»؛ یا گفت: «**پدر این جنین وفات نموده و برایش میراثی را بر جای گذاشته است**»؛ در این صورت اقرار وی درست است؛ ولی اگر اقرارش را مبهم و گنگ[۲] گذاشت و به توضیح و تبیین آن نپرداخت، در آن صورت اقرارش درست نمی‌باشد.

و امام محمد رحمه‌الله در این مسئله تفصیلی را بدین گونه قائل شده و گفته است: در هر حال اقرار فرد اعتراف‌کننده درست می‌باشد و بر وی پرداخت آن چه را اقرار نموده، لازم می‌باشد.[۳]

۱- اطاق مزیّن و آراسته برای عروس و داماد. اطاقی که عروس و داماد شب اول عروسی را در آن به سر ببرند. [مترجم]

۲- مثل این که بگوید: برای جنینی که در شکم فلان زن است بر ذمه‌ی من هزار درهم است، و چیزی دیگر را به این جمله زیاده ننماید. (به نقل از «الجوهرة النيرة»)

۳- در این صورت (از دیدگاه امام محمد)، اقرارش حمل بر آن می‌شود که کسی به بچه‌ی داخل شکم مادر وصیّت ←

پرسش: اگر فردی برای دیگری به حمل[1] کنیزی یا حمل گوسفندی اقرار کرد، آیا چنین اقراری درست است؟

پاسخ: چنین اقراری درست می‌باشد؛ و بر فرد اقرارکننده پرداخت آن چه بدان اعتراف نموده لازم می‌باشد.

پرسش: اگر فردی در مرض وفات خویش، برای کسی اقرار به وام کرد؛ و این در حالی است که بر وی وام‌های دیگری نیز می‌باشد که در زمان سلامتی و تندرستی‌اش بر ذمه‌ی وی لازم گردیده، و همچنین بر ذمه‌ی وی وام‌های دیگری نیز می‌باشد که با عوامل و اسبابی روشن و واضح، در زمان بیماری و دردمندی‌اش بر وی لازم گردیده است؛ حال سؤال اینجاست که پرداخت کدام یک از این وام‌ها بر دیگری مقدّم است؟

پاسخ: در این صورت وام‌هایی که در زمان سلامتی و تندرستی‌اش بر ذمه‌ی وی لازم گردیده، و وام‌هایی که عوامل و اسبابش واضح و روشن می‌باشد، بر وامی که در مرض وفات خویش بدان اعتراف نموده، مقدم می‌باشد.

پرسش: اگر بر ذمه‌ی فردی در زمان سلامتی و تندرستی‌اش وامی لازم نگردیده باشد، در این صورت اگر در مرض وفات خویش برای کسی به وامی اقرار نماید، حکمش چیست؟

پاسخ: چنین اقراری درست است؛ و در این صورت فرد «**مقرله**» (کسی که برایش اقرار شده) نسبت به ورثه‌ی اقرارکننده در اولویّت قرار دارد و بر آن‌ها مقدّم می‌باشد.

➡ نموده باشد، یا میراث‌گذارش وفات کرده و برایش مالی را از پس خود بر جای نهاده است. (به نقل از «الجوهرة»)

۱- حمل: بچه که در شکم همه‌ی جانوران باشد. [مترجم]

پرسش اگر چنانچه شخص مریض و دردمند برای برخی از وارثـان خـویش اقـرار کند؛ در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ در این صورت اقرار برای وارث باطل می‌باشد، مگر آن که دیگـر وارثـان سخن اقرارکننده را در این زمینه تصدیق نمایند.

پرسش اگر فردی در مرض وفات خویش، برای شخص بیگانه‌ای اقرار کند و سپس بگوید که آن شخص بیگانه، پسر من است؛ در این صـورت حکـم ایـن دو اقرار چیست؟

پاسخ در این صورت اقرار وی در مورد «**نسب**» درست می‌باشد، و نـسب مقرلـه (کسی که برایش اقرار صورت گرفته)، ثابت مـی گـردد؛ ولـی اقـرارش در مورد «**مال**» باطل می‌باشد.

پرسش اگر فردی در مرض وفات خویش برای زن بیگانه‌ای اقرار کـرد، و پـس از آن، با آن زن ازدواج نمود؛ در این صورت اقرارش چه حکمی دارد؟

پاسخ در این صورت اقرار وی در مورد مال درست مـی‌باشـد و بـا ازدواج باطـل نمی گردد.

پرسش اگر فردی در مرض وفات خویش، همسرش را سه طلاقه نمود؛ سپس بـرای او به وامی اقرار کرد و وفات نمود؛ در این صورت برای این زن چه چیـزی از مال مرد تعلّق می گیرد؟

پاسخ از قرضی که مرد برای زن اقرار کرده و میراثی که بدو تعلّق می گیرد، هـر کدام که کمتر بود به زن می‌رسد؛ (بدین صورت که میراث احتمالی را بـه او را محاسبه نمایند و از بین میـراث و قـرض، کمتـرین آن‌هـا بـدو تعلّـق می گیرد.)

پرسش اگر فردی اقرار کرد که فلان کودک، پسر اوست؛ و این در حالی است که سنّ هر دو [مُقرّ – اقرارکننده – و مُقرّله – کسی که برایش اقـرار صـورت گرفته] چنان است که مؤیّد این اقرار است؛ این طور که مثل مُقرّله از مُقرّ متولد می‌گردد؛ در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ اگر چنانچه آن کودک، نسب معروف و شناخته شده‌ای نداشـت و سـخن اقرارکننده را تصدیق نمود، در آن صورت نسبش از فرد اقرارکننـده ثابـت می‌گردد.

پرسش اگر چنانچه فرد اقرارکننده مریض و دردمند بود و در بیماری خویش اقرار کرد که فلان کودک، پسر اوست؛ و پس از آن کـه نـسب آن پـسر از وی ثابت شد، اقرارکننده از دنیا رفت و چهره در نقاب خـاک کـشید؛ در ایـن صورت آیا آن کودک با دیگر وارثان، در میراث و ترکـه‌ی میّـت، سـهیم می‌باشد؟

پاسخ آری؛ در این صورت آن کودک با دیگر وارثانِ اقرارکننده در میراث سهیم می‌باشد.

پرسش اگر فردی چنین اقرار کرد و گفت: «**فلان مرد، پدر من است**»؛ یا «**فـلان زن، مادر من است**»؛ یا «**فلان زن، همسر من است**»؛ و یا «**فلان شـخص، فرزنـد یـا سیّد من است**»؛ آیا چنین اقراری درست است؟

پاسخ آری؛ تمامیِ این اقرارها درست می‌باشد.

پرسش اگر زنی چنین اقرار کرد و گفت: «**فلان مرد، پدر من اسـت**»؛ یـا «**فـلان زن، مادر من است**»؛ یا «**فلان مرد، همسر من است**»؛ و یا «**فلان شـخص، سـیّد مـن است**»؛ آیا چنین اقراری درست است؟

پاسخ: اقرار به تمامیِ این موارد درست می‌باشد.

پرسش: اگر زنی چنین اقرار کرد و گفت: «**فلان شخص، فرزند من است**»؛ در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: اگر در این اقرار، شوهرش او را تصدیق نکرد، اقرارش پذیرفته نمی‌شود؛ و اگر چنانچه شوهرش سخن او را پذیرفت، یا قابله و ماما به ولادت بچه شهادت و گواهی داد، در آن صورت نسب آن بچّه از شوهر آن زن ثابت می گردد.

پرسش: اگر فردی، به نسبی غیر از پدر، مادر و فرزند اقرار کرد و به عنوان مثال گفت: «**فلان شخص، برادر من است**»، یا «**فلان شخص، عموی من است**»؛ در این صورت آیا اقرارش پذیرفته می‌شود؟

پاسخ: در این صورت اقرار وی از حیث نسب پذیرفته نمی‌شود[1]؛ اما اقرارش از ناحیه‌ی میراث، بدین طریق است که اگر برای فرد اقرارکننده، وارث معروفِ نزدیک یا دوری باشد، در آن صورت این وارث نسبت به مُقرّله در میراث اولویّت دارد[2]؛ و اگر برای فرد اقرارکننده، وارثی وجود نداشته باشد، در آن صورت، مُقرّله مستحق میراث اقرارکننده می‌باشد.[3]

۱- زیرا در این اقرار، حمل نسب به کسی دیگر است.

۲- زیرا که هر گاه نسبش ثابت نگردد، در این صورت نمی‌تواند مزاحم وارثِ معروف بگردد.

۳- زیرا در صورت نبودن وارث، وی حق تصرف در مالش را دارد. (به نقل از هدایه)

كتاب «اجاره»

کتاب «اجاره»

پرسش «**اجاره**» چیست؟

پاسخ «**اجاره**» عبارت است از «**عقد علی المنافع بعوض**»؛ «**قراردادی است بر استفاده کردن از ملک و منافع کسی در برابر پرداخت عوض**». (و به تعبیری دیگر؛ **اجاره**: قراردادی است لازم الاجراء براساس بهره‌برداری مستأجر از مورد اجاره در مدتی مشخّص و با قیمتی معیّن. و براساس آیات قرآن و سنّت رسول خدا ﷺ قرارداد اجاره صحیح و مشروع می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «... فَإِنۡ أَرۡضَعۡنَ لَكُمۡ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ...» [طلاق/۶]؛ «اگر آنان بچه‌هایتان شیر دادند، مزدشان را به تمام و کمال بپردازید».

و نیز می‌فرماید: «قَالَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا يَـٰٓأَبَتِ ٱسۡتَـٔۡجِرۡهُۖ إِنَّ خَيۡرَ مَنِ ٱسۡتَـٔۡجَرۡتَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡأَمِينُ» [قصص/۲۶]؛ «یکی از آن دو دختر گفت: پدرم! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی که باید استخدام کنی شخصی است که نیرومند و درستکار باشد».

و همچنین می‌فرماید: «... فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُۥۖ قَالَ لَوۡ شِئۡتَ لَتَّخَذۡتَ عَلَيۡهِ أَجۡرًا» [کهف/۷۷]؛ «موسی و خضر در میان روستا به دیواری رسیدند که داشت فرو می‌ریخت. خضر آن را تعمیر و بازسازی کرد؛ موسی گفت: اگر می‌خواستی می‌توانستی در مقابل این کار مزد بگیری».

و عایشه رضی الله عنها گوید: «**استأجر النبیُّ** صلی الله علیه وسلم **و ابوبکر رجلاً من بنی الدّیل ثم من بنی عبد بن عدی، هادیا خرّیتاً**...» [بخاری]؛ «پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضی الله عنه، مردی را از بنی‌دیل بنی عبد بن عدی به عنوان راهنما اجاره گرفتند که بسیار ماهر در هدایت بود».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز می‌فرماید: «**خداوند متعال فرموده است: در روز قیامت من دشمن سه نفر خواهم بود: کسی که به خاطر من اهل عطا و کرم باشد، امّا بعد از آن خیانت ورزد؛ مردی که آزاده‌ای را به بردگی بگیرد و او را بفروشد و بهایش را حیف و میل کند؛ و کسی که دیگری را به کار بگیرد و از او به خوبی کار بکشد، امّا حق العمل کامل او را پرداخت ننماید**». [بخاری])

پرسش: آیا برای صحّت «**اجاره**»، شرایطی هم وجود دارد؟

پاسخ: آری؛ برای صحّت اجاره، معلوم بودن مورد اجاره و مشخّص بودن مبلغ اجاره، شرط است. (به تعبیری دیگر؛ برای صحّت اجاره، مراعات سه شرط لازم می‌باشد:

۱. معلوم بودن منفعت و مورد استفاده؛ مانند: سکونت در منزل، دوختن لباس و... زیرا اجاره هم نوعی معامله است و آشنایی با جنسی که قرار است خریداری شود، لازم است.
۲. مباح بودن منفعتی که قرار است از مورد اجاره به دست بیاید؛ زیرا برای مثال: اجاره دادن یا اجاره نمودن منزلی برای فسق و فجور، یا مغازه‌ای برای تهیه‌ی شراب و... ناروا است.
۳. مشخص بودن مبلغ اجاره؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم از اجاره نمودن پیش از معلوم شدن مبلغ اجاره نهی فرموده است. مُسند احمد)

پرسش: اجاره، با پرداخت چه عوضی درست است؟

پاسخ: اجاره، با عوضی درست است که اندازه‌اش معلوم و مشخّص باشد؛ و هر آن چه که در داد و ستد جایز است که نقش ثمن و پول را ایفا کند، همچنین جایز است که مبلغ اجاره قرار گیرد.

پرسش: میزان عوض (اجاره بها در قرارداد اجاره)، با وزن و شمارش شناخته می‌شود؛ حال سؤال اینجاست که میزان منفعت و مورد اجاره چگونه شناخته و معلوم می‌گردد؟

پاسخ: مورد اجاره گاهی با «**مدّت**» شناخته می‌شود؛ همانند اجاره کردن منازل مسکونی به مدت یک ماه یا یک سال؛ یا اجاره کردن زمین‌های کشاورزی به مدت یک یا دو سال؛ و در این صورت باید قرارداد اجاره در مدتی مشخّص و معلوم صورت بگیرد؛ و فرقی نمی‌کند که مدت اجاره کم باشد یا زیاد.

و گاهی اوقات، مورد اجاره با «**عمل و کار**» و «**نامگذاری**» مشخّص و معلوم می‌گردد؛ مثل این که: فردی، کسی دیگر را اجیر می‌کند تا لباسش را رنگ کند یا آن را بدوزد؛ یا حیوانی را کرایه می‌کند تا بار معیّنی را تا مکانی مشخّص حمل کند؛ یا حیوانی را کرایه می‌کند تا در یک فاصله‌ی معیّن و مشخص، بر آن سوار گردد.

و گاهی مورد اجاره، با «**تعیین و اشاره**» مشخّص می‌گردد؛ مثل این که: کسی را اجیر می‌کند تا این مواد غذایی را به مکانی معیّن و مشخّص منتقل نماید.

اجاره‌ی منزل، مغازه و زمین

پرسش: اجاره کردن منازل مسکونی و مغازه چه حکمی دارند؟

پاسخ: اجاره کردن منازل و خانه‌ها برای سکونت، و اجاره نمودن مغازه‌ها و

دکّان‌ها جهت تجارت و بازرگانی و صنعت و تولید، درست است.

پرسش: آیا مستأجر می‌تواند در منازل و مغازه‌ها برحسب خواسته‌های خودش عمل کند؟

پاسخ: آری؛ مستأجر می‌تواند برحسب خواسته‌ی خودش در منازل و مغازه‌ها عمل کند؛ ولی نمی‌تواند در منازل و مغازه‌ها، آهنگری، پارچه‌سفیدکنی و آسیاب ایجاد کند؛ زیرا که انجام این کارها در منازل و مغازه‌ها، بدون اجازه‌ی اجاره‌دهنده درست نمی‌باشد.

پرسش: آیا اجاره کردن زمین برای کشاورزی درست است؟

پاسخ: اجاره نمودن زمین برای کشاورزی درست است؛ ناگفته نماند که قرارداد اجاره‌ی زمین برای کشاورزی، زمانی درست می‌باشد که مستأجر برای اجاره‌دهنده بیان کند که چه چیزی را می‌خواهد در زمین کشت نماید؛ و یا مستأجر برای اجاره‌دهنده به هنگام قرارداد چنین شرط گذارد که هر چه خود وی می‌خواهد می‌تواند در آن زمین کشت نماید؛ در این صورت قرارداد اجاره‌ی زمین برای کشاورزی درست می‌باشد.

و در قرارداد اجاره‌ی زمین برای کشاورزی، آب و راه نیز داخل می‌باشد، گر چه آن را در قرارداد شرط نگذاشته باشند.

پرسش: آیا اجاره کردن حیاط و فضای باز خانه برای خانه‌سازی یا درخت کاری، درست است؟

پاسخ: اجاره نمودن حیاط و فضای باز خانه برای این کارها درست می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه حیاط و فضای باز خانه را برای خانه‌سازی یا درخت کاری اجاره نمود، و پس از مدتی، مدّت اجاره به پایان رسید؛ در این صورت حیاط و فضای باز خانه را چگونه به صاحبش تحویل دهد؟

پاسخ: بر مستأجر لازم است تا خانه‌ها را ویران و درختان را قلع و قمع نمایـد، و حیاط و فضای باز منزل را عاری از هر گونـه سـاخت و سـاز و درخـت و زراعت به صاحبش تحویل نماید.

و در دو صورت می‌تواند خانه‌ها را ویران نکند و درختان را قلع و قمـع ننماید؛ یکی آن که صاحب زمین قیمت خانه‌ی ویران شده و درختان قطـع شده را به مستأجر بپردازد و آن‌ها را در تملّک خـویش درآورد؛ و دیگـر آن که به بودن خانه‌ها و درختان در حیاط و فضای بـاز منـزلش رضـایت دهد که در این صورت خانه و درختان از مستأجر و زمین از اجاره‌دهنـده می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه فردی، منزلی را اجاره کرد و فرد اجـاره‌دهنـده بـر مـستأجر شرط گذاشت که فقط فلان شخص معیّن را در آن منزل ساکن سازد؛ آیا در این صورت مستأجر می‌تواند غیر آن شـخص معـیّن را در آن منـزل سـاکن نماید؟

پاسخ: در این صورت مستأجر می‌تواند کسی دیگر غیر از آن شـخص معـیّن را در آن منزل ساکن سازد؛ زیرا که متفاوت بودن بهره‌برداران و اجـاره‌نـشینان، فرقی به حال منزل ندارد.

پرسش: اگر چنانچه فردی، مغازه‌ای را اجاره کرد و فرد اجاره‌دهنده بـه مـستأجر گفت: اگر مغازه را به عطّاری تبدیل نمودی، اجـاره بهـای آن در هـر مـاه، یک درهم است؛ و اگر چنانچه آن را به آهنگـری تبـدیل نمـودی، در آن صورت اجاره بهایش در هر ماه، دو درهم اسـت؛ حکـم چنـین قـراردادی چیست؟

پاسخ: از دیـدگاه امـام ابوحنیفـه رحمه‌الله، چنـین قـراردادی از ناحیـه‌ی مـستأجر و اجاره‌دهنده درست می‌باشد؛ از این رو اگر مغازه به عطّاری تبدیل شـد، در

آن صورت اجاره بهای آن در هر ماه یک درهم است؛ و اگر تبدیل به آهنگری شد در آن صورت اجاره بهایش دو درهم خواهد بود.

ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که چنین اجاره‌ای فاسد می‌باشد.

پرسش: اگر فردی، خانه‌ای را بدین ترتیب اجاره کرد که در هر ماه یک درهم به اجاره‌دهنده بپردازد؛ آیا چنین اجاره‌ای درست است؟

پاسخ: چنین اجاره‌ای تنها در یک ماه درست است و در سایر ماه‌ها فاسد می‌باشد؛ مگر آن که از تمامی ماه‌ها به طور معیّن و مشخّص نام ببرد. و اگر چنانچه مستأجر در ماه بعدی، تنها یک ساعت در آن خانه سکونت کرد، در آن صورت فرد اجاره‌دهنده نمی‌تواند تا آخر همان ماه او را از آن خانه بیرون نماید؛ و ماه‌های بعدی نیز همین حکم را دارند، از این رو اگر مستأجر در اول هر ماه، یک روز یا یک ساعت در آن خانه سکونت نماید، فرد اجاره‌دهنده نمی‌تواند تا آخر ماه مستأجر را از آن خانه بیرون کند.

پرسش: اگر فردی خانه‌ای را - به عنوان مثال: - به مدت یک سال در مقابل ده درهم اجاره کرد؛ و از میزان اجاره بهای هر ماه از آن سال، نامی نبرد، در این صورت حکم چنین اجاره‌ای چیست؟

پاسخ: چنین اجاره‌ای جایز و عاری از اشکال می‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه مستأجر خانه را تحویل گرفت و در آن سکونت نکرد، حکم آن چیست؟

پاسخ: در این صورت پرداخت اجاره بها بر مستأجر لازم است گر چه در آن خانه سکونت ننماید؛ زیرا که وی این توان را داشته تا در مدت اجاره از آن خانه استفاده و بهره‌برداری نماید.

پرسش: اگر چنانچه فردی، خانه‌ای را اجاره کرد و پس از آن فردی دیگر، خانه را از او غصب نمود، در این صورت حکم اجاره بهای آن خانه‌ی استیجاری چیست؟

پاسخ: در این صورت اگر چنانچه منزل را پیش از آن که در آن سکونت نماید غصب گردید، تمامیِ اجاره‌بها ساقط می گردد؛ و اگر چنانچه مستأجر در آن سکونت نمود، و پس از آن غصب گردید، در آن صورت اجاره بهای آن مدتی که در آن سکونت نموده بر وی لازم می گردد و اجاره بهای سایر روزها ساقط می‌شود.

پرسش: اگر فردی خانه‌ای را اجاره نمود؛ سپس متوجه معیوب بودن آن شد؛ و این عیب و نقص خانه نیز به گونه‌ای است که به بهره‌برداری نمودن از آن خانه ضرر و آسیب می‌رساند، در آن صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت مستأجر می‌تواند قرارداد اجاره را فسخ نماید.

پرسش: اگر خانه (ی استیجاری) ویران و منهدم شد؛ یا آب زمین (کشاورزی) و یا آب آسیاب قطع گردید، در این صورت حکم قرارداد اجاره چیست؟

پاسخ: در این صورت‌ها، اجاره بدون آن که قرارداد اجاره را فسخ نمایند، فسخ می گردد.

پرسش: اجاره نمودن مِلک مشاع و اشتراکی، چه حکمی دارد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، اجاره کردن مِلک مشاع و اشتراکی درست نیست؛ ولی از دیدگاه امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله، اجاره نمودن ملک مشاع درست می‌باشد.

اجاره نمودن لباس

پرسش: اگر چنانچه فردی، لباسی را جهت پوشیدن اجاره کرد، و به هنگام قرارداد اجاره، پوشیدن آن را مطلق و عام گردانید (و به پوشیدن فردی خاصّ مقیّد نکرد)، در این صورت آیا برای مستأجر درست است که آن لباس را به دیگری بپوشاند؟

پاسخ: در این صورت فرد مستأجر می‌تواند آن لباس را به دیگری بپوشاند؛ ولی اگر چنانچه به هنگام قرارداد اجاره بگوید: «**این لباس را فلان شخص بپوشد**»؛ در آن صورت اگر آن لباس را فردی دیگر پوشید و لباس تلف شد، ضمانت آن بر عهده‌ی مستأجر خواهد بود.

اجاره‌ی دایه (پرستار بچه، زن شیرده)

پرسش: آیا اجاره نمودن زن شیرده (دایه) برای شیر دادن بچه‌ها درست است؟

پاسخ: آری؛ اجاره کردن زن شیرده برای شیر دادن بچه‌ها درست می‌باشد؛ همچنان که اجاره نمودن وی جهت غذا دادن و لباس پوشاندن بچه‌ها در نزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله درست می‌باشد.

و بر دایه (زن شیرده) لازم است تا غذا را نیز برای بچه آماده نماید؛ زیرا بر مبنای عرف مردم، آماده نمودن غذا نیز در خدمت دایه داخل می‌باشد.

پرسش: اگر فردی، زن شوهرداری را (برای شیر دادن بچه‌هایش) اجاره نمود و خواست تا شوهر آن زن را از جماع و همبستری با او منع کند، آیا برایش این حق وجود دارد تا شوهر را از جماع با زن منع نماید؟

پاسخ: برای مستأجر درست نیست که شوهر دایه را از جماع و همبستری با او منع نماید؛ ولی اگر چنانچه دایه باردار شد، و خانواده‌ی بچه‌ی شیرخوار

بیم آن داشتند که شیر آن زن به بچه‌شان ضرر و زیان برساند، در این صورت می‌توانند قرارداد اجاره را فسخ نمایند.

پرسش: اگر چنانچه دایه‌ای خویشتن را به اجاره داد تا کودکی را در مدت معینی شیر بدهد ولی او (به جای این که از شیر خود به بچه بدهد، بچه را در این مدت) با شیر گوسفند تغذیه نمود، آیا در این صورت مستحق اجاره بها می‌شود؟

پاسخ: در این صورت مستحق اجاره بها نمی‌گردد؛ زیرا او به ادای واجبش نپرداخته و به مسئولیّت خویش جامه‌ی عمل نپوشانده است.

اجاره کردن حیوانات

پرسش: اجاره نمودن حیوانات برای سواری یا باربری، چه حکمی دارد؟

پاسخ: چنین اجاره‌ای درست می‌باشد.

پرسش: اگر فردی، شتری را برای حمل مقداری آذوقه و مواد غذایی اجاره نمود؛ و در اثنای مسافرتش از همین آذوقه خورد که بر اثر آن، آذوقه کاهش یافت؛ آیا در این صورت برای مستأجر درست است تا آذوقه‌اش را بیشتر و بر آن شتر حمل نماید؟

پاسخ: آری؛ اگر مستأجر به جای آن چه که از آن آذوقه خورده و کم نموده است، در بار شتر بیافزاید، درست است.

پرسش: اگر فردی، حیوانی را برای سواری اجاره نمود، و به جای خود کسی دیگر را بر آن سوار نمود، آیا چنین کاری درست است؟

پاسخ: در این صورت اگر به هنگام قرارداد اجاره، موضوع «**سوار شدن بر**

حیوان» را به طور مطلق و عام عنوان نمود (و به سوار شدن فردی خاص، مقیّد نکرد،) مستأجر می‌تواند هر آن کسی را که بخواهد بر آن حیوان سوار نماید؛ ولی اگر به هنگام قرارداد اجاره به اجاره‌دهنده چنین گفت که تنها فلان شخص را بر آن سوار می‌نماید، ولی دیگری را بر آن سوار نمود و حیوان نیز هلاک و تلف شد، در این صورت مستأجر ضامن حیوان می‌شود.

(و قاعده‌ی کلّی این است که) هر آن چه که با متفاوت بودن استعمال‌کنندگان و اجاره‌دهندگان، در آن فرق و اختلاف به وجود می‌آید، حکمش همین گونه است که بیان شد.

پرسش: اگر حیوانی را اجاره کرد و به هنگام قرارداد اجاره، نوع و اندازه‌ی باری که بر آن حیوان حمل می‌نماید را نیز بیان نمود؛ به عنوان مثال گفت: «**بر آن حیوان، پنج پیمانه گندم بار می‌کنم**»؛ آیا در این صورت مستأجر می‌تواند به جای گندم چیزی دیگر را به همان میزانِ پنج پیمانه‌ی گندم بر حیوان بار نماید؟

پاسخ: در این صورت برای مستأجر درست است تا بر حیوان چیزهایی را بار نماید که ضرر و زیانش مانند گندم یا کمتر از آن باشد؛ مانند: جو و کنجد.

و برای مستأجر درست نیست تا بر حیوان، چیزهایی را بار کند که ضرر و زیانش بیشتر از گندم باشد؛ همانند: نمک، آهن و سرب.

همچنین اگر حیوانی را اجاره نمود تا مقدار معیّنی از پنبه را بر آن بار نماید، در این صورت برای وی درست نیست تا به اندازه‌ی پنبه، آهن بر حیوان بار کند.

پرسش: اگر مستأجر حیوانی را اجاره کرد تا مقدار معینی از گندم را بر آن حمل نماید، ولی او بیشتر از آن میزان را بر حیوان بار کرد و حیوان نیز هلاک

شد؛ در این صورت چه چیزی بر مستأجر لازم می‌گردد؟

پاسخ: در صورتی که حیوان، توان و یارای حمل آن وزن را داشته باشد، ضمانت مازاد وزن بر مستأجر لازم می‌گردد[۱]؛ ولی اگر چنانچه توان حمل آن وزنی را که بر آن بار شده را نداشته باشد، در آن صورت پرداخت تمامیِ قیمت آن بر مستأجر واجب می‌شود.

پرسش: اگر فردی، حیوانی را برای سواری اجاره کرد؛ و فرد دیگری را نیز بر ترک و ردیف خود بر آن حیوان سوار نمود و حیوان نیز هلاک شد، در آن صورت چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

پاسخ: در صورتی که حیوان توان و یارای حمل آن دو نفر را داشته باشد، بر مستأجر لازم است تا نصف قیمت آن را ضامن شود[۲]؛ و در این مورد، سنگینی آن دو نفر اعتبار ندارد.

پرسش: اگر چنانچه مستأجر لگام حیوان را کشید، یا آن را مورد ضرب و تازیانه قرار داد و حیوان نیز تلف گردید، در این صورت چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

۱- زیرا حیوان بدان جهت هلاک شده که بارهای اجازه داده شده و غیراجازه داده شده بر آن حمل گردیده است؛ و سبب مرگ حیوان نیز همان سنگینی وزن می‌باشد، از این رو ضرر و زیان میان مستأجر و اجاره‌دهنده تقسیم می‌گردد؛ ولی اگر چنانچه سنگینی بار به گونه‌ای باشد که حیوان توان حمل آن را ندارد، در این صورت مستأجر کلّ قیمت آن را ضامن می‌گردد؛ زیرا در این مورد نه اجازه‌ی صاحب حیوان تحقق پیدا کرده و نه عادت حیوان است که چنین باری را حمل نماید. (به نقل از «الجوهرة النيرة»)

۲- یعنی نصف قیمت را همراه با کرایه‌ی آن ضامن می‌گردد. و این در صورتی است که حیوان توان حمل آن دو نفر را داشته باشد؛ ولی اگر چنانچه حیوان توان حمل آن دو نفر را نداشت، در آن صورت تمامی قیمت آن را ضامن می‌گردد و به سنگینی آن اعتبار داده نمی‌شود؛ زیرا گاهی اتفاق می‌افتد که سوار سبک و کم وزن برای حیوان نسبت به سوار سنگین، زیان‌آورتر است؛ چون که سوار سنگین به سوارکاری آگاه و آشنا است (ولی سوار سبک و کم‌وزن، انسانی ناشی و بی‌اطلاع از فنّ سوارکاری است؛ از این رو به حیوان ضرر و آسیب می‌رساند.) به نقل از کتاب «الجوهرة النيّرة».

پاسخ: در این صورت از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، فـرد مـستأجر ضـامن تمـامی قیمت آن می گردد. و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورنـد کـه اگر مستأجر لگام حیوان را به صورت متعارف و معمول کشید، یا آن را به صورت مرسوم و متعارف زد و حیوان هلاک شـد؛ در آن صـورت ضـامن چیزی نمی گردد.

پرسش: اگر شخصی، شتری را اجاره نمود تا – به عنـوان مثـال: – بـر آن کجـاوه و تخت‌روانی همراه با دو سر نشین به مقصد مکه‌ی مکرمه حمل نمایـد؛ در این صورت حکم چنین اجاره‌ای چیست؟

پاسخ: چنین اجاره‌ای درست می‌باشد، و بر مستأجر لازم است تا کجاوه و تخـت روانی را بر آن حیوان حمل نماید که در میان مردم، حمـل آن بـر حیـوان، معمول و متعارف است؛ و اگر صـاحب شـتر، کجـاوه و تخـت روان را از نزدیک مشاهده نماید، بهتر و پسندیده‌تر خواهد بود.

پرسش: حکم گرفتن اجرت، از کرایه دادنِ «**حیوان نر برای جفت‌گیری**» چیست؟

پاسخ: گرفتن چنین اجرتی درست نمی‌باشد. (زیرا از ابن عمـر رضی الله عنه روایـت اسـت که: «**نهی النبی** صلی الله علیه وآله وسلم **عن عسب الفحـل**» [احمـد]؛ «پیـامبر صلی الله علیه وآله وسلم از کرایـه دادن حیوان نر برای جفت‌گیری نهی کرده است».)

پرسش: آیا گرمابه‌دار و حجامت‌کننده می‌تواننـد اجـرت گرمابـه و حجامـت را بگیرند؟

پاسخ: آری؛ گرفتن اجرت برای آن‌ها درست می‌باشد.

«حکم اجاره بر طاعت یا بر معصیّت»

پرسش: اجاره نمودن فردی برای غناء و موسیقی و نوحه و شیون و زاری بر سر مرده، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اجاره کردن فردی نه برای موسیقی و نوحه‌خوانی درست است و نه برای معصیّت و گناهی دیگر.[۱]

پرسش: اجاره نمودن فردی برای گفتن اذان، اقامه، آموزش قرآن و انجام حج، چه حکمی دارد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، اجاره نمودن فردی برای تمامیِ این موارد، درست نمی‌باشد.[۲]

۱- زیرا چنین مواردی، از زمره‌ی اجاره نمودن جهت معصیّت و گناه است؛ و معصیّت نیز در خورِ اجرت و مزد نمی‌باشد. (به نقل از «هدایه»)

۲- نویسنده‌ی کتاب «**هدایه**» گوید: در نزد ما احناف، اصل آن است که هر طاعتی که به مسلمان اختصاص دارد، اجاره در آن درست نیست؛ و امام شافعی رحمه الله بر آن است که هر طاعتی که برای اجیر متعین نمی‌باشد، مزد گرفتن در آن صحیح است، آن گاه نویسنده‌ی «**هدایه**» به بیان دلائل و براهین احناف می‌پردازد و در پایان می‌گوید: و برخی از مشایخ ما احناف، امروز گرفتن اجرت به جهت تعلیم و آموزش قرآن را نیکو و پسندیده دانسته‌اند؛ زیرا ضعف و سستی در تعلیم امور دینی به وجود آمده است و در صورت منع نمودن از مزد گرفتن، حفظ قرآن ضایع می‌گردد؛ و فتوا نیز بر همین قول است.

نویسنده‌ی «**کنز الدقائق**» نیز نخست چنین بیان می‌دارد که گرفتن اجرت به جهت گفتن اذان، حج، امامت و تعلیم قرآن و فقه درست نیست؛ همچنان که اصل نیز در نزد امام ابوحنیفه رحمه الله همین است. سپس در ادامه می‌گوید: امروز فتوا به جواز گرفتن اجرت به خاطر تعلیم قرآن است.

«**زیلعی**» در شرح «**کنز**» (۱۲۴/۵) می‌گوید: جواز مزد در تعلیم قرآن، مذهب متأخرین مشایخ بلخ می‌باشد؛ آن‌ها اجرت در تعلیم قرآن را مستحسن دانسته و گفته‌اند: متقدّمین اصحاب ما چون اندک بودن حافظان و تمایل و گرایش مردم را بدان‌ها مشاهده نمودند، جواب خویش را بر جواز اجرت تعلیم قرآن مبتنی ساختند، و حال آن که در گذشته، در بیت المال، هدایا و بخشش‌هایی را نیز برای آن‌ها در نظر می‌گرفتند و دانش‌پژوهان نیز بدان‌ها احسان می‌نمودند و از روی مروّت آن‌ها را در معاش و معادشان کمک ←

➥ و یاری می‌نمودند، در آن زمان به جهت بیم از ضایع شدن قرآن و به خاطر تشویق مردم به تعلیم و فراگیری قرآن، به وجوب تعلیم قرآن فتوا داده‌اند تا مردم به اقامه‌ی واجباتشان تحریک و تشویق شوند؛ از این رو حافظان قرآن زیاد شد.

اما امروز، همه‌ی آن امور از میان رفته است، حافظان قرآن به زندگی خویش مشغول شده‌اند، و تعداد افرادی که تنها به خاطر ثواب و رضای خدا تعلیم دهند، بسیار اندک شده و فرصتی را نیز برای این کار پیدا نمی‌کنند؛ زیرا نیازهای ایشان، آن‌ها را از چنین کاری بازمی‌دارد؛ اگر چنانچه باب تعلیم در برابر اجرت و مزد برای ایشان گشوده نگردد، تعلیم قرآن از میان خواهد رفت؛ از این رو به خاطر عدم از میان رفتن قرآن، به جواز اجرت گرفتن در برابر تعلیم قرآن فتوا داده و آن را نیکو و پسندیده دانسته‌اند.

نویسنده‌ی کتاب «**النهایة**» گوید: در روزگار ما به جواز تعلیم فقه در برابر اجرت نیز فتوا داده شده است؛ آن گاه در ادامه می‌گوید: استاد ما، ابومحمد عبدالله خیزاخزی (خیزاخز: به فتح هر دو خاء، روستایی در بخارا است) در «روضة الزندویسی» می‌گوید: در روزگار ما برای امام، مؤذن و معلم، گرفتن اجرت درست می‌باشد و در کتاب «**الذخیرة**» نیز همین گونه آمده است؛ و اجاره گرفتن مصحف و کتاب‌های فقه به خاطر آن که در میان مردم متعارف و معمول نمی‌باشد، درست نیست.

نگارنده گوید: متأخرین شوافع نیز ناگزیر از آن شده‌اند تا به جواز اجرت گرفتن در برابر تعلیم قرآن فتوا دهند؛ چرا که در آن مصلحت امّت را دیدند؛ پس برای کسانی که اجرت می‌گیرند مناسب است تا تنها مقداری از اجرت را – آن هم جهت برآورده ساختن نیازهای ضروری خویش – بگیرند؛ همچنان که ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه در دوران خلافت‌شان به خاطر مشغولیّت به رَتق و فَتق امور مسلمانان، مقداری را از بیت‌المال می‌گرفتند؛ و برای کسانی که اجرت می‌گیرند مناسب است که اجرت را برای ثروت‌اندوزی نگیرند، بلکه با صبر و قناعت به اجرتی اندک و ناچیز بسنده کنند؛ زیرا ضرورت به اندازه‌ی خود ضرورت، مقدّر و تعیین می‌گردد.

پس از آن، علماء و صاحب نظران مذهب امام شافعی، به جواز اجرت گرفتن برای تعلیم قرآن، فقه، اذان و امامت نیز فتوا دادند؛ اما علاوه از این موارد، در دیگر امور، فتوا به گرفتن اجرت نداده‌اند.

از استاد امام ربّانی و رئیس مفتیان در روزگار خویش، رشید احمد گنگوهی – بر قبرش نور ببارد – در مورد گرفتن اجرت در برابر قرآن خواندن در نماز تراویح سؤال شد؟ ایشان در پاسخ گفتند: مزد گرفتن به خاطر قرآن خواندن در نماز تراویح حرام است، و علمای متأخرین، اذان، اقامت، تعلیم و وعظ و ارشاد را به خاطر ضرورت استثنا کرده‌اند؛ ولی در خواندن قرآن در تراویح، ضرورتی دیده نمی‌شود؛ و قیاس آن بر اذان نیز نادرست و غلط می‌باشد. (فتاوای رشیدیّه)

گاهی اوقات چنین گفته می‌شود که اگر چنانچه حافظان، قرآن را در نماز تراویح نخوانند، قرآن را فراموش می‌کنند؟ ما می‌گوییم: آن‌ها می‌توانند بدون گرفتن اجرت، قرآن را در نماز تراویح بخوانند؛ و در این صورت قرآن نیز برایشان محفوظ می‌ماند؛ و هر گاه حافظان بدون هیچ گونه چشم‌داشتی و فقط به خاطر ➥

ضمانت اجیر (مسئولیّت و تعهّد کارگر و مزدور)

پرسش: آیا علماء و صاحب نظران فقهی، اجیر را از حیث کار و استحقاق اجرت و مزد، تقسیم‌بندی کرده‌اند؟

پاسخ: **اجیر** بر دو قسم است:

۱. اجیر مشترک.
۲. اجیر خاصّ.

پرسش: به چه کسی «**اجیر مشترک**» گفته می‌شود؟

پاسخ: «**اجیر مشترک**» به کسی گفته می‌شود که کارش به فرد معینی اختصاص ندارد و هر کس بدو کاری را بسپارد، برایش انجام می‌دهد؛ مانند رنگرز و گازر و جامه‌شوی؛ (که برای همه‌ی مردمِ مراجعه کننده، کار می‌کنند و کارشان به فرد معینی اختصاص ندارد)؛ از این رو اجناسی که در اختیار آن‌ها نهاده می‌شود، صورت «**امانت**» را دارد؛ و از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله

رضای خدا و ثواب و پاداش، قرآن را در نماز تراویح بخوانند، در آن صورت این کارشان برای مسلمانانی که قرآن را می‌شنوند نیز بهتر خواهد بود.

و از این جا دانسته می‌شود اجرتی که مردم بر خواندن قرآن به خاطر ایصال ثواب به مرده از خویشاوندان میّت می‌گیرند، حرام و ناروا می‌باشد. خاتمة المحققین، محمد امین، مشهور به «**ابن عابدین شامی**» در رساله‌اش با عنوان «**شفاء العلیل و بل الغلیل فی حکم الوصیة بالختمات و التهالیل**»، به نقل از تقی الدین می‌گوید: اجرت گرفتن به خاطر تلاوت قرآن و اهدای ثواب آن به مرده درست نمی‌باشد؛ زیرا از هیچ کدام از ائمه در مورد آن اجازه‌ای نقل نگردیده است.

علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند: هر گاه قاری به خاطر اجرت و مال، قرآن بخواند برای خودش هیچ گونه ثواب و پاداشی نیست، سپس در این صورت چه چیزی را می‌خواهد برای مرده اهدا نماید؟ و بی‌تردید برای مرده تنها ثواب و پاداش اعمال نیک و صالح می‌رسد؛ و از هیچ یک از ائمه جواز گرفتن اجرت به خاطر تلاوت قرآن نقل نشده است؛ و اختلافی که در مورد اجرت گرفتن یا اجرت نگرفتن از آن‌ها نقل شده است، فقط در مورد ا جرت گرفتن در برابر تعلیم قرآن است. (رسائل ابن عابدین، ص ۱۷۵)

اگر اجناسی که در اختیار آن‌ها نهاده شده، بدون سهل‌انگاری و خیانت و ناشیگری و کوتاهی از جانب آن‌ها، هلاک و تلف گردد، ضمانت ندارد. ولی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که ضمانت دارد و ضامن آن می‌گردد.

پرسش: اگر اجیر در اثر عمل خویش، مال را تلف کرد؛ همانند این که: لباس بر اثر کوبیدن رنگرز پاره گردد، یا پای حمل‌کننده‌ی بار بلغزد و بر زمین فرو افتد، یا ریسمانی که به وسیله‌ی آن، بار را بسته باز گردد، و یا کشتی به خاطر کشیده شدن آن غرق گردد، در این صورت‌ها تلف شدن این چیزها چه حکمی دارد؟

پاسخ: هر گاه مال به شیوه‌های مذکور تلف گردد، اجیر ضامن آن می‌گردد؛ مگر آن که انسانی در کشتی غرق گردد، یا از بالای حیوان بیافتد، که در آن صورت ضامن آن نمی‌شود.

و همچنین اگر حجامتگر و نیشترزننده، کسی را نشتر و رگ‌زد، و از مکان معروف و معمولش تجاوز نکرد و همانجا را رگ زد، ضامن تلف شدن نمی‌گردد؛ ولی اگر چنانچه از مکان معمول و معروفش تجاوز کرد و جایی دیگر را حجامت نمود و رگ زد، و باعث تلف شدن انسانی گردید، در آن صورت ضامن می‌گردد.

پرسش: به چه کسی «**اجیر خاصّ**» گفته می‌شود؟

پاسخ: «**اجیر خاصّ**» به کسی گفته می‌شود که فردی او را اجیر نماید تا مدّت مشخصی را در نزدش کار کند، (یعنی توسط فردی برای انجام کاری معیّن، استخدام گردد.) به عنوان مثال: همانند این که کسی، فردی را به مدت یک ماه برای انجام کاری، یا چرانیدن گوسفندان اجیر نماید.

پرسش: اگر اجیر خاص در نتیجه‌ی عمل خویش، مالی را تلف نمود، در این صورت حکم ضمانت آن چیست؟

پاسخ: کسی که توسط دیگری برای انجام کاری معیّن استخدام شده (اجیر خاص)، چنانچه در کار خود خیانت و سهل‌انگاری و ناشیگری و کوتاهی ننموده باشد، ضامن تلف شدن اجناس - که در دستش یا در نتیجه‌ی کارش تلف گردیده - نمی‌شود؛ ولی اگر چنانچه در کار خود خیانت و سهل‌انگاری و ناشیگری و کوتاهی نماید، ضامن تلف شدن اجناس می‌گردد.

«سفر کردن با برده‌ی اجیر شده»

پرسش: اگر فردی، برده‌ای را برای خدمتگزاری خویش اجیر نمود؛ آیا می‌تواند با آن برده به مسافرت برود؟

پاسخ: چنین کاری برایش درست نیست؛ مگر آن که به هنگام قرار داد اجاره، مسافرت کردن با آن را شرط گذاشته باشد؛ و عدم جواز مسافرت با برده بدان خاطر است که برای برده خدمت کردن به مستأجر در سفر، بسیار سخت و طاقت‌فرسا است.

«در چه وقت، اجیر و مزدور مستحق مزد می‌شود؟»

پرسش: جزئیاتِ «**استحقاق اجرت**» را بیان کنید؟

پاسخ: «**اجیر مشترک**»، تا زمانی که از کارش فارغ نگردد، مستحق اجرت نمی‌گردد؛ و «**اجیر خاص**» از همان لحظه‌ای که خویشتن را در مدت اجاره در خدمت مستأجر قرار می‌دهد، مستحق اجرت می‌گردد؛ گر چه مستأجر، وی را در کاری نگمارد و از او کاری را نگرفته باشد.

پرسش: می‌خواهیم جزئیات بیشتری را در مورد استحقاق اجرت «برای اجیر» بدانیم؛ زیرا کارها فراوان و متنوّع است و برخی از آن‌ها با برخی دیگر تفاوت دارند؟

پاسخ: پرداخت اجرت تنها با بستن قرارداد اجاره، واجب نمی‌گردد؛ بلکه اجیر با تحقق یکی از این سه امر، مستحق اجرت می‌گردد که عبارتند از:

۱. به شرط تعجیل. (این طور که به هنگام قرارداد اجاره شرط گذارد که اجاره بها را در همان اوان شروع بپردازد.)
۲. زود پرداختن اجرت، بدون آن که این «تعجیل اجرت»، در قرارداد اجاره شرط باشد.[۱]
۳. دریافت کردن منافع مورد اجاره.

و هم اینک به بیان برخی از جزئیات و تفاصیل، «**استحقاق اجرت**» می‌پردازیم:

۱. اگر فردی، خانه‌ای را اجاره کرد، در این صورت اجاره‌دهنده می‌تواند اجرت خانه را هر روز از مستأجر مطالبه نماید؛ مگر آن که به هنگام بستن قرارداد اجاره، وقت استحقاق اجرت را تبیین و روشن نمایند.
۲. اگر فردی، حیوانی را اجاره نمود، در این صورت صاحب حیوان می‌تواند مزد آن را در هر مرحله (مسافتی که مسافر در طول یک روز می‌پیماید)، از مستأجر بگیرد.
۳. اگر فردی، نانوایی را اجاره نمود تا - به عنوان مثال: - هر پیمانه از آرد را در مقابل یک درهم در خانه‌اش بپزد، در این صورت تا زمانی که نان را از تنور درنیاورده، مستحق اجرت نمی‌شود.

۱- معنایش این است که اگر مستأجر عجله و شتاب نمود و اجرت را برای اجاره‌دهنده پرداخت نمود، در آن صورت اجاره‌دهنده مالک آن می‌گردد... این مورد همانند وام مؤجل و مهلت داری است که بدهکار عجله نموده و پیش از فرا رسیدن زمان تحویل وام، آن را به طلبکار تحویل می‌دهد. (به نقل از «الجوهرة النیرة»)

۴. اگر فردی، کسی را اجاره نمود تا برایش خشت بزند؛ از دیدگاه امام ابوحنیفه ﷫ زمانی آن اجیر، مستحق اجرت می‌گردد که خشت را راست و سرپا کند. و امام ابویوسف ﷫ و امام محمد ﷫ بر این باورند که زمانی آن اجیر مستحق اجرت می‌گردد که خشت را (پس از خشک شدن) روی هم بچیند و کنار یکدیگر قرار دهد.

پرسش: اگر فردی، آشپزی را اجاره نمود تا غذایی را برای ضیافت و جشن بپزد؛ و آشپز نیز غذا را پخت، در آن صورت در چه وقت آشپز مستحق اجرت می‌گردد؟

پاسخ: زمانی آشپز مستحق اجرت می‌گردد که غذا را برای میهمانان در ظرف‌ها بریزد؛ زیرا در عرف مردم، ریختن غذا در ظرف، از زمره‌ی کارهای آشپز می‌باشد.

فایده:

هر تولیدکننده و کارگری که برای کارش، اثر و نشانه‌ای در اجناس و اشیاء وجود دارد، همانند: رنگرز و گازر و جامه‌شوی، برایش این حق وجود دارد که پس از پایان کارش، جنس را تا زمان پرداخت مزدش در نزد خویش نگهدارد و آن را به صاحبش تحویل ندهد.

و کسی که اثر و نشانه‌ی کارش در جنس ظاهر نمی‌گردد، همانند: حمّال و کشتیبان؛ این حق را ندارند تا به خاطر گرفتن مزدشان، جنس را در نزد خویش نگه دارند و آن را به صاحبش تحویل ندهند.

«پاره‌ای از شرایط اجاره؛ و اختلاف میان مستأجر[1] و اجیر»

پرسش: اگر چنانچه مستأجر بر تولیدکننده و سازنده شرط گذارد که تنها خودش فلان شیء را بسازد؛ آیا وی می‌تواند برای ساختن آن شیء، از دیگری کار بگیرد؟

پاسخ: در این صورت فرد تولیدکننده چنین حقی را ندارد.

پرسش: اگر چنانچه مستأجِر تولید آن شیء را مقیّد به عمل تولیدکننده نکند و تولید آن را مطلق و عام بگذارد، در آن صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت برای تولیدکننده و سازنده درست است که برای ساختن آن شیء از دیگری کار بگیرد.

پرسش: اگر فردی به خیّاط چنین گفت: «**اگر این لباس را به شیوه‌ی لباس‌های فارسی دوختی، مزدت یک درهم می‌باشد؛ و چنانچه آن را به شیوه‌ی جامه‌های رومی دوختی، مزدت دو درهم خواهد بود**»؛ در این صورت حکم چنین اجاره‌ای چیست؟

پاسخ: چنین قرارداد اجاره‌ای درست است؛ و فرد خیاط هر کدام از آن دو کار را انجام داد، مستحق مزد آن می‌گردد. (یعنی اگر لباس را به شیوه‌ی لباس‌های فارسی دوخت، مستحق یک درهم؛ و اگر آن را به هیأت لباس‌های رومی دوخت، مستحق دو درهم می‌گردد.)

پرسش: اگر فردی به خیاط چنین گفت: «**اگر چنانچه این لباس را امروز بدوزی، در**

۱- مراد از «**مستأجِر**» در اینجا: فردی است که دیگری را برای انجام کاری به اجیری و مزدوری بگیرد؛ زیرا که در زبان عربی به اجیر و مزدور، «**مستأجَر**» [به فتح جیم]، و به فردی که دیگری را برای انجام کاری به اجیری و مزدوری می‌گیرد، «**مستأجِر**» [به کسر میم] می‌گویند. [مترجم]

مقابل آن یک درهم می‌گیری، و اگر آن را فردا بدوزی، نیم درهم به تو تعلق خواهد گرفت»؛ حکم چنین اجاره‌ای چیست؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر این باور است که اگر لباس را در همان روز دوخت، مستحق یک درهم می‌گردد؛ و اگر چنانچه لباس را فردای آن روز دوخت، در آن صورت «**اجرت مثل**» بدو تعلق می‌گیرد؛ و نباید «**اجرت مثل**»، از نصف درهم تجاوز کند.

ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله برآنند که هر دو شرط جایز است؛ از این رو شخص خیاط بر مبنای آن چه با مستأجر شرط گذاشته و به توافق رسیده، مستحق اجرت می‌گردد.

پرسش: اگر چنانچه فردی، لباس را به خیاط یا رنگرز داد؛ و خیاط نیز آن را دوخت و رنگرز هم آن را رنگ نمود؛ سپس میان صاحب لباس و خیاط و رنگرز اختلاف به وجود آمد؛ این طور که صاحب لباس به خیاط می‌گفت: «**من به تو دستور داده بودم که این لباس را قباء بدوزی، ولی تو آن را پیراهن نمودی**»؛ و خیاط نیز می‌گفت: «**من چیزی را دوختم که تو فرمان داده بودی**».

و یا صاحب لباس به رنگرز می‌گفت: «**من به تو دستور دادم که این لباس را رنگ قرمز بزنی و لی تو آن را رنگ زرد نمودی**»؛ در این صورت سخن کدام یک از آن‌ها پذیرفته می‌شود؟

پاسخ: در این صورت‌ها، سخن صاحب لباس همراه با سوگند وی پذیرفته می‌گردد؛ از این رو اگر صاحب لباس سوگند یاد کرد، در آن صورت هر کدام از خیاط و رنگرز به جهت مخالفت با امر صاحب لباس، ضامن لباس می‌گردند؛ و صاحب لباس نیز مختار است، این طور که اگر خواست می‌تواند خیاط و رنگرز را به قیمت اصل لباس (لباس نادوخته و رنگ

نشده) ضامن گرداند، و مزدی را بدان‌ها پرداخت ننماید؛ و اگر هم خواست می‌تواند لباس را از آن‌ها بگیرد و به آن‌ها اجرت مثل را بپردازد. و نباید اجرت مثل از اجرتی که قبلاً در میان یکدیگر بر آن به توافق رسیده‌اند، بیشتر گردد.

پرسش: اگر چنانچه صاحب لباس به خیاط گفت: «**تو این لباس را بدون مزد، ساخته و پرداخته نمودی**»؛ و خیاط گفت: «**من این لباس را در مقابل ا جرت و مزد، ساخته‌ام**»؛ در این صورت در میان آن‌ها چگونه فیصله می گردد؟

پاسخ: در این مسئله، در میان علماء و صاحب‌نظران فقهی احناف، اختلاف نظر وجود دارد؛ امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر این باور است که در این مسئله، سخن صاحب لباس همراه با سوگند وی پذیرفته می‌شود؛ و امام ابویوسف رحمه‌الله بر آن است که اگر چنانچه از قبل در میان صاحب لباس و خیاط، تعامل پرداختِ اجرت و مزد وجود داشت، در آن صورت به خیاط اجرت تعلّق می گیرد؛ و چنانچه در میانشان، تعامل پرداختِ اجرت وجود نداشت، در آن صورت به خیاط اجرتی تعلّق نمی گیرد.

و امام محمد رحمه‌الله بر این عقیده است که اگر چنانچه خیاط در کارش به گرفتن اجرت و مزد، معروف و مشهور بود، در آن صورت سخن وی همراه با سوگندش پذیرفته می‌شود.

فسخ اجاره

پرسش: اگر یکی از دو طرف قرارداد اجاره وفات نمود، آیا قرارداد اجاره همچون روال گذشته‌اش باقی می‌ماند (یا فسخ می گردد)؟

پاسخ: در این مسئله، تفصیل وجود دارد؛ این طور که:

اگر قرارداد اجاره را برای خودش منعقد کرده بود، در آن صورت

قرارداد اجاره با مرگش فسخ می‌گردد؛ ولی اگر چنانچه آن را برای کسی دیگر منعقد نموده بود؛ همانند این که وکیل، قرارداد اجاره را برای مؤکل خویش؛ یا ولیّ و سرپرست، برای کودک؛ یا پدر، برای پسرش منعقد نموده بود، در آن صورت قرارداد اجاره با مرگ وی فسخ نمی‌گردد.

پرسش: آیا قرارداد اجاره، با پیش آمدن عذری از عذرها فسخ می‌گردد؟

پاسخ: آری؛ قرارداد اجاره با پیش آمدن عذری از عذرها فسخ می‌گردد؛ همانند این که: کسی در بازار، مغازه‌ای را برای تجارت اجاره نماید، و پس از آن ورشکست گردد؛ یا فردی، خانه یا مغازه‌ای را به اجاره و کرایه دهد، سپس مفلس و ورشکست گردد و بدهکاری‌هایش به حدّی زیاد شود که جز از خانه و مغازه‌ای که آن‌ها را به اجاره داده، نتواند آن بدهکاری‌ها را پرداخت نماید؛ در این صورت‌ها، قاضی قرارداد اجاره را فسخ نماید، و منزل و مغازه‌ی وی را به جهت پرداخت بدهی‌هایش به فروش برساند.

پرسش: اگر فردی، حیوانی را برای مسافرت اجاره نمود؛ سپس از رفتن به مسافرت پشیمان شد؛ آیا این کار نیز در فسخ اجاره عذر به شمار می‌آید؟

پاسخ: آری؛ این کار نیز از زمره‌ی عذرهایی به شمار می‌آید که در فسخ قرارداد اجاره، معتبر می‌باشد.

پرسش: فردی است که چهار پایان خویش را برای مسافران به کرایه می‌دهد؛ وی با مردی قرارداد می‌بندد تا (با یکی از چهارپایانش) او را به جایی برساند؛ آن گاه به دلیل عذری، از سفر منصرف می‌گردد؛ در این صورت آیا می‌تواند این قرارداد را فسخ نماید؟

پاسخ: انصراف از سفر، عذر معتبری برای فسخ قرارداد نمی‌باشد؛ از این رو بر وی لازم است که یا چهارپای خود را با کارگر و مزدورش بفرستد و یا خودش با او برود.

فاسد شدن اجاره با شروط

پرسش: آیا قرارداد اجاره، با شروط فاسد می‌گردد؟

پاسخ: آری؛ اجاره نیز - همانند خرید و فروش - با شروطی که متناسب و هماهنگ با قرارداد اجاره نباشد، فاسد می‌گردد.

پرسش: هر گاه اجاره فاسد گردد، و اجیر و مزدور نیز کارش را در اجاره‌ی فاسد به پایان رساند؛ در این صورت بر مستأجر چه چیزی لازم می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت بر مستأجر لازم است تا به اجیر، **اجرت مثل** را بپردازد؛ و نباید این **اجرت مثل**، از اجرتی که قبلاً در میان یکدیگر بر آن به توافق رسیده‌اند، بیشتر گردد.

شرط گذاشتن حقّ اختیار در اجاره

پرسش: آیا شرط گذاشتن «**حقّ اختیار**» در قرارداد اجاره درست است؟

پاسخ: آری؛ شرط گذاشتن حقّ اختیار در قرارداد اجاره صحیح می‌باشد؛ همچنان که در خرید و فروش درست بود.

کتاب «شفعه»

پرسش: معنای لغوی و شرعی «**شفعه**» چیست؟

پاسخ: «**شفعه**»، از واژه‌ی «**شفع**» گرفته شده و به معنای «**ضمّ**» (جمع کردن، ادغام کردن، ضمیمه کردن، پیوست نمودن، زوج، جفت) می‌باشد.[1]

و در اصطلاح صاحب نظران فقهی، «**شفعه**» عبارت است از: حقّ تملّک در خانه و زمین، به جهت دفع ضرر و زیان همسایگی و همجواری. (و به تعبیری دیگر، «**شفعه**» در اصطلاح شرع: انتقال سهم شریک یا همسایه‌ای به شریک و همسایه‌ی دیگر است به طوری که اگر شریک و همسایه، سهم خود را به شخص ثالثی بفروشد، شریک و همسایه‌ی او حق دارد به همان قیمت، سهم فروخته شده را به خود برگرداند.)

به عنوان مثال: هر گاه شخصی، خانه یا زمین خویش را به فروش برساند؛ و شریک یا همسایه‌ی وی از این فروش اطلاع و آگاهی یابند، در آن صورت آن‌ها حق دارند تا به فروش خانه یا زمین اعتراض کنند و جنس مورد معامله را به همان قیمتی که کسی دیگر آن را خریده است، خریداری نماید؛ و به کسی که حقّ «شفعه» برای وی ثابت می‌گردد، «**شفیع**» می‌گویند.

۱- **شفعه** را بدان خاطر به «**ضم**» تعبیر کرده‌اند که کالای به فروش گذاشته شده به زمین صاحب شفعه ضمیمه می‌گردد. (نویسنده‌ی هدایه نیز به همین موضوع اشاره نموده است.) علامه عینی در کتاب «**البنایة**» عبارت نویسنده‌ی هدایه را چنین تشریح نموده است: زیرا صاحب شفعه به جهت وجود خانه‌اش، ملک همسایه‌اش را به سوی خود ضمیمه می‌گرداند؛ و از همین کلمه، واژه‌ی «**شفاعت**» گرفته شده است؛ زیرا کسی که مورد شفاعت قرار می‌گیرد (مشفوع له)، به سوی اهل ثواب ضمیمه می‌گردد.

پرسش: جزئیات وجوب «**شفعه**» را بیان کنید؟

پاسخ: حقّ شفعه در وهله‌ی نخست به کسی تعلّق می‌گیرد که در نفس کالای به فروش گذاشته شده، شریک و سهیم باشد؛ سپس برای کسی است که در حقِّ کالای به فروش گذاشته شده، مانند: سهم آب و راه، شریک و سهیم باشد؛ و پس از آن شفعه برای همسایه واجب می‌باشد.

از این رو در هنگام موجود بودن «**شریک**» (کسی که در نفسِ کالای به فروش گذاشته شده شریک است)، هیچ گونه حق شفعه‌ای برای شریک در سهم آب و راه و همسایه وجود ندارد؛ و اگر چنانچه شریک، حق شفعه‌ی خویش را واگذار کرد، در آن صورت حق شفعه، از آنِ کسی است که در سهم آب یا راه شریک است؛ و اگر او نیز حق شفعه‌ی خویش را واگذار نمود، در آن صورت حق شفعه برای همسایه ثابت می‌گردد.

پرسش: در چه وقت، «**شفعه**» ثابت می‌گردد؟ و در چه وقت، «**شفعه**» تثبیت می‌شود؟ و در چه وقت، در ملکیّت قرار می‌گیرد؟

پاسخ: «**شفعه**» با قرارداد معامله ثابت می‌گردد، و با گواه گرفتن، تثبیت می‌شود، و با تحویل گرفتن کالای مورد معامله – هر گاه مشتری آن را تحویل دهد؛ یا قاضی به تحویل دادن آن حکم نماید – در ملکیّت قرار می‌گیرد.

پرسش: صورت «**شاهد گرفتن برای تثبیت شفعه**» را بیان دارید؟

پاسخ: هر گاه شفیع (صاحب حقّ شفعه) از فروش مورد شفعه آگاهی یابد، دو نفر را در همان مجلسی که در آن حضور دارد و از فروش مورد شفعه اطلاع یافته است، گواه بر این قضیه بگیرد که وی خواهان شفعه است؛ و (در اصطلاح صاحب‌نظران فقهی) به این شاهد گرفتن، «**طلب مواثبه**» گفته می‌شود.

سپس شفیع از آن مجلس بلند شود و اگر چنانچه کالای مورد معامله در دست فروشنده بود، بر فروشنده گواهی دهند، و اگر کالای مورد معامله در دست خریدار بود، بر خریدار شهادت دهند؛ و یا در نزدیکی زمین، گواهی به شفعه دهند؛ و چون این کار را انجام داد، در این صورت حق شفعه برای وی تثبیت می‌گردد؛ و (در اصطلاح صاحب نظران فقهی) به این صورت، «**طلب تقریر**» می‌گویند.

پرسش: اگر چنانچه شفیع (صاحب حق شفعه) تمامی امور مزبور را انجام داد؛ سپس طلب شفعه‌ی خویش را به تأخیر انداخت و به مدت چند روز نزد قاضی حاضر نشد، آیا با این تأخیر، حق شفعه‌ی وی ساقط می‌گردد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله اگر این تأخیر پس از «**طلب مواثبه**» (به مجرد آگاهی یافتن از فروش مورد شفعه، آن را طلب نماید)، و پس از «**طلب تقریر**» باشد، حق شفعه‌ی وی ساقط نمی‌گردد[1]؛ ولی امام محمد رحمه الله بر این باور است که اگر چنانچه طلب شفعه‌اش را - پس از شاهد گرفتن - به مدّت یک ماه بدون عذر ترک نماید، در آن صورت حق شفعه‌ی وی باطل می‌گردد.[2]

پرسش: حکم شفعه در حمّام و آسیاب چیست؟

پاسخ: شفعه در مِلک و زمین (اموال غیرمنقول و دارایی مِلکی) واجب است؛ گر

۱- روایت امام ابویوسف نیز مطابق با روایت امام ابوحنیفه است؛ و در روایتی دیگر از او چنین آمده است که اگر چنانچه مخاصمه و مشاجره را در یکی از مجالس قاضی ترک کند، در آن صورت شفعه‌اش باطل می‌گردد. (به نقل از هدایه)

۲- نویسنده‌ی «**المستصفی**» گوید: فتوا به قول امام محمد است. در هدایه آمده است: فتوا به قول امام ابویوسف و امام ابوحنیفه است؛ و ظاهر مذهب نیز همین است. زیرا هر گاه حق شفعه ثابت گردد، در آن صورت همانند سائر حقوق جز به تصریح اسقاط آن، ساقط نمی‌گردد. (به نقل از «الجوهرة النیرة»)

چه آن مِلک و زمین، قابل تقسیم هم نباشد؛ از این رو حمّام، آسیاب، چاه و منازل کوچک نیز در تحت این عموم داخل می‌باشند.

پرسش: حکم شفعه در خانه و درخت خرما چیست؟

پاسخ: هر گاه خانه و درخت خرما بدون حیاط و عرصه‌ی آن فروخته شوند، شفعه‌ای در آن‌ها وجود ندارد.

پرسش: آیا در کالاهای تجاری و کشتی‌ها، شفعه واجب می‌گردد؟

پاسخ: در کالاهای تجاری و کشتی‌ها شفعه‌ای وجود ندارد.

پرسش: آیا در استحقاق شفعه، تفاوتی میان مسلمان و ذمّی وجود دارد؟

پاسخ: در استحقاق شفعه، مسلمان و ذمّی برابر و یکسان‌اند و در این زمینه هیچ یک بر دیگری برتری ندارد.

پرسش: اگر به عنوان مثال: کسی زمینی را به وسیله‌ی بخشش و هدیه، مالک شد، آیا در این صورت شفعه در آن واجب می‌گردد؟

پاسخ: در این زمینه، اصل آن است که شفعه در صورتی واجب می‌گردد که وی زمین را در مقابل عوضِ مالی، مالک گردد؛ و فرقی نمی‌کند که این عوضِ مالی، با خریدن تحقق پیدا کند یا با بخششِ به شرط عوض.

ولی اگر چنانچه زمین را با بخششِ محض - که هیچ گونه عوضی در آن نمی‌باشد - مالک گردید، در آن صورت در آن شفعه واجب نمی‌گردد؛ بنابراین در صورت‌های ذیل، شفعه واجب نمی‌گردد.

- فردی در مقابل خانه، زنی را به عقد خویش درآورد. (یعنی خانه را مهر زن قرار دهد.)
- زنی در مقابل خانه، از مرد خلع نماید.

- در مقابل آن منزل، خانه‌ای را اجاره نماید.
- در مقابل آن خانه، بر قتل عمد مصالحه نماید.
- در مقابل آن خانه، برده‌ای را آزاد کند.
- در مقابل خانه، برای انکار یا سکوت، مصالحه نماید. (**مصالحه بر اساس انکار**: آن است که شخصی ادعا کند که حق و طلبی از دیگری دارد؛ در اینجا مدّعی علیه موضوع را اساساً انکار می کند، اما به خاطر آن که کارشان به دادگاه و مرافعه کشیده نشود و از شرّ مدّعی نجات پیدا کند، در مورد پرداخت چیزی با هم توافق می‌نمایند. و **مصالحه براساس سکوت**: آن است که شخصی ادعا کند که از دیگری طلبی دارد، و مدّعی علیه نه آن را تأیید می کند و نه آن را تکذیب می‌نماید، در این صورت جایز است که مدّعی و مدّعی علیه در مورد پرداخت چیزی برای حل و فصل نزاع به توافق برسند.)

ولی اگر چنانچه در مقابل خانه،برای «**اقرار**» مصالحه نمود، در آن صورت شفعه واجب می گردد؛ زیرا مصالحه براساس اقرار، به معنای «فروش آن خانه» است. (و **مصالحه براساس اقرار**: آن است که شخصی ادعا کند که حق و طلبی از دیگری دارد و او هم ادّعای مدّعی را می‌پذیرد و در مقابل پرداخت خانه، با هم مصالحه می کنند.)

پرسش: **حق شفعه**، پس از **طلب مواثبه** و پس از **طلب تقریر**، چگونه برای شفیع (صاحب حق شفعه) به دست می‌آید؟

پاسخ: شفیع به نزد قاضی برود و ادعا کند که فلانی، خانه یا زمینی را خریداری نموده و من نیز در آن خانه یا زمین، حق شفعه‌ی خویش را خواهانم؛ قاضی نیز در مورد خرید و فروش آن خانه و زمین از مدّعی علیه – خریدار – بپرسد؛ اگر چنانچه خریدار به مِلک مدّعی – ملکی که شفیع به وسیله‌ی آن حق شفعه پیدا می کند – اعتراف نمود، در آن صورت قاضی دستور دهد

تا خریـدار، زمـین یـا خانـه را بـه شـفیع تحویـل دهـد و قیمـت آن را از شفیع بستاند.

و اگر چنانچه خریدار، حق شفیع را در مورد شفعه انکار نمـود، در آن صورت قاضی، مدّعی - شـفیع - را بـه اقامـه‌ی بیّنـه (شـاهد آوردن) وادار سازد؛ اگر مدّعی از اقامه نمودن بیّنه ناتوان و عاجز گردید، در آن صـورت خریدار سوگند یاد نماید؛ این طور که به خدا سوگند بخورد که وی نسبت به ملکیّت چیزی که مدّعی - شفیع - به وسیله‌ی آن ادعای شفعه می‌کنـد، هیچ گونه آگاهی و اطلاعی ندارد.

و اگر خریدار از سوگند یاد کردن انکار ورزید و یا شفیع بر آن اقامه‌ی بیّنه نمود، در آن صورت قاضی از خریدار - مدعی‌علیه - بپرسد که آیا آن را خریداری نموده است یا خیر؟ و اگر چنانچه خریداری نمودن آن را نیز انکار نمود، در آن صورت قاضی به شفیع دسـتور دهـد تـا بـر ایـن قـضیه، اقامه‌ی بیّنه نماید؛ و اگر از اقامه نمودن بیّنه و دلیل و شاهد عاجز گردیـد، در آن صورت از خریدار خواسته شود تا سوگند بخورد؛ بدین ترتیـب کـه بگوید: «**به خدا سوگند می‌خورم کـه آن خانـه را خریـداری ننمـوده‌ام**»؛ یـا چنین سوگند بخورد: «**به خدا سوگند می‌خورم که این شـفیع - مـدّعی - بـه گونه‌ای که بیان نموده، مستحق شفعه در این خانه نیست**».

پرسش: هر گاه شفیع به خاطر خصومت و مرافعه با مدّعی علیه، در مجلس قاضـی حاضر گردد، آیا بر وی لازم است تا پول قیمتِ جنس مـورد شـفعه را نیـز حاضر نماید؟

پاسخ: پیش از فیصله نمودن قاضی، بر شفیع لازم نیست تا پول قیمت جنس مـورد شفعه را حاضر نماید؛ و هر گاه قاضی برای شفیع حق شفعه را فیصله نمود، در آن صورت بر وی لازم است تا قیمت جنس مورد شفعه را احضار نماید.

پرسش: اگر شفیع منزلی را به خاطر حق شفعه‌اش گرفت، سپس متوجه عیبی در جنس مورد شفعه شد؛ یا از اول، در جنس مورد شفعه، عیب و نقصی وجود داشته، ولی آن را ندیده است؛ آیا در این صورت‌ها شفیع می‌تواند جنس مورد شفعه را با «**خیار عیب**» یا «**خیار رؤیت**» به صاحبش برگرداند؟

پاسخ: آری؛ شفیع این حق را دارد تا جنسِ معیوبِ مورد شفعه را به وسیله‌ی «**خیار عیب**» یا «**خیار رؤیت**» به صاحبش باز گرداند.

پرسش: آیا شفیع می‌تواند (در مورد استحقاق شفعه)، با فروشنده مخاصمه و مرافعه نماید؟

پاسخ: اگر چنانچه جنس مورد شفعه، در دست فروشنده بود، در آن صورت شفیع می‌تواند با وی در مورد شفعه، مخاصمه و مرافعه نماید؛ ولی قاضی تا زمان حاضر شدن خریدار، به شهادت و گواهی شاهدان (مبنی بر استحقاق شفعه) گوش نکند؛ و هر گاه خریدار در مجلس قاضی حاضر شد، در آن صورت قاضی معامله را در حضور وی فسخ نماید. و قاضی حکم به شفعه را علیه فروشنده کرده و ضمانت قیمت در وقت استحقاقِ مورد شفعه را به عهده‌ی فروشنده واگذارد.

پرسش: اگر شفیع از فروش جنس مورد شفعه، اطلاع و آگاهی یافت، ولی گواه گرفتن بر استحقاق شفعه‌ی خویش را ترک نمود، در آن صورت حکم چیست؟

پاسخ: هر گاه شفیع از فروش جنس مورد شفعه، اطلاع و آگاهی یابد، و با وجودی که توان گواه گرفتن بر استحقاق شفعه‌اش را دارد، آن را ترک می‌کند، شفعه‌اش باطل می‌گردد.

و همچنین شفعه‌ی او باطل می‌گردد اگر در مجلسِ آگاه شدن، شاهد گرفت و نزد معامله‌کنندگان یا نزد زمین شاهد نگرفت.

پرسش: اگر شفیع، شفعه‌ی خویش را در برابر عوضی که آن را تحویل گرفته، مصالحه نمود، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت شفعه‌اش باطل می‌گردد، و بر وی واجب است تا عوضی را که در برابر شفعه‌ی خویش گرفته به صاحبش باز گرداند.

پرسش: اگر شفیع یا خریدار وفات کنند، آیا با وفات آن‌ها، شفعه نیز ساقط می‌گردد؟

پاسخ: هر گاه شفیع بمیرد، شفعه‌ی وی باطل می‌گردد و اگر چنانچه خریدار وفات نماید، در این صورت شفعه ساقط نمی‌گردد.

پرسش: اگر شفیع مِلک خویش را – که به وسیله‌ی آن می‌توانست ادعای شفعه کند – فروخت، در این صورت حکمش چیست؟

پاسخ: هر گاه شفیع مِلک خویش را که به وسیله‌ی آن می‌توانست ادعای شفعه کند، پیش از فیصله‌ی قاضی به ثبوت حقِ شفعه‌ی وی، به فروش رساند، در آن صورت شفعه‌اش باطل می‌گردد.

پرسش: اگر فردی، کسی دیگر را برای فروش خانه‌اش وکیل نمود؛ و شخص وکیل نیز با وجودی که در آن خانه حق شفعه دارد، (وکالت را پذیرفت) و آن خانه را به فروش رساند؛ در این صورت آیا برای وکیل درست است تا در آن خانه ادعای شفعه نماید؟

پاسخ: در این صورت حق شفعه‌ی وکیل ضایع گردیده و هیچ گونه شفعه‌ای برای وی وجود ندارد.

پرسش: اگر فرد خریدار، کسی را برای خرید خانه‌ای وکیل کرد؛ و شخص وکیل نیز با وجودی که در آن خانه حق شفعه دارد، (وکالت را پذیرفت) و آن

خانه را برای خریدار، خریداری نمود؛ در این صورت آیا برای وکیل حق شفعه‌ای در آن خانه وجود دارد؟

پاسخ: در این صورت برای وکیل، حق شفعه وجود دارد و با خریداری نمودن آن برای دیگری، حق شفعه‌ی وی باطل نمی‌گردد.

پرسش: فردی قصد دارد که خانه‌ای را خریداری نماید، ولی بیم آن دارد که در این معامله ضرر و زیان نماید؛ از این رو شخصی دیگر - با وجودی که در آن خانه حق شفعه دارد - عوارض و زیان‌های خانه را از سوی فروشنده برای خریدار تضمین می‌کند؛ و چون معامله‌ی خانه به پایان می‌رسد، این شخص [که عوارض و زیانهای خانه را از سوی فروشنده برای خریدار تضمین نموده،] خواهان حق شفعه‌اش گردد؛ [زیرا وی صاحب حق شفعه است؛] آیا در این صورت وی مستحق حق شفعه‌ی خویش می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت حق شفعه‌ی وی باقی نمی‌ماند؛ زیرا معامله‌ی خانه از ناحیه‌ی او به پایان رسیده و صورت گرفته است.

پرسش: اگر فردی، [خانه یا زمینی را] به «**شرط خیار**» به کسی فروخت؛ آیا در این صورت شفیع [صاحب حق شفعه] می‌تواند به خاطر حق شفعه‌اش با وی منازعه و دادخواهی نماید؟

پاسخ: در این صورت صاحب حق شفعه (شفیع) حق ندارد که به خاطر حق شفعه‌اش با فروشنده منازعه و مرافعه نماید؛ زیرا اختیار فروشنده مانع خارج شدن جنس مورد معامله از ملکیّت وی می‌گردد.

پرسش: اگر فروشنده [خانه یا زمینی را] به «**شرط خیار**» به کسی دیگر فروخت؛ سپس حق اختیار را ساقط نمود، و شفیع نیز ادعای شفعه نمود؛ در این صورت حکم ادعای شفعه‌ی شفیع چگونه است؟

پاسخ: هر گاه فروشنده حق اختیار را ساقط نماید، شفیع می‌تواند خواهان شفعه‌اش گردد.

پرسش: اگر خریدار [خانه یا زمینی را] به «**شرط خیار**» خریداری نمود؛ سپس شفیع خواستار حق شفعه‌اش گردید، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: در این صورت ادعای حق شفعه‌ی شفیع درست است؛ زیرا جنس مورد معامله از ملکیّت فروشنده خارج گردیده است.

پرسش: اگر فردی، خانه‌ای را با معامله‌ی فاسد خریداری نمود، در این صورت حکم شفعه در آن خانه چگونه است؟

پاسخ: هر گاه خانه‌ای را با معامله‌ی فاسد خریداری نماید، در آن صورت شفعه‌ای در جنس مورد معامله وجود ندارد؛ و در صورت فساد معامله، هر یک از خریدار و فروشنده می‌توانند معامله را فسخ نمایند؛ و هر گاه فسخ معامله ساقط گردید، در آن صورت شفعه واجب می‌گردد.

پرسش: اگر چنانچه فرد ذمّی، خانه‌ای را در مقابل شراب یا خوک خریداری کند در حالی که شفیع آن خانه، فردی مسلمان یا ذمّی باشد، در آن صورت آن شفیعِ مسلمان یا ذمّی، حق خویش را چگونه باید بگیرند؟

پاسخ: در این صورت فرد ذمّی، حق شفعه‌ی خویش را به مثل شراب و قیمت خوک بگیرد؛ و فرد مسلمان نیز حق شفعه‌اش را به میزان قیمت شراب و خوک بگیرد.

پرسش: اگر شفیع و خریدار در میزان قیمت جنس مورد شفعه اختلاف کردند، در این صورت سخن کدام یک از آن دو پذیرفته می‌شود؟

پاسخ: در این صورت سخن خریدار به همراه سوگندش پذیرفته می‌شود.

پرسش: اگر هر یک از شفیع و خریدار بـر اثبـات سـخنش شـاهدی آورد، در ایـن صورت قاضی چگونه باید در میان آن‌ها فیصله و قضاوت نماید؟

پاسخ: در این صورت سخن خریدار به همراه سوگندش پذیرفته می‌شود.

پرسش: اگر هر یک از شفیع و خریدار بـر اثبـات سـخنش شـاهدی آورد، در ایـن صورت قاضی چگونه باید در میان آن‌ها فیصله و قضاوت نماید؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورنـد کـه قاضـی بایـد بـه نفـع شاهدانِ شفیع، فیصله نماید؛ و امام ابویوسف رحمه‌الله بر آن است که قاضی بایـد به سود گواهانِ خریدار قضاوت کند.

پرسش: اگر چنانچه خریـدار و فروشـنده در میـزان قیمـت جـنس مـورد شـفعه اختلاف کردند و خریدار قیمتی بیشتر از آن چه کـه فروشـنده مـدّعی آن است ادعا نمود، در این صورت شفیع کدام قیمت را بگیرد؟

پاسخ: این مسئله دارای دو صورت است:

۱. اگر چنانچه فروشنده، پول جنس مورد شفعه را تحویل گرفتـه بـود، در آن صورت شفیع جنس مورد شفعه را به همان قیمتی بگیرد که مـشتری گفته است و به سخن فروشنده توجهی نشود.

۲. و اگر چنانچه فروشنده، پول جنس مورد شفعه را تحویل نگرفتـه بـود، در آن صورت شفیع، جنس مورد شفعه را به همـان قیمتـی بگیـرد کـه فروشنده گفته است؛ و در این صورت گویا فروشنده، قیمت جنس مورد شفعه را برای خریدار پایین آورده است.

پرسش: برخی اوقات اتفاق می‌افتد که پس از معامله و توافق خریدار و فروشنده به آخرین قیمت، فروشنده از قیمت جنس مورد معامله چیزی را می کاهد، یا خریدار به قیمت آن چیزی را می‌افزاید؛ در این صورت‌ها اگر شفیع، جنس

مورد شفعه را گرفت، باید کدام قیمت را بپردازد؟

پاسخ هر گاه فروشنده، چیزی از قیمت جنس مورد معامله را از خریدار کم نماید، این قیمت از شفیع نیز ساقط می‌گردد؛ و اگر چنانچه تمامی قیمت را از خریدار ساقط کرد، در این صورت همه‌ی قیمت از شفیع ساقط نمی‌گردد؛ زیرا چنین کاری به اصل معامله، ارتباطی ندارد. و هر گاه خریدار چیزی را برای فروشنده به قیمت جنس مورد معامله بیافزاید، در آن صورت زیاده‌ی قیمت بر شفیع لازم نمی‌گردد.

پرسش اگر فردی، خانه‌ای را به صورت نسیّه خریداری نمود؛ سپس شفیع، ادعای شفعه کرد و شفعه نیز برای وی فیصله شد (و خانه را به خاطر وجود حق شفعه از خریدار تحویل گرفت؛) در این صورت آیا بر شفیع لازم است تا قیمت خانه را به صورت نقدی و فوری بپردازد؟

پاسخ در این موضوع، شفیع مختار است؛ اگر خواست می‌تواند خانه را به قیمت نقدی و فوری بگیرد، و اگر هم خواست می‌تواند تا زمان سپری شدن مهلتِ معیّن آن، صبر نماید و سپس خانه را تحویل بگیرد؛ و [در این مسئله] به هیچ عنوان شفیع بر پرداخت قیمت فوری و نقدی وادار نمی‌گردد.

پرسش اگر فردی، خانه‌ای را در مقابل چیزهای پیمانه‌ای [کیلی] یا وزنی خریداری نمود؛ و شفیع نیز می‌خواهد تا آن خانه را [به وسیله‌ی حق شفعه‌اش از فروشنده یا خریدار] بگیرد؛ در این صورت شفیع چه چیزی را برای فروشنده یا خریدار در مقابل قیمت خانه پرداخت نماید؟

پاسخ در این صورت شفیع، مثل همان چیزهای پیمانه‌ای یا وزنی، به خریدار یا فروشنده در مقابل قیمت خانه پرداخت نماید.

پرسش: اگر خانه‌ای در مقابل کالاهای تجاری فروخته شد و شفیع نیز می‌خواست که آن خانه را [به وسیله‌ی حق شفعه‌اش از خریدار یا فروشنده] بگیرد، در این صورت شفیع چه چیزی را برای فروشنده یا خریدار، در مقابل قیمت خانه پرداخت نماید؟

پاسخ: در این صورت شفیع، خانه را در مقابل قیمت کالاهای تجاری از خریدار یا فروشنده بگیرد.

پرسش: اگر فردی، خانه‌ای را در مقابل زمینی دیگر خریداری نمود، در این صورت شفیع چه چیزی را برای فروشنده یا خریدار، در مقابل قیمت خانه باید پرداخت نماید؟

پاسخ: در این صورت شفیع، هر یک از آن دو زمین را به قیمت دیگری بگیرد.

پرسش: اگر منزلی به فروش رسید و حال آن که فردی نیز در این منزل حق شفعه دارد؛ و به شفیع [صاحب حق شفعه] چنین خبر رسید که آن منزلی که در آن حق شفعه دارد، به هزار درهم فروخته شده است؛ و او نیز حق شفعه‌اش را واگذار نمود؛ سپس دانست که آن منزل به مقداری کمتر از آن قیمت (هزار درهم) فروخته شده است؛ یا آن منزل در مقابل گندم یا جو که قیمتش به هزار درهم یا بیشتر می‌رسد، به فروش رسیده است؛ آیا در این صورت برای وی حق شفعه‌ای وجود دارد؟

پاسخ: در این صورت به واگذار نمودن شفعه‌ی شفیع، توجّهی نمی‌شود و حق شفعه‌اش - طبق روال گذشته - پا بر جا و باقی است؛ زیرا در خبری که بدو رسیده، فریب و نیرنگ وجود دارد.

پرسش: اگر خانه‌ای به هزار درهم فروخته شد؛ و شفیع نیز حق شفعه‌ی خویش را واگذار نمود؛ سپس برای شفیع واضح و آشکار گشت که آن منزل به

مقداری دینار که قیمت آن به هزار درهم می‌رسد، فروخته شده است؛ آیا این نیز از زمره‌ی غرر و فریب به شمار می‌آید؟

پاسخ: چنین کاری غرر و فریب تلقی نمی‌گردد؛ و پس از واگذار نمودن حق شفعه، دیگر حقی برای شفیع باقی نمی‌ماند.

پرسش: اگر چنانچه به شفیع خبر رسید که فلانی، خانه یا زمینی را خریداری نموده است؛ از این رو شفعه را واگذار نمود؛ سپس دانست که خریدار آن خانه یا زمین، کسی دیگر غیر از آن شخص نامبرده می‌باشد؛ در این صورت حکم ساقط شدن حق شفعه برای شفیع چیست؟

پاسخ: با این کار، حق شفعه‌ی شفیع ساقط نمی‌گردد و حق شفعه‌اش طبق روال گذشته، پا بر جا و باقی است.

پرسش: اگر فردی، شخصی را وکیل کرد تا برای وی خانه‌ای را خریدار نماید؛ و او نیز برایش خانه‌ای را خریداری نمود؛ و شفیع نیز مدّعی گرفتن حق شفعه‌ی خویش شد؛ د راین صورت طرف دعوای شفیع، چه کسی می‌باشد؟ وکیل یا مؤکل؟

پاسخ: در این صورت طرف دعوای شفیع، وکیلی است که عهده‌دار منعقد نمودن قرارداد معامله بوده است؛ و اگر چنانچه وکیل، خانه را به مؤکل خویش تحویل داده بود، در آن صورت مؤکل، طرف دعوای شفیع خواهد بود.

پرسش: اگر فردی، میدان و ناحیه‌ای را خریداری نمود و در آن خانه‌ای را ساخت یا درختی را غَرس نمود؛ سپس این میدان و ناحیه به خاطر وجود حق شفعه، به شفیع واگذار شد، در این صورت تکلیف شفیع با این خانه‌ها و درختان چیست؟

پاسخ: در این صورت شفیع مختار است؛ اگر خواست می‌تواند خانه‌ها و درختان را در مقابل قیمت بگیرد؛ – ناگفته نماند که قیمت خانه‌ها و درختان به صورتی که ویران شده و قطع شده باشند، محاسبه می‌گردد – و اگر هم خواست می‌تواند خریدار را وادار سازد تا به قلع و قمع درختان و ویران کردن خانه‌ها بپردازد.

پرسش: اگر شفیع، منزلی را گرفت و در آن خانه‌ای را ساخت یا درختی را کاشت؛ سپس فردی دیگر در این منزل ادعای حق کرد؛ از این رو (منزل را به حق‌دار تحویل دادند و) معامله فسخ گردید؛ در این صورت تکلیف شفیع چیست؟

پاسخ: در این صورت شفیع قیمت منزل را [که به خریدار یا فروشنده پرداخت نموده، از آن‌ها] بگیرد؛ و قیمت خانه‌ای را که در آن منزل ساخته یا درختی را که در آن کاشته، از کسی نگیرد.

پرسش: اگر خانه‌ای ویران شد، یا ساختمان خانه‌ای به آتش کشیده شد، یا درختان باغی بدون دخالت کسی خشک گردید، و حال آن که این خانه و باغ برای شفیع (به خاطر حق شفعه‌اش) فیصله شده است، در این صورت شفیع، آن خانه و باغ را در مقابل چه چیزی بگیرد؟

پاسخ: در این صورت شفیع مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند آن را در مقابل تمامی قیمت آن بگیرد و اگر هم خواست می‌تواند آن را ترک کند.

پرسش: اگر خریدار، ساختمان خانه را ویران کرد و تنها حیاط آن باقی ماند؛ در این صورت شفیع آن را به چه قیمتی خریداری نماید؟

پاسخ: اگر شفیع خواست می‌تواند آن را به قیمت همان حصه‌اش خریداری نماید؛

و اگر هم خواست می‌تواند شفعه‌ی خویش را واگذار نماید؛ و نمی‌تواند قیمت بنای خراب شده را از خریدار بگیرد.

پرسش: اگر فردی زمینی را خریداری نمود که در آن زمین، نخل خرما وجود دارد، و بر آن نخل‌ها نیز خرما وجود داشت؛ سپس آن زمین برای شفیع [به خاطر حق شفعه‌اش] فیصله گردید، در این صورت آیا شفیع، زمین خالی از محصول را تحویل بگیرد یا آن را همراه با محصولش از خریدار بگیرد؟

پاسخ: در این صورت زمین را همراه با محصول آن تحویل بگیرد.[1]

پرسش: اگر فردی، زمینی را همراه با نخل و محصولش خریداری کرد؛ سپس میوه و محصول آن نخل را چید؛ و پس از آن، زمین برای شفیع [به خاطر حق شفعه‌اش] فیصله شد، در این صورت تکلیف شفیع چیست؟

پاسخ: در این صورت به شفیع گفته شود تا سهم میوه و محصول آن نخل را از قیمت آن زمین کم نماید، و مابقی آن را به قیمت باقی مانده‌ی آن بگیرد.

پرسش: اگر فردی خانه‌ای را خریداری نمود؛ و شفیع حق شفعه‌ی خویش را واگذار کرد؛ سپس خریدار به خاطر «**خیار رؤیت**» یا «**خیار شرط**» یا «**خیار عیب**» خانه را به فروشنده برگرداند؛ آیا د راین صورت حق شفعه‌ی شفیع دوباره باز می گردد؟

پاسخ: در این موضوع تفصیل وجود دارد؛ این طور که اگر خریدار خانه را به قضاوت و فیصله‌ی قاضی به فروشنده بازگرداند، در آن صورت شفیع حق شفعه ندارد و حق شفعه‌ی وی دوباره باز نمی گردد؛ ولی اگر خریدار خانه را بدون فیصله‌ی قاضی به فروشنده برگرداند، یا معامله را خود خریدار و

۱- مراد این است که محصول و ثمره، در قرارداد معامله ذکر گردیده باشد؛ زیرا که محصول زمین بدون ذکر کردن آن به هنگام معامله، در خرید و فروش داخل نمی گردد. (به نقل از «هدایه»)

فروشنده فسخ نمودند، در آن صورت شفیع حق شفعه دارد.

پرسش: اگر در یک زمین چند نفر با همدیگر شریک و سهیم بودند، و زمین را در میان یکدیگر تقسیم نمودند، آیا در این صورت برای همسایه‌ی آن‌ها، حق شفعه ثابت می گردد؟

پاسخ: در این صورت برای همسایه‌ی آن‌ها حق شفعه‌ای ثابت نمی گردد؛ زیرا تقسیم کردن زمین، به سان فروش آن نیست؛ بلکه تقسیم زمین برای متمایز ساختن و تفکیک حقوقِ هر یک از شرکاء می‌باشد.

پرسش: اگر منزلی به فروش رسید که چندین نفر در آن حق شفعه دارند، و هر کدام از آن‌ها خواستند تا شفعه‌ی خویش را تحویل بگیرد؛ در این صورت آن منزل در میان این صاحبان حق شفعه، چگونه تقسیم می گردد؟

پاسخ: در این صورت، منزل در میان آن‌ها به تعداد رؤوس آن‌ها تقسیم می گردد؛ و در اینجا اختلاف و تفاوت املاک اعتبار ندارد.

پرسش: برای تبیین و تشریح مسئله‌ی بالا، مثالی ذکر نمایید؟

پاسخ: خانه‌ای در میان سه نفر مشترک است؛ نصف این خانه از آنِ یکی از آن‌ها، و یک سوم آن از آنِ دیگری و یک ششم آن از آنِ فرد سومی می‌باشد. فردی که مالک نیمی از خانه است، سهم خویش را به فروش می‌رساند؛ در این صورت هر دو شریک دیگر در حق شفعه مساوی‌اند و حق صاحب $\frac{1}{6}$ کمتر از دیگری نیست.

پرسش: اگر فردی خانه‌ای را در مقابل پول خریداری نمود؛ سپس خریدار برای فروشنده در مقابل پول آن، لباس پرداخت نمود؛ در این صورت شفیع، خانه را در مقابل پرداخت چه چیزی خریداری نماید؟

پاسخ: در این صورت شفیع خانه را در مقابل قیمت بگیرد نه در مقابل لباس؛ زیرا معامله‌ی خانه بر لباس منعقد نگردیده است؛ و خریدار نیز لباس را به عقد و قرارداد دوّمی مالک گردیده است.

پرسش: آیا حق شفعه در برخی از صورت‌ها ساقط می گردد؟

پاسخ: هر گاه فردی، خانه‌ای را به فروش برساند؛ ولی مقدار یک ذراع در طولِ حدودِ حصّه‌ی شفیع را نفروشد، در این صورت با وجود این یک ذراع در طولِ حدودِ حصه‌ی شفیع، حق شفعه‌ی شفیع باطل می گردد؛ زیرا در این صورت هیچ اتصال و پیوندی میان مِلک فروشنده با ملک شفیع وجود ندارد؛ و این حیله‌ای است که مردم به خاطر ساقط کردن شفعه، آن را به کار می‌برند.

پرسش: آیا علاوه از حیله‌ی مذکور، حیله‌ای دیگر برای ساقط کردن شفعه نیز وجود دارد؟

پاسخ: صاحب نظران فقهی علاوه از حیله‌ی مذکور، حیله‌ای دیگر را نیز برای ساقط کردن شفعه ذکر نموده‌اند؛ و آن این که قسمتی از خانه را در مقابل پرداخت پولی خریداری نماید؛ سپس بقیه‌ی آن را خریداری کند؛ بنابراین حق شفعه‌ی همسایه در حصه‌ی اولِ خریداری شده، ثابت می گردد ولی در حصه‌ی دومِ خریداری شده، حق شفعه‌ای برای همسایه وجود ندارد.[1]

۱- نویسنده‌ی «**هدایه**» گوید: زیرا شفیع، همسایه‌ی خریدار و فروشنده به شمار می‌آید؛ به جز آن که خریدار در حصه‌ی دوم خانه، شریک فروشنده می‌باشد؛ لذا بر همسایه مقدم می‌باشد. پس اگر خواست تا حیله را به کار ببرد، در این صورت آن سهم را در مقابل پرداخت قیمت می‌فروشد و یک درهم آن را باقی می‌گذارد؛ و باقی‌مانده‌ی آن در مقابل باقی‌مانده‌ی دیگری قرار می گیرد.

نویسنده‌ی کتاب «**الجوهرة النيرة**» گوید: صورت مسئله چنین است: فردی خانه‌ای دارد که معادل هزار درهم است؛ و وی می‌خواهد خانه را به گونه‌ای بفروشد که شفیع نتواند آن‌را بگیرد؛ از این رو وی یک ←

پرسش: آیا به کار بردن حیله برای ساقط کردن حق شفعه، مکروه می‌باشد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابویوسف رحمه الله به کار بردن حیله برای ساقط کردن حق شفعه، مکروه نمی‌باشد؛ ولی امام محمد رحمه الله بر این باور است که به کار بردن حیله برای ساقط نمودن حق شفعه، مکروه می‌باشد.[1]

← دهم خانه را به نهصد درهم می‌فروشد؛ و پس از آن نه دهم آن را به یکصد درهم به فروش می‌رساند؛ در این صورت شفعه فقط در یک دهم خانه ثابت می گردد و برای شفیع در نه دهم آن هیچ گونه حق شفعه‌ای وجود ندارد؛ زیرا وقتی که خریدار نه دهم آن را خریداری نموده، در خانه به جهت یک دهم آن، شریک گردیده است.

۱- امام محمد گوید: شفعه به جهت دفع ضرر و زیان واجب گردیده است؛ و اگر به کارگیری حیله را مباح نمائیم، در آن صورت ضرر و زیان را دفع ننموده‌ایم؛ و ابویوسف بر این باور است که به کارگیری حیله، منعِ اثبات حق است که ضرر و زیان تلقی نمی گردد. (به نقل از «هدایه»)

کتاب «شرکت»

(«شراکت» یا «مشارکت»)

پرسش «**شرکت**» چیست؟

پاسخ «**شراکت**» یا «**مشارکت**» عبارت از درآمیختن دو مال در یکدیگر می‌باشد به نحوی که یکی از آن دو مال از دیگری تشخیص داده نشود؛ و این شراکت، یا با درآمیختن مال از دو طرف صورت می‌گیرد، و یا با یکجا نمودن مال بی‌آن که درآمیخته گردند، تحقق پیدا می‌کند؛ مثل این که دو نفر مالی را به ارث ببرند؛ یا مالی به دو نفر بخشیده شود؛ یا مال یکی از آن‌ها با مال دیگری بی‌آن که از همدیگر متمایز گردند و کسی در درآمیخته شدن آن‌ها دخالت و نقشی داشته باشد، با همدیگر درآمیخته و مخلوط گردند.

[به تعبیری دیگر، مشارکت دو یا چندین نفر را در رابطه با به کارگیری سرمایه‌های مشخّص هر یک از آن‌ها در کارهای تولیدی، تجاری، صنعتی، کشاورزی و... «**شرکت**» یا «**مشارکت**» می‌نامند.]

پرسش اقسام «**شرکت**» را بیان نمایید؟

پاسخ «**شرکت**» بر دو نوع است: «**شرکت املاک**» و «**شرکت عقود**».

پرسش «**شرکت املاک**» چیست؟

پاسخ صورت «**شرکت املاک**» چنین است که دو نفر، جنسی را به ارث ببرند؛ یا دو نفر جنسی را خریداری نمایند؛ از این رو هر دو نفر در جنسِ به ارث

برده شده و یا جنس خریداری شده، شریک و سهیم می‌باشند و هر دو مالک آن به شمار می‌آیند.

پرسش: حکم «**شرکت املاک**» چیست؟

پاسخ: حکم «**شرکت املاک**» این است که برای هر یک از آن دو شریک، درست نیست که بدون اجازه‌ی شریک خویش در سهم او دَخل و تصرّف نماید؛ و در شرکت املاک، هر یک از آن دو شریک، نسبت به سهم شریکش همانند شخص بیگانه می‌باشد.

پرسش: «**شرکت عقود**» چیست؟

پاسخ: «**شرکت عقود**» بر چهار نوع است؛ و هر کدام از این چهار نوع، دارای احکام و مسائلی جداگانه می‌باشد؛ و این چهار نوع عبارتند از:

۱. شرکت مفاوضه.
۲. شرکت عِنان.
۳. شرکت صنایع.
۴. شرکت وجوه.

پرسش: «**شرکت مفاوضه**» را تعریف کنید و به بیان احکام و مسائل آن بپردازید؟

پاسخ: «**شرکت مفاوضه**»:عبارت از آن است که دو نفر در مال، تصرف و وام یکدیگر به طور مساوی شریک شوند؛ و با وکالت و کفالت منعقد می‌گردد [و هر یک از آن دو شریک می‌تواند وکیل یا کفیل دیگری شود]؛ و هر آن چه را که یکی از آن دو نفر خریداری نماید – به جز مواد غذایی و پوشاک خانواده‌اش – در بین آن دو نفر مشترک می‌باشد.

[به تعبیری دیگر، «**شرکت مفاوضه**»: عبارت از آن است که به هر یک از شرکاء حق دَخل و تصرّف مالی و بدنی در همه‌ی انواع مشارکت‌ها داده

شود، و هر یک بتوانند به خرید و فروش و مضاربه، و دیگری را به وکیل نمودن، و رَهن و هزینه نمودن از مال مشترک برای سفر تجاری و... اقدام نماید. و سود و زیان حاصله، براساس توافق میان آن‌ها در مورد سهم هر یک تقسیم بشود.]

و هر قرض و دَینی که بر یکی از آنان لازم گردد و پیامد مواردی بود که در آن شراکت صحیح است، در آن صورت شریک دیگر ضامن او است.

و **شرکت مفاوضه** در میان دو شخص مسلمان، بالغ و عاقل درست می‌باشد؛ و چنین مشارکتی در میان آزاد و برده، و کودک و انسان بالغ، و کافر و مسلمان درست نیست.

پرسش: اگر چنانچه دو نفر با همدیگر قرارداد شرکت مفاوضه بستند؛ سپس یکی از آن دو، مالی را به ارث برد که در آن مال، شرکت درست می‌باشد؛ یا به یکی از آن‌ها مالی بخشیده شد و آن مال به دستش رسید، در این صورت آیا شرکت به حال خویش باقی می‌ماند؟

پاسخ: در این صورت شرکت مفاوضه باطل می‌گردد و به «**شرکت عِنان**» تبدیل می‌گردد.

پرسش: آیا برای صحّت شرکت مفاوضه - علاوه از آن چه بیان نمودید - چیز دیگری نیز شرط می‌باشد؟

پاسخ: آری؛ علاوه از آن چه بیان نمودیم، یک مورد دیگر نیز از جمله‌ی شرایط صحّت شرکت مفاوضه می‌باشد؛ و آن این که شرکت مفاوضه تنها با درهم، دینار و پول‌های رایج کشور منعقد می‌گردد؛ و با چیزهای دیگر درست نمی‌باشد، مگر آن که مردم با غیر درهم و دینار و پول رایج، در میان یکدیگر تعامل داشته باشند؛ مانند این که در میان یکدیگر به سنگ

طلا و پاره‌ای از زر یا سیمِ گداخته، تعامل داشته باشند که در این صورت شرکت مفاوضه با آن‌ها نیز درست می‌باشد.

پرسش: اگر دو نفر خواستند تا با همدیگر شریک شوند، ولی برای شراکت، درهم و دینار در اختیار ندارند، بلکه در نزد آن‌ها، کالاهای تجاری می‌باشد؛ در این صورت چگونه با همدیگر شریک شوند؟

پاسخ: در این صورت یکی از آن‌ها، نصف مال خویش را به نصف مال دیگری بفروشد؛ و پس از آن قرارداد شراکت را ببندند.

پرسش: «**شرکت عِنان**» چیست؟

پاسخ: «**شرکت عِنان**» عبارت از آن است که دو نفر در نوعِ خاصّی از موارد تجارت، یا در تمامیِ موارد تجارت با همدیگر شریک شوند. [به تعبیری دیگر؛ **شرکت عنان** آن است که: دو یا چندین نفر که دارای اهلیّت تصرف در اموال خود هستند، مقدار معینی از مال و سرمایه‌ی خود را روی هم بگذارند، یا دارای سهم‌های مشخصی باشند، و آن را با هم در کاری سودآور به کار گیرند و براساس مقدار سرمایه و سهم هر یک درآمد حاصله را میان خود تقسیم کنند؛ همچنین زیان و خسارت وارده نیز براساس سرمایه‌ی هر یک برعهده‌ی آن‌ها محاسبه بشود.

هر یک از افراد شریک براساس حق دَخل و تصرّف خود، یا براساس وکالت از طرف دیگران می‌تواند به معامله و خرید و فروش بپردازد، و طلبکاری را وصول و جنس خریداری شده‌ی معیوب را به صاحب آن بازگرداند؛ و در کل در راستای خیر و مصلحت شرکت می‌تواند هر گونه اقداماتی را انجام دهد.

و **شرکت عنان** برای صحّت و درستی‌اش، دارای شرایطی است که عبارتند از:

۱. افراد شرکت کننده، همه مسلمان باشند؛ زیرا افراد غیرمسلمان ممکن است معاملاتی ربوی و حرام را انجام دهند و اموال نامشروعی را با کار و سرمایه آن‌ها قاطی نمایند.
۲. لازم است میزان سرمایه و درصد سهم هر یک از شرکاء مشخّص باشد؛ زیرا سود و زیان براساس درصد سرمایه‌ی آن‌ها محاسبه می‌شود، و نامعلوم بودن کل سرمایه یا سهم هر یک از آن‌ها زمینه‌ی ضایع شدن حق آن‌ها را فراهم می‌نماید.
۳. باید سود براساس درصد سهم تقسیم شود؛ بدین معنی که جایز نیست گفته شود: هر مقدار سودی که از فروش برنج به دست آوردیم برای فلانی، و هر مقدار سودی که از گندم کسب کردیم، متعلق به دیگری باشد؛ زیرا ممکن است سود یکی از آن معاملات بسیار زیاد و سود دیگری کم باشد.
۴. سرمایه‌ای را که بر روی هم می‌گذارند، بایستی پول نقد باشد و چنانچه یکی از آن‌ها کالایی را می‌خواهد به عنوان سهم جزو سرمایه‌ی مشارکت قرار دهد، لازم است ارزش نقدی آن را معیّن کنند.
۵. کار و فعالیت هر یک لازم است به نسبت مقدار سهم آن‌ها باشد، برای مثال: چنانچه سهم یک نفر از آن‌ها یک چهارم است در چهار روز، یک روز را به کار برای اداره و معامله‌ی شرکت اختصاص می‌دهد؛ اما چنانچه از میان خود یا افراد دیگری برای اداره‌ی امور آن استخدام کنند، حقوق و مخارج او را از اصل سرمایه به نسبت سهم هر یک از شرکاء محاسبه می‌نمایند.
۶. هر یک از شرکاء که فوت نماید، یا دیوانه بشود، مشارکت او قطع شده و حق او در سود و سرمایه محفوظ می‌ماند، و ورثه‌ی فوت شده یا خویشاوندان فرد دیوانه می‌توانند مشارکت او را منحل یا با عقد و پیمان جدیدی با دیگر شرکاء آن را ادامه بدهند.]

پرسش: حکم «**شرکت عِنان**» چیست؟

پاسخ: چنین شرکتی درست می‌باشد؛ و با وکالت منعقد می‌گردد نـه بـا کفالـت؛ [یعنی هر یک از آن دو شریک، می‌تواند وکیل دیگری شود ولی نمی‌تواند کفیل او قرار بگیرد]؛ توضیح این که: اگر هر یکی از آن دو شریک چیزی را برای شراکت خریداری نمود، در آن صورت قیمت آن جنسِ خریـداری شده، تنها از همان شریکِ خریدار مطالبه می‌شود نه از شـریک دیگـر؛ و در آن صورت شریکِ خریدار می‌تواند بـرای گـرفتن سـهم خـویش از آن جنس خریداری شده به شریکش مراجعه نماید و پـول آن حـصه را از وی بگیرد و وصول نماید.

پرسش: آیا در شرکت عِنان، تفاضل و زیـادت در سـرمایه درسـت اسـت یـا بایـد سرمایه‌ی هر دو شریک، برابر و یکسان باشد؟

پاسخ: همچنان که در شرکت عِنان، تساوی سرمایه درست بود، تفاضل و زیـادت در آن نیز صحیح می‌باشد؛ و زیـادتی در سـودِ شـرکت، بـا وجـود تـساوی سرمایه نیز درست می‌باشد.

پرسش: آیا برای هر یک از دو شریک درست اسـت تـا بـا یـک قـسمت از مـال خویش قرارداد شراکت عِنان ببندند؟

پاسخ: آری؛ چنین کاری درست می‌باشد.

پرسش: صحّت شرکت عِنان، با چه چیزی تحقق پیدا می‌کند؟

پاسخ: «**شرکت عِنـان**» به سان «**شـرکت مفاوضـه**» اسـت؛ و همچنـان کـه پیـشتر گفتیم، شرکت عِنان نیز با درهم، دینار و آن چه که مـردم بـا آن در میـان یکدیگر تعامل دارند، همانند: سنگ طلا و پاره‌هـای زر و سـیم گداختـه،

صحّت پیدا می کند. [از این رو دو نفری که سرمایه‌ای را که در شرکت عنان بر روی هم می گذارند، بایستی پول نقد باشد؛ و چنانچه یکی از آن‌ها کالایی را می‌خواهد به عنوان سهم جزو سرمایه‌ی مشارکت قرار دهد، لازم است ارزش نقدی آن را معیّن کنند، و لازم است که مردم نیز با آن تعامل داشته باشند.]

پرسش: اگر در شرکت عنان، سرمایه‌ی یکی از دو شریک، دینار و سرمایه‌ی دیگری درهم بود؛ آیا در این صورت شرکت عنان درست می‌باشد؟

پاسخ: در این صورت شرکت عنان درست می‌باشد.

پرسش: دیدگاهتان در مورد این مسئله چیست: دو نفر با همدیگر شریک شدند، و پیش از آن که چیزی را خریداری نمایند، سرمایه‌ی هر دو نفر یا سرمایه‌ی یکی از آن دو ضایع و تلف شد؟

پاسخ: در این صورت شراکت باطل می گردد.

پرسش: اگر چنانچه یکی از دو شریک، با سرمایه‌ی خویش چیزی را خریداری نمود؛ و سرمایه‌ی شریک دیگر پیش از آن که با آن چیزی را خریداری نماید، ضایع و تلف گردید، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت جنس خریداری شده با همان شرایطی که با یکدیگر به توافق رسیده‌اند، از آنِ هر دو نفر می‌باشد؛ و شریکِ خریدار می‌تواند برای گرفتن سهم خویش از آن جنسِ خریداری شده به شریکش مراجعه نماید و پول آن حصه را از او بگیرد.

پرسش: اگر چنانچه دو نفر خواستند تا با یکدیگر قرارداد شرکت عِنان ببندند و نمی‌خواهند سرمایه‌ی خویش را با یکدیگر مخلوط و آمیخته بکنند، آیا چنین شرکتی درست می‌باشد؟

پاسخ آری؛ چنین شرکتی درست می‌باشد؛ و در شرکت عنان در آمیختن و قاطی نمودن سرمایه‌ی شرکاء، شرط نیست.

پرسش اگر چنانچه دو نفر در میان یکدیگر قرارداد شرکت عِنان ببندند، و یکی از آن دو برای خودش درهم‌های معیّنی (از منافع شرکت) را شرط کند، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ در این صورت شرکت عِنان درست نمی‌باشد؛ زیرا امکان دارد که سود شراکت، تنها به همان مقداری حاصل گردد که وی برای خودش شرط نموده است؛ (از این رو شریک دیگر، متضرر گردد.)

پرسش اگر چنانچه دو نفر در شرکت مفاوضه و شرکت عِنان با یکدیگر شریک و سهیم باشند؛ در این صورت حق دَخل و تصرّف در چه نوع مشارکتی را دارا می‌باشند؟

پاسخ هر یک از شرکای شرکت مفاوضه و شرکت عنان می‌توانند به خرید و فروش و به مضاربه دادن مال بپردازند؛ کسی را وکیل بگردانند تا در مال، دَخل و تصرّف نماید؛ گرو بدهند؛به گرو بگیرند؛ کسی را اجیر نمایند؛ به نقد و نسیّه بفروشند؛ [و در کلّ، در راستای خیر و مصلحت شرکت، می‌توانند هر گونه اقداماتی را انجام دهند؛] و دست هر یک از شرکاء، دست «**امانت**» می‌باشد.

پرسش صورت «**شرکت صنایع**» را بیان کنید؟

پاسخ صورت «**شرکت صنایع**» این است که – به عنوان مثال: – دو خیاط یا دو رنگرز با همدیگر شریک شوند تا به کاری بپردازند و درآمد حاصله را بین همدیگر تقسیم نمایند.

[و به شرکت صنایع، «**شرکت اَبدان**» نیز می گویند؛ و **شرکت اَبدان**، آن

است کـه دو یـا چنـدین نفـر در کـاریماننـد: خیـاطی، آسـفالت‌کـاری، ساختمان‌سازی و... به کار بپردازند، و درآمد حاصله را میان خود براساس هر نفر یک سهم یا میزان مهارت و تخصّص یا هر گونـه کـه در مـورد آن توافق می‌نمایند، تقسیم کنند.

دلیل جایز بودن شرکت ابـدان، روایتـی اسـت کـه ابـوداود آن را نقـل می‌نماید که: «عبدالله رضی الله عنه و سعد رضی الله عنه و عمّار رضی الله عنه روز بدر پس از شکـست مشرکین، قرار گذاشتند هر چه را غنیمت گرفتند میان خود تقسیم کننـد، پس از مدتی عمار رضی الله عنه و عبدالله رضی الله عنه دست خالی بازگشتند، اما سعد رضی الله عنه دو نفر اسیر مشرکین را همراه با خود آورد و بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هـر سه نفر را در مورد آن‌ها شریک گردانید. لازم به تذکر است این موضـوع پیش از مشروعیّت و تقسیم غنیمت روی داده بود».]

پرسش: در «**شرکت صنایع**»، چه چیزی بر هر یک از شرکاء لازم می‌گردد؟

پاسخ: هر کاری را که یکی از شرکاء در «**شرکت صنایع**» قبول بکند، انجامش بـر خود وی و شریکش لازم می‌گردد.

پرسش: اگر چنانچه کار را یکی از آن دو شریک انجام داد و دیگری در انجـام آن کار نقشی را ایفاء نکرد، در این صورت آیا مـستحق اجـرت و مـزد همـان فردی است که کار را انجام داده است؟

پاسخ: در این صورت مستحق اجرت، تنهـا همـان فـردی کـه کـار را انجـام داده نیست؛ بلکه درآمد حاصله در میان هر دو نفر تقسیم می‌گردد.

پرسش: «**شرکت وجوه**» چیست؟

پاسخ: «**شرکت وجوه**» عبارت از آن است که، دو [یـا چنـدین] نفـر، سـرمایه‌ای نداشته باشند و تنها با استفاده از موقعیّت و اعتبار خویش، کالا و جنـسی را

خریداری و سپس به فروش برسانند. [و در سود آن شریک باشند.]

و چنین مشارکتی درست است و هر یک از آن دو شریک در آن چه خریداری می‌کند، وکیل دیگری می‌باشد.

پرسش: آیا در **شرکت وجوه**، تفاضل و زیادت در سود و درآمد حاصله برای یکی از شرکاء درست می‌باشد؟

پاسخ: در **شرکت وجوه**، تفاضل و زیادت در سود و درآمد حاصله برای یکی از شرکاء صحیح نمی‌باشد؛ ولی اگر چنانچه شرط گذاشتند که منافع اجناسِ خریداری شده در بین آن‌ها نصف باشد، در این صورت سود و درآمد حاصله در میان آن‌ها نصف می‌باشد؛ و اگر چنانچه شرط گذاشتند که منافعِ اجناس خریداری شده در میان آن‌ها سه یک باشد، در این صورت سودِ و درآمد حاصله در بین آن‌ها، سه یک می‌باشد.

پرسش: مشارکت در آوردن هیزم، یا علف آوردن، یا شکار کردن چه حکمی دارد؟

پاسخ: مشارکت در این امور درست نمی‌باشد؛ پس هر کدام از شرکاء که نخجیری را شکار نمود، یا هیزمی را آورد و یا علف و گیاهی را جمع نمود، سود و درآمد حاصله از آن، مال خودش است و شرکائش در آن سهمی ندارند.

پرسش: اگر قاطر از آنِ فردی بود و مشکیزه‌ی آب از آنِ دیگری؛ و هر دو به توافق رسیدند تا با یکدیگر شریک شوند و با آن قاطر و مشکیزه، آب بیاورند و آن را برای مردم به فروش برسانند و در سود آن شریک باشند؛ آیا چنین شراکتی درست است؟

پاسخ: چنین شرکتی درست نمی‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه یکی از آن دو نفر، آب را به وسیله‌ی قاطر و مشکیزه فراهم کرد [و آن را به مردم فروخت]، در این صورت تکلیف سود و درآمد حاصله از آن چگونه است؟

پاسخ: در این صورت کلّ سود و درآمد حاصله، از آنِ کسی است که آب را آورده است؛ و اگر این فردی که آب را آورده، صاحب قاطر بود، در این صورت مزد مثل مشکیزه را به صاحب مشکیزه بپردازد؛ و اگر این فردی که آب را آورده، صاحب مشکیزه بود، در آن صورت مزد مثل قاطر را به صاحب قاطر بپردازد.[1]

پرسش: اگر چنانچه دو نفر در شراکتی فاسد با همدیگر قرارداد شراکت بستند و از نتیجه‌ی این شراکتِ فاسد، سود و فایده‌ای را نیز به دست آوردند؛ در این صورت سود و درآمد حاصله در بین آن‌ها چگونه تقسیم می‌شود؟

پاسخ: در این صورت سود و درآمد حاصله، براساس میزان سرمایه‌ی آن‌ها محاسبه و تقسیم می‌گردد؛ و اگر برای یکی از شرکاء، در سود و درآمد حاصله، تفاضل و زیادتی را شرط گذاشته بودند، باطل می‌گردد.

پرسش: آیا یکی از دو شریک می‌تواند زکات شریک دیگر را پرداخت نماید؟

پاسخ: هیچ یک از دو شریک، نمی‌تواند بدون اجازه‌ی شریکش، زکات مال او را بپردازد.

۱- فساد شرکت در مسئله‌ی بالا، بدان خاطر است که شرکت آن‌ها بر اِحراز و به دست آوردن شیء مباح - که همان آب است - منعقد گردیده است؛ اما وجوب مزد بدان جهت است که هر گاه شیء مباح در تملّک کسب‌کننده - که همان آورنده‌ی آب است - قرار بگیرد، در آن صورت گویا که منافع ملک غیر - قاطر یا مشکیزه - را به عقد فاسد فراچنگ آورده است؛ از این رو بر وی لازم است تا اجرت و مزد آن را بپردازد. (به نقل از هدایه)

پرسش اگر هر یک از شرکاء، به دیگری اجازه داد تا زکاتش را پرداخت نماید؛ از این رو هر یک از دو شریک، زکات خود و دیگری را پرداخت نمود؛ در این صورت آیا تاوان و غرامت، واجب می‌گردد؟

پاسخ از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، شریک دوّمی نسبت بدان چه پرداخت نموده، ضامن می‌گردد؛ خواه از پرداخت زکات توسط شریک اول، اطلاع و آگاهی داشته یا نداشته باشد.

و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که اگر شریک دوّمی از پرداخت زکات توسط شریک اول، اطلاع و آگاهی نداشته باشد، در آن صورت نسبت بدان چه پرداخت نموده، ضامن نمی‌گردد.[1]

پرسش آیا قرارداد شراکت پس از منعقد شدن آن، بدون فسخ قرارداد، باطل می‌گردد؟

پاسخ قرارداد شراکت زمانی باطل می‌گردد که یکی از دو شریک وفات نماید؛ یا یکی از آن دو، (العیاذ بالله تعالی) مرتد گردد و به **دارحرب** (سرزمین دشمن) بپیوندد.

۱- این مسئله زمانی رو نما می‌گردد که هر یک از دو شریک، به صورت پی در پی و پشت سر هم، زکات خود و دیگری را پرداخت نماید؛ ولی اگر هر یک از دو شریک، به صورت همزمان و یکجا زکات خود و دیگری را پرداخت، در آن صورت هر یک از آن‌ها، حصه‌ی شریک خویش را ضامن می‌گردد. (به نقل از هدایه)

كتاب «مضاربه»

پرسش: معنای لغوی و شرعی «**مضاربه**» چیست؟

پاسخ: **مضاربه** از «**ضرب**» به معنای «**گردش در زمین**» گرفته شده است. (یعنی مسافرت در زمین به قصد تجارت خداوند متعال می‌فرماید: «... وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ ... » [مزمل/۲۰]؛ «و گروهی دیگر برای جستجوی روزی و بدست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می‌کنند».

مضاربه، «**قراض**» هم نامیده می‌شود؛ «**قراض**» از «**قرض**» گرفته شده و به معنای قطع و بریدن است؛ چون مالک قسمتی از مالش را جدا کرده تا با آن معامله کند، و قسمتی از سود و مالش را نیز جدا کرده و به صاحب کار می‌دهد.)

و «**مضاربه**» در اصطلاح شرعی، عبارت از قراردادی است که بر شراکت در سود و درآمد حاصله منعقد می‌گردد؛ این طور که سرمایه از یک شریک و کار از شریک دیگر باشد. [به تعبیری دیگر، مضاربه آن است که کسی سرمایه‌ی مشخّصی را برای تجارت یا هر کار سودآور مشروعی، تحویل دیگری بدهد، و سود حاصله براساس توافق طرفین تقسیم شود. و مقصود از مضاربه در اینجا این است که طرفین توافق کنند بر این که یکی از آن‌ها، مال نقدی را به دیگری بدهد تا با آن تجارت کند و در درصد سود و زیانِ توافق شده، با هم شریک و سهیم باشند.]

و مضاربه تنها با اموالی درست است که در باب گذشته [باب

«شـرکت»] بـه توضـیح و تبیـین آن پـرداختیم؛ [از ایـن رو در مـضاربه، سرمایه‌ای را که بر روی هم می‌گذارند؛ بایستی پول نقـد باشـد و چنانچـه می‌خواهند کالایی را به عنوان سرمایه قرار بدهند، لازم اسـت کـه ارزش نقدی آن را معیّن کنند و لازم است که مـردم نیـز در بـین یکـدیگر بـا آن تعامل داشته باشند.]

پرسش: آیا برای صحّت قرارداد مضاربه، شرایطی نیز وجود دارد؟

پاسخ: برای صحّت مضاربه، مراعات دو شرط لازم می‌باشد:

۱. سرمایه در اختیار کسی که با پول مضاربه کار می‌کند (مُضارِب یا عامـل) قرار بگیرد؛ به طوری کـه صـاحب سـرمایه، در آن هـیچ گونـه تـسلّط و تصرّفی نداشته باشد.

۲. سود و درآمد حاصله در بین صاحب سرمایه و کسی که بـا پـول مـضاربه کار می‌کند، مشترک باشد؛ به طوری که هیچ یک از آن‌ها، مستحق سـود و درآمد معیّنی نگردد.

پرسش: هر گاه مضاربه از حیث قرارداد و اساس نامه درست شـد، در آن صـورت برای عامل (کسی که با پول مضاربه کار مـی‌کنـد)، انجـام چـه کارهـایی درست است؟

پاسخ: هر گاه مضاربه به صورت مطلق باشد و مقیّـد بـه زمـان، مکـان و کـالای مشخصی نباشد، در آن صورت برای عامل درسـت اسـت کـه هـر چـه را خواست خریداری نماید یا بـه فـروش برسـاند؛ و هـر جـا کـه خواسـت می‌تواند مسافرت نماید؛ و در هر کالایی که خواست می‌تواند بـه تجـارت بپردازد و هر که را خواست می‌تواند به عنوان وکیل بگیرد.

ولی اگر صاحب مال، دَخل و تصرّف عامل را در یک شهر معیّن، یـا در یک کالای معیّن، مشخّص و معلوم نمود، در آن صورت برای عامل تجـاوز

و مخالفت با دستور صاحب مال درست نیست؛ [و در صورت تعدّی و خیانت و مخالفتِ با موافقت‌نامه، خسارت از عامل گرفته می‌شود.]

پرسش: اگر چنانچه صاحب مال برای مضاربه، مدت معینی را مشخّص نمود، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنین کاری درست است؛ و برای مضارب (کسی که با پول مضاربه کار می‌کند) لازم است که از آن مدت معیّن، تجاوز نکند؛ و با سپری شدن همان مدّت معیّن، قرارداد مضاربه نیز باطل می‌گردد.

پرسش: آیا برای عامل (کسی که با پول مضاربه کار می‌کند)، درست است که سرمایه را به کسی دیگر به مضاربه بدهد؟

پاسخ: چنین کاری برای عامل درست نیست مگر آن که صاحب مال برایش اجازه‌ی این کار را بدهد؛ یا صاحب مال به عامل چنین بگوید: **مطابق با رأی و دیدگاه خویش، رفتار کن.**

پرسش: اگر چنانچه عامل، مال را بدون اجازه‌ی صاحب مال، به کسی دیگر به مضاربه داد، در این صورت آیا عاملِ اول، ضامن مال برای صاحب مال می‌گردد؟

پاسخ: با انجام چنین کاری، عامل ضامنِ مال برای صاحب مال می‌گردد؛ ولی این ضمانت براساسِ نفسِ خود قرارداد و بر مبنای دَخل و تصرّف عاملِ دوّم نمی‌باشد، بلکه عامل اول در صورتی مال را برای صاحب مال ضامن می‌گردد که عامل دوم فایده و سود نماید؛ و چون عاملِ دوم فایده و سود نماید، در آن صورت عاملِ اول مال را برای صاحب مال، ضامن می‌گردد.[1]

۱- اگر چنانچه عاملِ اول، ضامن مال برای صاحب مال گردید، در آن صورت مضاربه در بین عامل اول و دوم صحیح می‌باشد و سود و درآمد حاصله بر مبنای شرطی که گذاشته‌اند، در بینشان تقسیم می‌گردد. (به نقل از هدایه)

پرسش: اگر صاحب مال، مال خویش را به عامل بدان شرط سپرد که سود و درآمد حاصله در بین‌شان نصف باشد؛ و با وجود این بدو اجازه داد که مال را به کسی دیگر هم به مضاربه بدهد، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنین کاری جایز است.

پرسش: در صورت بالا، سود و درآمد حاصله در بین صاحب مال، عامل اول و عامل دوم چگونه تقسیم می گردد؟

پاسخ: در مورد تقسیم سود و درآمد حاصله در بین صاحب مال و عامل اول و دوم تفصیل وجود دارد؛ این طور که اگر چنانچه صاحب مال، نصف سود و درآمد حاصله را برای خود شرط گذاشت و گفت: «**آن چه خداوند بهره و سود ما گرداند، در میان ما نصف است**»؛ و عامل اول نیز مال را برای عامل دوم بدان شرط داد که سود و درآمد حاصله در بین آن دو نفر، سه بخش باشد؛ یعنی دو سوم برای او و یک سوم دیگر برای شریک او؛ در این صورت از سود و درآمدی که به دست می‌آید، نصف آن به صاحب مال، و یک سوم آن به عامل دوم و یک ششم آن به عامل اول می‌رسد.

و اگر چنانچه صاحب مال چنین گفت: «**آن چه خداوند بهره و سود تو گرداند، در میان ما نصف است**»؛ و عامل اول نیز به عامل دوم گفت: «**هر آن چه به دست آوردی، دو سوم آن مال من و یک سوم آن مال تو**»؛ در این صورت از سود و درآمدی که به دست می‌آید، یک سوم آن به عامل دوّم، و دو سوم آن به صاحب مال و عامل اول می‌رسد.

پرسش: اگر صاحب مال، نصف سود و درآمد حاصله را برای خود شرط گذاشت و گفت: «**آن چه خداوند متعال روزی دهد، نصفش از آنِ من است**»؛ و عامل اول نیز مال مضاربه را برای کسی دیگر بدان شرط به مضاربه داد که نصف سود و درآمد حاصله برای او باشد؛ در این صورت سود و درآمد حاصله چگونه تقسیم می گردد؟

پاسخ: در این صورت، سود و درآمد حاصله در بین صاحب مال و عامل دوم، نصف می‌گردد؛ و به عامل اوّلی چیزی از آن سود و درآمد حاصله، تعلّق نمی‌گیرد.

پرسش: اگر صاحب مال، نصف سود و درآمد حاصله را برای خود شرط گذاشت، و عامل دوم نیز دو سوّم فایده و سود را برای خودش قرار داد، و عامل اول نیز بدان راضی و خرسند گردید، در آن صورت چه چیزی به صاحب مال و عامل دوم می‌رسد؟

پاسخ: در این صورت صاحب مال، نصف سود و درآمد حاصله را و عامل دوم نیز نصف دیگر آن را بگیرد؛ و عامل اول یک ششم فایده را از مالِ خودش برای عاملِ دوم ضامن می‌گردد تا بدین طریق دو سوم فایده و سود را برای عامل دوّم کامل نماید.

پرسش: اگر فردی، دارای مال بود؛ و مالش را برای شخصی دیگر به مضاربه داد؛ و عامل نیز پدر یا فرزند صاحبِ مال را در بازار مشاهده کرد که [برده‌اند و] به فروش گذاشته شده‌اند؛ آیا در آن صورت برای عامل درست است که آن‌ها را خریداری نماید؟

پاسخ: عامل نمی‌تواند پدر یا فرزند صاحب مال را خریداری نماید؛ و نیز نمی‌تواند به خریداری کسانی بپردازد که بر صاحب مال آزاد می‌گردد. (همچون خویشاوندانِ مَحرم صاحب مال؛ زیرا که هر کس مالک خویشاوندِ محرمی گردد؛ آن خویشاوندِ برده، خود به خود آزاد می‌گردد.)

پرسش: اگر چنانچه عامل به خرید پدر یا فرزند صاحب مال دست یازید، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت عامل، آن‌ها را برای خودش خریداری نموده و خرید آن‌ها به حساب مالِ مضاربه گذاشته نمی‌شود.

پرسش: آیا برای عامل درست است که به خریداری کسانی بپردازد که بر وی آزاد می گردند؟

پاسخ: اگر در مال، سود و فایده‌ای وجود داشت، در این صورت نمی‌تواند به خرید کسانی بپردازد که بر وی آزاد می گردند؛ و اگر این کار را نمود، در آن صورت ضامن مال مضاربه می گردد؛ و اگر چنانچه در مال، سود و فایده‌ای وجود نداشت، در آن صورت برای عامل درست است تا به خریداری آن‌ها بپردازد.

پرسش: اگر چنانچه بهاء و قیمت کسانی را که خریدرای نموده بود، بالا رفت و در آن‌ها فایده و سودی رو نما گردید، در این صورت آیا می‌تواند حصّه‌ی خویش را آزاد نماید و برای صاحب مال، تاوان و غرامت بپردازد؟

پاسخ: در این صورت عامل می‌تواند حصه‌ی خویش را آزاد نماید؛ و برای صاحب مال چیزی را ضامن نمی گردد؛ ولی بر برده‌ی آزاد شده، لازم است که پس از آزادی، برای صاحب مال قیمت خود را که حصه‌ی صاحب مال است، بدو بپردازد.

پرسش: آیا برای عامل درست است تا به صورت نسیّه به داد و ستد بپردازد؟

پاسخ: برای عامل جایز است تا به صورت نقد و نسیّه به خرید و فروش و داد و ستد بپردازد؛ زیرا این کار از ضرورت‌های تجارت به شمار می‌آید.

پرسش: اگر عامل از مال مضاربه، برده یا کنیزی را خریداری نمود؛ آیا برایش درست است که با برده یا کنیز ازدواج نماید؟

پاسخ: چنین کاری برایش درست نیست.

پرسش: اگر چنانچه صاحب مال، عامل را از کار برکنار کرد، در این صورت حکم دَخل و تصرّف وی در مال مضاربه چگونه است؟

پاسخ چنانچه صاحب مال، عامل را از کار برکنار نماید، و او از عزل و برکناری خویش، اطلاع و آگاهی نداشته باشد و به خرید و فروش نیز دست یازید، در آن صورت دَخل و تصرّف وی جایز است؛ ولی اگر از عزل خویش آگاهی یافت و مقداری از سرمایه به صورت کالا در نزد عامل باقی مانده است، در آن صورت عامل می‌تواند آن‌ها را به فروش برساند، و عزل وی مانع فروش کالاها نمی‌گردد؛ و پس از آن برایش درست نیست که از پول آن کالاها، چیزی را خریداری نماید.

و اگر چنانچه صاحب مال، او را عزل کرد و سرمایه‌ی مضاربه نیز به صورت پول نقد (درهم و دینار) است، در این صورت عامل، دیگر حق ندارد که در آن‌ها دَخل و تصرّف نماید.

پرسش اگر چنانچه صاحب مال و عامل، مضاربه را فسخ نمودند و مقداری از سرمایه به صورت طلب نزد دیگران باقی مانده بود، در این صورت چه کسی این طلب‌ها و وام‌ها را وصول نماید؟

پاسخ اگر در مال، فایده و سودی وجود داشت، در این صورت قاضی، عامل را به وصول قرض‌ها وادار نماید؛ و اگر در مال سود و فایده‌ای وجود نداشت، در آن صورت وصول کردن قرض‌ها بر عامل لازم نیست؛ و به عامل گفته شود که برای وصول قرض‌های صاحب مال، وکیل بگیرد.

پرسش اگر چنانچه چیزی از اصل سرمایه یا از سود حاصله تلف گردید، حکم چیست؟

پاسخ چیزی که از مال مضاربه تلف گردد، آن مال با فایده و سود جبران می‌گردد نه با اصل سرمایه. (یعنی همه‌ی زیان‌های حاصله و کسری سرمایه از سود به دست آمده، جبران می‌شود و تنها پس از جبران خسارت و تکمیل شدن اصل سرمایه است که چیزی به عامل تعلق می‌گیرد)؛ و اگر مال تلف شده بیشتر از سود و فایده بود، در آن صورت عامل ضامن نمی‌باشد.

پرسش: اگر صاحب مال و عامل، فایده و سود به دست آمده را در بین یکدیگر در مدت زمان عقد مضاربه تقسیم نمودند؛ (یعنی تا زمانی که مضاربه باقی است، سود به دست آمده را در بین یکدیگر تقسیم کردند) و پس از آن، تمامی مال یا قسمتی از آن هلاک و نابود گردید، در آن صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت صاحب مال و عامل، سود حاصله را به اصل سرمایه برگردانند تا اصل سرمایه تکمیل گردد؛ و اگر چیزی باقی ماند، در آن صورت بین صاحب مال و عامل تقسیم می‌گردد؛ و اگر با سود و درآمد به دست آمده، اصل سرمایه تکمیل نشد، در آن صورت عامل ضامن نمی‌گردد. (به هر حال، چنانچه توافق صاحب مال و عامل بر تقسیم سود در مدت زمان عقد مضاربه باشد، در آن صورت همه‌ی زیان‌های حاصله و کسری سرمایه از سود به دست آمده، جبران می‌شود، و تنها پس از جبران خسارت و تکمیل شدن اصل سرمایه است که چیزی به عامل تعلّق می‌گیرد.)

پرسش: اگر چنانچه صاحب مال و عامل، فایده و سود به دست آمده را در بین یکدیگر تقسیم نمودند؛ سپس مضاربه را فسخ کردند؛ و پس از آن دوباره قرارداد مضاربه را در بین یکدیگر بستند، و بعد از آن، تمامی مال یا قسمتی از آن ضایع و تلف شد؛ در این صورت آیا فایده و سود به دست آمده‌ی مضاربه‌ی اول (برای تکمیل اصل سرمایه) بازگردانیده می‌شود؟

پاسخ: در این صورت فایده و سود حاصله‌ی مضاربه‌ی اول، بازگردانیده نمی‌شود؛ زیرا فایده و سود حاصله‌ی مضاربه‌ی اول، هیچ ارتباطی با مضاربه‌ی دوم ندارد.

پرسش: قرارداد مضاربه در چه صورتی باطل می‌گردد؟

پاسخ قرارداد مضاربه در سه صورت باطل می گردد:

۱. هر گاه صاحب مال یا عامل وفات نماید.

۲. هر گاه صاحب مال، مرتد گردد و به دار حرب (سرزمین دشمن) بپیوندد.

۳. هر گاه صاحب مال برای قرارداد مضاربه مدتی را تعیین کند و آن مدت سپری گردد. (همچنان که پیشتر شرح آن گذشت.)

کتاب «وکالت»

پرسش «**وکالت**» چیست؟

پاسخ «**وکالت**» (به فتح و او که گاهی هم به کسر آن خوانده می‌شود، بـه معنـی واگذاری و حفظ کردن است؛ وقتی می گویی: «**وکلت فلاناً**»، یعنـی طلـب محافظت کردم؛ و «**وکلـت الامـر الیـه؛ کـا ر را بـه او واگـذار کـردم**»؛ و **وکالت**) در شرع مقدّس اسلام، عبارت اسـت از ایـن کـه شخـصی، کـسی دیگـر را نائـب و جانـشین خـویش در دَخـل و تـصرّف کـاری معلـوم و مشخّص قرار دهد.

و هر آن عقد و قراردادهایی که انجام آن‌ها برای خـود شـخص درسـت است؛ وکیل نمودن کسی دیگر نیز در انجام آن‌ها جایز می‌باشد. (از این رو برای انجام همه‌ی عقود و معاملات شخصی، مانند: خرید و فروش، نکـاح، برگردانیدن همسر، و فسخ گردانیدن عقـود،ماننـد: طـلاق و خُلـع، وکیـل نمودن دیگری جایز است. و در ارتباط با حقوق و مسئولیّت‌های دینی کـه وکیل گرفتن در آن‌ها مانند تقسیم زکات و ادای فریضه‌ی حج بـرای کـسی که توانایی آن را ندارد، نیز جایز است. و برای اثبات و اجرای حـدود نیـز وکیل گرفتن صحیح است؛ زیرا رسـول خـدا ﷺ خطـاب بـه انـیس رضی الله عنه فرمود: «همراه این آقا نزد خانمش برو؛ و اگر به جرم زنای خـود اعتـراف نمود، حدّ شرعی را بر او جاری کن.»

و در عبادت‌هایی که هدف از آن‌ها صـرفاً کـسب تقـرّب بـه خداونـد است، مانند: نماز و روز؛ وکیل گرفتن صحیح نیست؛ و همچنین در مسائلی

مانند: لعان، ظهار، سوگند، نذر و شهادت، دیگری را وکیل نمودن جایز نیست؛ به همان صورت برای قیام به کارهای حرام و نامشروع نیز وکیل گرفتن باطل است؛ پس بنابراین هر کاری که انجام دادن آن برای انسان مسلمان جایز است، می‌تواند برای انجام آن وکیل بگیرد، یا در آن‌ها وکیل دیگران شود.)

پرسش: حکمت و فلسفه‌ی تشریع «**وکالت**» چیست؟

پاسخ: **وکالت** از آن جهت تشریع گردیده است که برخی اوقات اتفاق می‌افتد که انسان به جهت ضعف و ناتوانی و یا غیبت و عدم حضور، نیاز پیدا می‌کند که رَتق و فَتق امور خویش را به کسی دیگر بپردازد؛ تا او به نیابت از او به انجام آن‌ها بپردازد.

(و بنا بر دلایلی از آیات قرآن و سنّت رسول خدا ﷺ وکالت جایز است. خداوند متعال می‌فرماید: «**و العاملین علیها**»؛ «**و کسانی که عامل و کارگزارِ جمع‌آوری زکات هستند**». بدین معنی که عاملین زکات، از طرف مسئولین نظام اسلامی برای جمع‌آوری زکات، وکالت دارند.

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: «**رسول خدا ﷺ برای نگهداری از زکات فطر ماه رمضان مرا وکیل فرمود**». و رسول خدا ﷺ خطاب به جابر رضی الله عنه فرمود: «**نزد وکیل من که رسیدی به مقدار پانزده پیمانه از او دریافت کن! و چنانچه از تو خواست دلیل و رسیدی به او بدهی انگشت خود را بر روی دفتر حساب او بگذار**». ابوداود)

پرسش: جزئیات و تفاصیل «**عقود و قراردادهایی که وکلاء منعقد می‌کنند**»، چگونه است؟

پاسخ: این عقود و قراردادها بر دو نوع هستند:

۱. عقود و قراردادهایی که وکیل آن‌ها را به خود نسبت می‌دهد؛ مانند: خرید و فروش و اجاره؛ و حقوق چنین عقود و قرادادهایی به وکیل

تعلّق می گیرد و ارتباطی به مؤکل ندارد؛ از این رو وکیل باید کالا را تحویل بدهد، و پول کالا را تحویل بگیرد؛ و هر گاه کالایی را به فروش رساند، باید قیمت آن را از خریدار مطالبه نماید؛ و چون کالایی را خریداری نمود، و در آن عیبی را دید، باید با فروشنده مخاصمه و دادخواهی نماید.

۲. عقود و قراردادهایی که وکیل آن‌ها را به مؤکل خویش نسبت می‌دهد؛ مانند: نکاح، خلع و مصالحه در قتل عمد؛ و حقوق چنین عقود و قرادادهایی به مؤکل تعلّق می گیرد و ارتباطی به وکیل ندارد؛ از این رو مهریّه‌ی زن از وکیل مطالبه نمی گردد؛ و بر وکیل زن لازم نیست که تمکین زن را به عهده گیرد. (یعنی وکیل زن، در قسمت تسلیم نمودن زن ملزم نیست.)

پرسش: آیا وکیل گرفتن برای اقامه‌ی دعوا و بردن شکایتِ حقوقی به دادگاه و دادخواهی نمودن درست است؟

پاسخ: آری؛ وکیل گرفتن برای اقامه‌ی دعوا و بردن شکایت حقوقی به دادگاه و همچنین وکیل گرفتن در سائر حقوق و اثبات آن‌ها درست می‌باشد؛ از این رو وکیل مدّعی، برای کارِ صحیح و درست، اقامه‌ی دعوا نماید و وکیل مدّعی علیه نیز پاسخ دعوای وکیل و آن‌چه به آن دعوا تعلّق دارد را بدهد.

پرسش: آیا وکیل گرفتن برای اقامه‌ی دعوا و اقدام حقوقی، بدون رضایت طرف دعوا درست است؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که گرفتن وکیل برای اقامه‌ی دعوا بدون رضایت طرف دعوا درست نیست؛ مگر آن که مؤکل بیمار و دردمند باشد یا به مقدار فاصله‌ی سه روز راه یا بیشتر از آن، غائب باشد.

ولی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر آنند که گرفتن وکیل برای

اقامه‌ی دعوا بدون رضایت طرف دعوا جایز می‌باشد.

پرسش: گرفتن وکیل برای گرفتن و وصول نمودن حقوق، چه حکمی دارد؟

پاسخ: در این امور، گرفتن وکیل درست است؛ و در حدود و قصاص، چنین کاری درست نمی‌باشد؛ زیرا که گرفتن وکیل برای مطالبه نمودن این حقوق (حدود و قصاص) در صورت غیبت و عدم حضور مؤکل از مجلس، درست نمی‌باشد.

پرسش: آیا گرفتن وکیل برای منعقد کردن قرارداد «**صرف**» و «**سَلَم**» درست است؟

پاسخ: آری؛ برای منعقد کردن قرارداد «**صرف**» و «**سَلَم**» گرفتن وکیل جایز می‌باشد؛ از این رو اگر چنانچه وکیل پیش از ردّ و بدل نمودن جنس مورد معامله، از طرف معامله‌اش جدا شد، قرارداد «**صرف**» و «**سَلَم**» باطل می‌گردد؛ و در این موضوع، جدا شدن مؤکل از طرف معامله، اعتبار ندارد؛ (زیرا چنین عقود و معاملاتی به وکیل تعلق می‌گیرد و ربطی به مؤکّل ندارد.)

پرسش: آیا برای صحّت وکالت، مراعات کردن برخی از شروط، لازم و ضروری می‌باشد؟

پاسخ: آری؛ برای صحّت وکالت، مراعات کردن دو شرط لازم و ضروری است:

۱. مؤکل باید دارای شرایط دَخل و تصرّف و اجرای احکام و مسائل بر وی باشد. (یعنی مؤکل دارای اهلیّتِ تصرف باشد.)

۲. وکیل از آن کسانی باشد که نسبت به خرید و فروش، آگاهی داشته و شرائط دَخل و تصرّف در او وجود داشته باشد.

پرسش: اگر چنانچه فرد آزاد و بالغ، شخص آزاد و بالغی را وکیل خویش کرد؛ یا

برده‌ای که بدو اجازه داده شده تا به دَخل و تصرّف بپردازد، برده‌ای مانند خود را وکیل خویش نمود، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنین وکالتی درست است.

پرسش: اگر فردی، کودکی را برای خویش وکیل ساخت که از دَخل و تصرّف وی جلوگیری شده است، ولی نسبت به خرید و فروش آگاهی و اطلاع دارد؛ یا برده‌ای را وکیل ساخت که از دَخل و تصرّف وی جلوگیری گردیده است؛ در این صورت وکیل نمودن آن‌ها چه حکمی دارد؟

پاسخ: چنین وکالتی درست است؛ ولی حقوق عقود و قراردادها، به آن دو وکیل تعلّق نمی‌گیرد، بلکه به خود مؤکل آن دو، تعلّق می‌گیرد.

پرسش: اگر فردی، کسی دیگر را در فروش کالای خویش وکیل ساخت؛ و وکیل نیز کالای او را به فروش رساند و مؤکل قیمت کالا را از خریدار مطالبه نمود، در این صورت آیا خریدار می‌تواند قیمت کالا را بدو تحویل بدهد؟

پاسخ: خریدار می‌تواند قیمت کالا را به مؤکل تحویل ندهد؛ و اگر چنانچه قیمت کالا را بدو داد، باز هم درست است؛ و در این صورت برای وکیل درست نیست که برای بار دوم قیمت کالا را از خریدار مطالبه نماید.

پرسش: اگر شخصی، کسی دیگری را برای خریداری اشیاء وکیل ساخت، آیا در این صورت بر مؤکل تعیین نمودن اشیایی که خریداری می‌شوند، شرط است؟

پاسخ: آری؛ در این صورت تعیین جنس، صفت و مقدار قیمت چیزی که خریداری می‌شود، شرط است؛ مگر آن که مؤکل به وکیل خویش وکالت مطلقه و همه جانبه بدهد و بدو بگوید: «**مطابق رأی و صلاح دید خویش برایم خریداری کن**».

پرسش: اگر وکیل کالایی را خرید و آن را تحویل گرفت؛ سپس متوجه عیب و نقصی در او شد؛ در این صورت آیا می‌تواند کالای خریداری شده را به فروشنده‌اش برگرداند؟

پاسخ: تا زمانی که جنس مورد معامله در دستش است، می‌تواند آن را به خاطر عیب و نقص، به فروشنده‌اش مسترد نماید؛ و اگر چنانچه جنس مورد معامله را به مؤکل تحویل داد، در آن صورت تنها با اجازه‌ی مؤکل می‌تواند کالای خریداری شده را به فروشنده‌اش برگرداند.

پرسش: اگر وکیل کالایی را خریداری نمود و پول کالا را از جیب خویش پرداخت کرد و آن را تحویل گرفت؛ در این صورت چگونه پول خویش را که در مقابل کالای خریداری شده پرداخته، وصول نماید؟

پاسخ: در این صورت، وکیل برای وصول پولش، به مؤکل مراجعه کند؛ و تا زمانی که پول خویش را از مؤکل تحویل نگرفته، می‌تواند کالای خریداری شده را در نزد خود نگه دارد.

پرسش: اگر چنانچه وکیل کالایی را خریداری نمود (و پول آن را از جیب خویش پرداخت کرد) و آن را تحویل گرفت؛ و پیش از آن که آن کالا را (به خاطر وصول پولش) از مؤکل خود، توقیف و مصادره نماید، آن کالای خریداری شده در نزد خودش هلاک و نابود گشت، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت کالای خریداری شده، به حساب مؤکل ضایع و تلف می‌گردد، و وکیل ضامن خسارت آن نمی‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه وکیل، کالای خریداری شده را به خاطر وصول پولش از مؤکل، توقیف و مصادره نمود و آن کالا در نزد خودش هلاک و ضایع

گشت، در آن صورت حکم چیست؟

پاسخ: از دیدگاه امـام ابویوسـف رحمه الله، چنـین کـالایی ضـمانت دارد و ضـمانت آن همانند ضمانت «رَهن» است؛ و امام محمد رحمه الله بر این باور است که ضمانت آن، همانند ضمانت «بَیع» می‌باشد.[1]

پرسش: اگر فردی، دو نفر را وکیل ساخت؛ در این صورت آیا اجتماع آن دو وکیـل برای امر وکالت لازم و ضروری می‌باشد؟

پاسخ: آری؛ در این صورت اجتماع آن دو نفر در امر وکالت لازمی می‌باشد؛ و در کاری که وکالت آن برعهده‌ی آن‌ها گذاشته شده است، برای یکی از آن دو درست نیست که بدون دیگری در آن دَخل و تصرّف نمایـد؛ مگـر آن کـه مؤکل، آن دو نفر را برای اقامه‌ی دعوا یا طلاق همسرش بـدون عـوض، یـا آزاد کردن برده بدون عوض، یا مسترد کردن امانتی که در نزدش است و یا پرداخت بدهی، وکیل نماید (که در این صورت برای یکی از آن دو وکیـل درست است که بدون دیگری در آن دَخل و تصرّف نماید.)

پرسش: آیا وکیل می‌تواند در آن کاری که وکالت آن برعهـده‌ی او گذاشـته شـده، کسی دیگر را وکیل بسازد؟

پاسخ: چنین کاری برای وکیل درست نیست؛ مگر آن کـه مؤکـل بـدو اجـازه‌ی چنین کاری را بدهد؛ و یا بدو چنـین بگویـد: «**مطـابق رأی و نظـر خـویش، رفتار کن**».

پرسش: اگر وکیل بدون اجازه‌ی مؤکلش، (در آن کاری که وکالت آن برعهـده‌ی او نهاده شده،) کسی دیگر را وکیل ساخت، و وکیل دوم نیز به دَخل و تـصرّف پرداخت و عقود و قراردادهایی را منعقد کرد، در آن صورت حکم چیست؟

۱- در کتاب «الجوهرة النیرة» چنین آمده است که قول امام ابوحنیفه رحمه الله نیز مطابق با قول امام محمد می‌باشد.

پاسخ: اگر چنانچه وکیلِ دوم در حضور وکیلِ اول به دَخل و تصرّف پرداخت و عقود و قراردادهایی را منعقد نمود، در آن صورت چنین قراردادی در حق مؤکلِ اول درست است؛ ولی اگر چنانچه در غیابِ وکیلِ اول به دَخل و تصرّف پرداخت و عقود و قراردادهایی را منعقد کرد، در آن صورت اگر وکیلِ اول بدان عقود و قراردادها راضی شد، درست است و گرنه درست نمی‌باشد.

پرسش: آیا دامنه‌ی عقود و معاملات وکیل، با برخی از قید و شرط‌ها، محدود می‌گردد؟

پاسخ: آری؛ از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، وکالت در خرید و فروش دارای قید و شرط می‌باشد؛ از این رو وکیل نمی‌تواند با پدر، پدر بزرگ، فرزند، نواسه، همسر، برده و مکاتب خویش معامله نماید؛ (از این رو کسی که وکیل را برای خرید و فروش وکیل نموده است، جایز نیست برای خود یا زن و فرزندان و کسانی که شهادت آن‌ها برای وکیل و خانواده‌اش مورد قبول نیست، معامله کند و در این ممنوعیّت مضاربه‌کننده، وصیّ، شریک، حاکم و مسئول، یکسان‌اند.)

و امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که وکیل می‌تواند با پدر، پدربزرگ، فرزند، نواسه و همسر خویش به «**قیمت مثل**» خرید و فروش و داد و ستد نماید؛ ولی در مورد برده و مکاتبش چنین حقّی را ندارد.

پرسش: آیا برای وکیل درست است که به قیمت اندک یا زیاد، کالا را به فروش برساند؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله وکیل می‌تواند کالا را به قیمت کم یا زیاد به فروش برساند؛ ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که

وکیل نمی‌تواند کالا را به قیمتی به فروش برساند که در میان مردم رایج و متداول نیست.

پرسش: آیا برای وکیل درست است که کالایی را به قیمت اندک یا زیاد، خریداری نماید؟

پاسخ: اگر وکیل کالایی را به قیمت مثل، یا به قیمتی که مردم می‌توانند زیادت و زیان آن را تحمّل نمایند (و چنین زیادتی در قیمت کالا، در بازار مروّج است) خریداری نمود، چنین خریدی درست است؛ ولی اگر آن را به قیمتی که مردم نمی‌توانند زیادت و زیان آن را تحمّل کنند، خریداری نمود، در این صورت چنین خریدی درست نمی‌باشد.

پرسش: معنا و مفهوم «**زیادت و زیانی که مردم یارای تحمّل آن را ندارند**» چیست؟

پاسخ: «**زیادت در قیمت و زیانی که مردم یارای تحمّل آن را ندارند**»: به قیمتی اطلاق می گردد که در تحت قیمت گذاری قیمت گذاران و تاجران داخل نگردد.

پرسش: اگر شخصی، کسی دیگر را وکیل کرد تا برده‌اش را به فروش برساند؛ و او نیز نیمی از برده را فروخت؛ آیا چنین کاری درست است؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، چنین کاری درست است؛ ولی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که چنین معامله‌ای درست نیست مگر آن که نصف دیگر برده را نیز به فروش برساند.

پرسش: اگر فردی، کسی دیگر را وکیل کرد تا برده ای را برای او خریداری نماید؛ و او نیز نیمی از برده را خرید؛ در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنین خریدری موقوف بر خرید نصف دیگر برده است؛ و هر گاه نصف

دیگر برده را خریداری نمود در آن صورت بر مؤکل (تحویل آن) لازم می‌گردد.

پرسش: اگر شخصی، کسی دیگر را وکیل نمود تا در مقابل یک درهم، ده رطل[۱] گوشت خریداری نماید؛ و وکیل نیز با همان یک درهم، بیست رطل از همان گوشتی خریداری نمود که مثل آن گوشت، ده رطل به یک درهم فروخته می‌شود؛ در این صورت بر مؤکل چه چیزی لازم می‌گردد؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که ده رطل آن گوشت در مقابل نصف درهم بر مؤکل لازم می‌گردد؛ ولی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله برآنند که در این صورت بیست رطل آن گوشت در مقابل یک درهم بر مؤکل لازم می‌گردد.

پرسش: اگر شخصی، کسی دیگر را برای خریداری نمودن کالایی معیّن وکیل ساخت؛ در این صورت آیا وکیل می‌تواند آن کالا را برای خویش خریداری کند؟

پاسخ: وکیل نمی‌تواند آن کالا را برای خودش خریداری نماید؛ و اگر چنانچه آن کالا را برای خودش خریداری کرد، در آن صورت باز هم خرید کالا به مؤکلش تعلّق می‌گیرد (و از آنِ او می‌باشد.)

پرسش: اگر شخصی، کسی دیگر را برای خریداری نمودن برده‌ای نامعیّن وکیل ساخت، و او نیز برده را خریداری نمود، در این صورت این برده از آنِ چه کسی می‌باشد؟ وکیل یا مؤکل؟

۱- **رطل**: واحد وزن و مقیاس وزن مایعات برابر ۱۲ اوقیه یا ۸۴ مثقال است. این وزن در جاهای مختلف، متفاوت می‌باشد؛ ولی وزنی که در ایران یک رطل گفته می‌شده، معادل صد مثقال بود [هر مثقال ۲۴ نخود].

پاسخ: در این صورت برده از آنِ وکیل می‌باشد؛ مگر آن که وکیل بگوید که هدفم از خریداری این برده، مؤکل بوده است یا آن برده را با مال و سرمایه‌ی مؤکل خریداری نماید (که در این دو صورت، برده از آنِ مؤکل می‌باشد.)

پرسش: اگر کسی برای اقامه‌ی دعوا و دادخواهی وکیل شد؛ آیا برایش درست است آن چه را که در نتیجه‌ی اقامه‌ی دعوا و دادخواهی به دست آورده، قبض نماید؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله، کسی که برای اقامه‌ی دعوا و دادخواهی وکیل است، برای قبض آن چه که در نتیجه‌ی اقامه‌ی دعوا و دادخواهی به دست آورده نیز وکیل می‌باشد.

ولی امام زفر رحمه‌الله بر این باور است که چنین وکیلی، مالک قبض نمی‌گردد؛ و در قبض آن چه که در نتیجه‌ی اقامه‌ی دعوا و دادخواهی به دست آورده، وکیل نمی‌باشد.

پرسش: اگر کسی برای وصول و مطالبه‌ی قرض، وکیل شد؛ آیا می‌تواند اقامه‌ی دعوا و دادخواهی هم بکند؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، کسی که برای وصول و مطالبه‌ی قرض وکیل شده است، برای اقامه‌ی دعوا و دادخواهی نیز وکیل می‌باشد؛ ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که چنین فردی، برای اقامه‌ی دعوا و دادخواهی وکیل نمی‌باشد.

پرسش: اگر کسی برای اقامه‌ی دعوا و دادخواهی وکیل شد، و علیه مؤکل خویش اقرار نمود، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: کسی که برای اقامه‌ی دعوا و دادخواهی وکیل شده است، اگر در حضور

قاضی، علیه مؤکلش اقرار نمود، اقرارش درست می‌باشد؛ و از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله، اگر در نزد غیرقاضی، علیه مؤکل خویش اقرار نمود، اقرارش جایز نیست؛ با این توضیح که با این اقرار از وکالت به خصومت خارج می‌گردد.

و امام ابویوسف رحمه‌الله بر این باور است که اقرار وکیل علیه مؤکلش در نزد غیرقاضی نیز درست می‌باشد.

پرسش: اگر فردی چنین ادعا کرد که وی از جانب مؤکلِ غائب خویش، وکیل مطالبه و وصول قرض می‌باشد؛ آیا در این صورت به بدهکار دستور داده می‌شود تا قرض را بدو تحویل بدهد؟

پاسخ: چنانچه بدهکار، ادعای وکیل را تصدیق نماید، در آن صورت بدو دستور داده می‌شود تا بدهی خویش را به وکیل تحویل دهد.

پرسش: (در مسئله‌ی بالا،) اگر چنانچه قاضی به جهت تصدیق ادعای وکیل به وسیله‌ی بدهکار، بدو دستور داد که بدهی خویش را به وکیل تحویل دهد؛ و پس از آن، مؤکلِ غائب حاضر شد، در این صورت تکلیف بدهکار و وکیلی که قرض را تحویل گرفته، چیست؟

پاسخ: چنانچه مؤکلِ غائب - که هم اکنون حضور یافته - ادعای وکیل را تأیید نماید، در آن صورت هیچ گونه سؤال و جوابی وجود نخواهد داشت؛ ولی اگر چنانچه ادعای وکیل را تصدیق نکرد، در آن صورت بر بدهکار لازم است که برای بار دوّم، قرض را به مؤکلِ غائب (که هم اکنون در مجلس حضور یافته)، پرداخت نماید؛ و پس از آن، اگر مالش در نزد وکیل باقی مانده بود، آن را از او باز پس بگیرد.

پرسش: اگر شخصی برای امانت‌دار چنین گفت: «**من (از طرف فلانی) وکیلم تا ودیعه را تحویل بگیرم**»؛ و امانت‌دار نیز ادعای وی را پذیرفت؛ آیا در این

صورت به امانت‌دار دستور داده می‌شود تا ودیعه را بدان فرد تحویل بدهد؟

پاسخ: در این صورت فرد امانت‌دار به تحویل ودیعه، امر کرده نمی‌شود.

پرسش: اگر وکیل، کالایی را به فروش رساند؛ سپس ضامنِ پرداخت قیمت از ناحیه‌ی خریدار شد؛ آیا چنین ضمانتی درست است؟

پاسخ: چنین ضمانتی از ناحیه‌ی وکیل باطل می‌باشد.

پرسش: اگر مؤکل، وکیل خویش را عزل نماید، و وکیل پس از عزل و برکناری‌اش از وکالت، در مال دَخل و تصرّف کرد، در این صورت حکم دَخل و تصرّف وی چیست؟

پاسخ: هر گاه مؤکل، وکیل خویش را عزل نماید و خبر عزل بدو برسد، در این صورت دَخل و تصرّف وی درست نمی‌باشد؛ و اگر خبر عزلش بدو نرسید، در آن صورت وی بر وکالتش باقی می‌ماند و دخل و تصرفش نیز جایز می‌باشد؛ ناگفته نماند که این دَخل و تصرّف وکیل، تا وقتی که وکیل از عزلش آگاهی و اطلاع یابد، مربوط به مؤکل وی می‌باشد.

پرسش: در چه صورت‌هایی وکالت باطل می‌گردد؟

پاسخ: در صورت‌های ذیل، وکالت باطل می‌گردد:

۱. هر گاه مؤکل فوت کند.
۲. هر گاه مؤکل، به دیوانگیِ دائمی و همیشگی مبتلا گردد.
۳. هر گاه مؤکل مرتد گردد و به دار حرب (سرزمین دشمن) بپیوندد.[1]

۱- اگر مؤکل پیش از آن که قاضی، حکم پیوستن او را به دار حرب صادر کند، توبه کرد و به دارالاسلام (سرزمین اسلام و مسلمانان) برگشت، در این صورت وکالت باطل نمی‌گردد و وی کما فی السابق مؤکل باقی می‌ماند و وکیل نیز بر وکالتش پا بر جا و باقی است. (به نقل از کتاب «الجوهرة النیّرة».)

۴. جدا شدن دو شریک از همدیگر؛ حال آن که یکی از آن‌ها وکیل دیگری می‌باشد.
۵. ناتوانی برده‌ی مکاتب از پرداخت نمودن مال جهت آزادی خویش؛ پس از آن که کسی را در این زمینه وکیل نموده بود.
۶. پیش آمدن حِجر (جلوگیری از دَخل و تصرّف در اموال و دارایی) برای کسی که بدو اجازه‌ی دَخل و تصرّف داده شده (مأذون).
این شش مورد، وکالت را باطل می‌گرداند؛ خواه وکیل نسبت بدان‌ها اطلاع و آگاهی داشته باشد یا نداشته باشد.
۷. هر گاه وکیل وفات نماید.
۸. هر گاه وکیل، به دیوانگیِ همیشگی و دائمی مبتلا گردد.
۹. هر گاه وکیل مرتد گردد و به دار حرب (سرزمین دشمن) بپیوندد؛ ولی اگر پیش از آن که قاضی، حکم پیوستن او را به دار حرب بدهد، توبه کرد و به دارالاسلام (سرزمین اسلام و مسلمانان) برگشت، در آن صورت وکالت باطل نمی‌گردد.
۱۰. هر گاه خود مؤکل در آن چه که برای آن وکیل گرفته، دَخل و تصرّف نماید.

كتاب «كفالت»

پرسش «**کفالت**» چیست؟

پاسخ «**کفالت**» عبارت از قراردادی است که براساس آن، کسی حقی را که بر دیگری ثابت شده، برعهده می گیرد. (به تعبیری دیگر، کفالت آن است که انسانی عاقل و بالغ و جایز التصرف، حقّی را که بر دیگری ثابت شده یا تعهدی را که می‌سپارد، برعهده گیرد؛ برای مثال تعهد می‌سپارد که سر وعده او را در دادگاه حاضر نماید.

و بنابر دلایل قرآنی کفالت کاری روا و مشروع است. خداوند متعال می‌فرماید: «قَالَ لَنۡ أُرۡسِلَهُۥ مَعَكُمۡ حَتَّىٰ تُؤۡتُونِ مَوۡثِقٗا مِّنَ ٱللَّهِ لَتَأۡتُنَّنِي بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يُحَاطَ بِكُمۡ...» [یوسف/۶۶]؛ «من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد، مگر این که با سوگند به خدا پیمان مؤکد بسپارید که او را سالم به من بازگردانید؛ مگر آن که هیچ کاری از دست شما ساخته نباشد».

و پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ می‌فرماید: «**در مورد اجرای حدود شرعی کفالت درست نیست**». بیهقی. و نیز می‌فرماید: «ضامن کفیل و متعهد است».)

پرسش آیا کفالت به اقسام و انواع مختلف تقسیم می گردد؟

پاسخ «**کفالت**» بر دو نوع است: «**کفالت به نفس**» (که بدان «**کفالت احضار**» نیز می گویند)؛ و «**کفالت به مال**»: (**کفالت به نفس**، مثل این که تعهد بسپارد که فلانی را سر وعده در دادگاه حاضر می کند؛ و **کفالت به مال**، مثل آن

که تعهّد بسپارد که اگر فلانی تا آخر ماه پول را پرداخت نکند، او آن را پرداخت خواهد نمود.)

پرسش «**کفالت به نفس**»، چگونه منعقد می گردد؟

پاسخ «**کفالت به نفس**» با این عبارت‌ها منعقد می گردد:

کفیل بگوید: «**نفس فلانی را کفالت نمودم**» (تا او را سر موعد مقرر در دادگاه و در حضور رئیس دادگاه حاضر نمایم)؛ «**گردن فلانی را کفالت نمودم**»؛ «**روح فلانی را کفالت نمودم**»؛ «**جسد فلانی را کفالت نمودم**»؛ «**سر فلانی را کفالت نمودم**»؛ «**نصف فلانی را کفالت نمودم**»؛ «**یک سوم فلانی را کفالت نمودم**».

و یا چنین بگوید: «**فلانی را ضمانت نمودم**»؛ «**فلان چیز برعهده‌ی من است**»؛ «**فلان چیز به سوی من است**»؛ «**من کفیل و ضامن فلانی هستم**».

پرسش در کفالت به نفس (کفالت احضار)، چه چیزی بر کفیل لازم می گردد؟

پاسخ بر کفالت کننده لازم است تا کفالت شده را احضار نماید؛ و اگر چنانچه در کفالت، احضار کفالت شده در وقت معیّنی، شرط شده بود، و «**مکفول‌له**» (کسی که برایش کفالت شده است = کفالت شونده) نیز خواهان احضار کفالت شده در همان وقت معیّن گردید، در آن صورت بر کفالت کننده لازم است تا کفالت شده را در همان وقت احضار نماید؛ و اگر پس از آن که مکفول‌له خواهان احضار کفالت شده شد و کفیل او را احضار نکرد، در آن صورت قاضی می‌تواند او را تا زمان احضار کفالت شده، زندانی نماید.

پرسش ذمه‌ی شخص کفیل چگونه از کفالت به نفس، آزاد می گردد؟

پاسخ ذمه‌ی شخص کفالت کننده، هنگامی از «**کفالت به نفس**» رها و آزاد

می گردد که کفالت شده را در جایی احضار نماید کـه کفالـت شـونده بـه محاکمه نمودن آن توانایی و قدرت داشته باشـد؛ و همچنـین اگـر کفالـت شده وفات نماید، در این صـورت نیـز ذمـه‌ی شـخص کفالـت‌کننـده آزاد می گردد و در قبال آن هیچ مسئولیتی ندارد.

پرسش: اگر کفالت کننده، کفالت نمود که کفالت شده را در مجلس قاضی تحویل بدهد، ولی او را در بازار یا در صحرا و بیابان تحویل داد؛ آیا در این صورت ذمه‌ی وی از کفالت آزاد می گردد؟

پاسخ: چنانچه کفالت شده را در بازار تحویل دهد، ذمّه‌اش آزاد مـی گـردد؛ ولـی اگر او را در صحرا و بیابان تحویل داد، در آن صـورت ذمـه‌اش از کفالـت آزاد نمی گردد.

پرسش: اگر شخصی، کفیلِ احضارِ فردی دیگر شد و کفالت نمود کـه او را در سـر موعد مقرّر (در دادگاه) احضار می‌نماید و چنانچـه او را در موعـد مقـرر حاضر نکرد، در آن صورت وی ضامن هر آن چیزی اسـت کـه بـر ذمـه‌ی کفالت شده می‌باشد؛ ولی کفیل، فرد کفالت شده را در موعد مقرر حاضـر نکرد، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت کفیل ضامن پرداخت مال می گردد؛ و ذمّه‌اش از کفالت بـه نفس (احضار کفالت شده) نیز آزاد نمی گردد.

پرسش: **کفالت به نفس** (احـضار کفالـت شـده)، در اجـرای حـدود و قـصاص، چـه حکمی دارد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، کفالت به نفـس در اجـرای حـدود و قـصاص

درست نمی‌باشد.[1] (از این رو برای اجرای حدود و قصاص کسی نمی‌تواند به جای دیگری حد یا قصاص بر او را بپذیرد.)

پرسش: «**کفالت به مال**» چیست؟ و دارای چه حکمی می‌باشد؟

پاسخ: «**کفالت به مال**» عبارت از آن است که کسی، برای فردی دیگر کفالت نماید تا اموالی را که بر عهده‌ی او است برای صاحب حق بپردازد؛ و در شریعت مقدّس اسلام، «کفالت به مال» کاری روا و مشروع می‌باشد؛ و در صورتی که دَین (بدهی و قرض) صحیح و درست[2] باشد، معلوم و مجهول بودن آن، فرقی به حال کفالت ندارد.

پرسش: «**کفالت به مال**»، با چه الفاظ و عباراتی منعقد می گردد؟

پاسخ: الفاظ و عبارات «**کفالت به مال**»، عبارت از آن است که کفیل – به عنوان مثال – بگوید: «**از طرف فلانی، هزار درهم را کفالت نمودم**»؛ یا بگوید: «**هر آن چه که از تو برعهده‌ی فلانی است، کفالت نمودم**»؛ یا بگوید: «**عوارض و زیان‌های ناشی از این معامله را برای تو کفالت کردم**».

۱- نویسنده‌ی کتاب «**الجوهرة النيرة**» به نقل از کتاب «**هدایه**» چنین می گوید: مراد این است که از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله کفالت به نفس در حدود و قصاص درست نمی‌باشد؛ ولی از دیدگاه امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله، کفالت به نفس در حدّ قذف و قصاص درست می‌باشد؛ زیرا که در حد قذف، حق بنده، و در قصاص نیز فقط حق بنده وجود دارد. از این جهت حد قذف و قصاص سزاوار آن می‌باشد که مورد تأکید قرار بگیرند؛ برخلاف حدودی که تنها حق خداوند می‌باشند. نویسنده‌ی «**الجوهرة النيرة**». در ادامه می گوید: حدود و قصاص به ذات خویش کفالت در آنها بر مبنای قول امام ابوحنیفه، امام ابویوسف و امام محمد درست نیست؛ زیرا مطالبه‌ی آن‌ها از کفیل ممکن نیست.

۲- این گفتار: «هر گاه قرض و دَین صحیحی باشد»: مانند پول معاملات، تاوان جنایت‌ها، قیمت هلاک شده‌ها و قرض‌های دستی و مهریّه. و نویسنده با این قید، خواست پول عوض در کتابت را خارج نماید که کفالت در این مورد جایز نیست؛ زیرا تا زمانی که مال برعهده‌ی کفیل لازم نیاید، ادا نمی گردد برخلاف آن چه برعهده‌ی مکفول‌عنه (برده) است، زیرا برده می‌تواند به هنگام ناتوانی، خود را بدون پرداخت پول از قید کتابت خارج نماید در حالی که کفیل جز با پرداخت، فارغ الذمّه نمی گردد.

پرسش: اگر کسی، کفالت فردی را به عهده گرفت؛ آیا در این صورت کفالت شونده می‌تواند حقش را از کفالت شده مطالبه نماید؟

پاسخ: در این صورت کفالت شونده مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند حقّش را از کفیل (کفالت‌کننده) مطالبه نماید و اگر هم خواست می‌تواند آن را از کفالت شده مطالبه کند.

پرسش: آیا تعلیق کفالت به قید و شرط درست می‌باشد؟

پاسخ: آری؛ تعلیق کفالت به قید و شرط درست می‌باشد؛ به عنوان مثال، کفیل می‌تواند چنین بگوید: «**آن چه به فلانی فروختی، من ضامن آن هستم**»؛ یا چنین بگوید: «**آن چه که از تو بر ذمه‌ی فلانی می‌باشد، من ضامن آن هستم**»؛ و یا چنین بگوید: «**آن چه را که فلانی از تو غصب نموده، من ضامن آن هستم**».

پرسش: اگر شخصی چنین گفت: «**هر آن چه که از تو بر ذمه‌ی فلانی است، من کفالت آن را نمودم**»؛ سپس در میان کفالت‌کننده و کفالت‌شده (بدهکار) در میزان بدهی و قرض اختلاف به وجود آمد. در این صورت چگونه در میان آن‌ها فیصله می‌گردد؟

پاسخ: در این صورت براساس شاهد و دلیل و مدرک (بیّنه)، در میان آن‌ها فیصله می‌شود؛ به عنوان مثال اگر شاهد و گواه بر این قضیه شهادت دادند که بر کفالت‌شده (بدهکار)، پرداخت هزار درهم واجب می‌باشد، در آن صورت کفیل ضامن آن هزار درهم می‌گردد.

پرسش: در صورت بالا، اگر شاهد و گواهی بر میزان بدهی و قرض بدهکار شهادت ندادند، در آن صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت، سخن کفیل همراه با سوگندش در همان مقداری که بدان اعتراف نموده، پذیرفته می‌شود.

پرسش: اگر بدهکار (کفالت‌شده) به مقداری بیشتر از آن چه که کفیل آن را ثابت نموده، اعتراف و اقرار کرد، در این صورت آیا سخن کفالت شده پذیرفته می‌شود؟

پاسخ: در این صورت سخن کفالت شده (بدهکار) در حق خودش پذیرفته می‌شود، و در مورد کفیل قبول نمی‌گردد.

پرسش: آیا کفالت بدون امر کفالت شده (بدهکار) درست می‌باشد؟

پاسخ: کفالت، هم با امر کفالت شده و هم بدون امر وی درست می‌باشد؛ و اگر چنانچه کفیل با امر کفالت شده، کفالت او را به عهده گرفت و بدهی او را پرداخت کرد، می‌تواند بدو برای وصول پول خویش مراجعه نماید؛ و اگر بدون امر کفالت شده، کفالت او را به عهده گرفت و بدهی او را پرداخت نمود، نمی‌تواند بدو برای وصول پول خویش مراجعه نماید.

پرسش: آیا صحیح است که کفیل، مال را از مکفول‌عنه (بدهکار) مطالبه نماید؟

پاسخ: تا زمانی که خود کفیل، مال را نپرداخته برایش درست نیست که مال را از مکفول‌عنه مطالبه نماید؛ و هر گاه کفیل، مال را پرداخت، در آن صورت می‌تواند به مکفول‌عنه رجوع کند و مالِ پرداخت شده را از وی مطالبه نماید.

پرسش: اگر کسی، کفیل فردی دیگر شد، و کفالت شونده (طلبکار) بدهی خویش را از کفیل خواستار گردید، در این صورت تکلیف کفیل چیست؟

پاسخ: در این صورت کفیل از کفالت شده (بدهکار) بخواهد تا بدهی کفالت شونده (طلبکار) را بپردازد؛ تا بدین طریق، ذمه‌ی کفیل از کفالت آزاد گردد و طلبکار دست از او بشوید.

پرسش: اگر طلبکار (کفالت شونده)، کفالت شده (بدهکار) را از پرداخت بدهی معاف نمود؛ یا حق خویش را از او گرفت، در این صورت آیا از کفالت کفیل چیزی باقی می‌ماند؟

پاسخ: در این صورت ذمه‌ی کفیل از کفالت آزاد می گردد و چیزی از کفالت بر عهده‌ی او باقی نمی‌ماند.

پرسش: اگر طلبکار (کفالت شونده) ذمه‌ی کفیل را از کفالت آزاد نمود، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: در این صورت ذمه‌ی کفیل از کفالت آزاد می گردد ولی ذمه‌ی کفالت شده (بدهکار) از پرداخت بدهی، آزاد نمی گردد.

پرسش: آیا تعلیق برائت از کفالت، به قید و شرط درست می‌باشد؟[1]

پاسخ: چنین تعلیقی درست نمی‌باشد.

پرسش: اگر چنانچه کفیل، کفالت خریدار یا فروشنده را به عهده بگیرد، حکمش چیست؟

پاسخ: چنانچه کفیل، کفالت خریدار را از ناحیه‌ی قیمت کالا نماید، درست است؛ و اگر کفالت فروشنده را از ناحیه‌ی کالای مورد معامله کند، درست نیست.

۱- نویسنده‌ی «**کنز الدقائق**» گوید: «تعلیق برائت از کفالت با قید و شرط، باطل می‌باشد». نویسنده‌ی «**بحر الرائق**» (۲۴۹/۶) در شرح این عبارت، زیاد توضیح و تشریح داده است؛ و شامی در «**منحة الخالق**» گوید: ظاهر امر آن است که اضافت «**تعلیق**» به «**برائت**» از جمله‌ی اضافت صفت به موصوف آن است؛ و در این صورت معنا چنین می‌شود که برائتی که معلّق به شرط باشد، باطل است؛ و هر گاه چنین برائتی باطل باشد؛ کفالت بر اصل خود باقی می‌ماند؛ در این صورت طلبکار می‌تواند حق خویش را مطالبه نماید...

پرسش: اگر شخصی، حیوانی را برای باربری اجاره نمود؛ و کسی دیگر کفالت حمل او را نمود؛[1] آیا چنین کفالتی درست می‌باشد؟

پاسخ: اگر حیوان اجاره شده، معیّن و مشخّص باشد، کفالت درست نمی‌باشد؛ ولی اگر حیوانِ اجاره شده، نامشخص و غیرمعیّن باشد، در آن صورت کفالت درست می‌باشد.[2]

پرسش: آیا در صحّت کفالت، رضایت «**مکفول‌له**» (کفالت شونده = طلبکار) شرط می‌باشد؟

پاسخ: کفالت درست نمی‌باشد مگر با رضایت مکفول‌له، آن هم در مجلس عقد؛ و تنها در یک صورت کفالت بدون رضایت مکفول‌له درست می‌باشد؛ و آن این که شخص مریض و دردمند به وارثش بگوید: «**کفالت دیون مرا به عهده بگیر**»؛ و وارث مریض نیز با وجود عدم حضور طلبکاران، پرداخت دیون او را به عهده بگیرد؛ در این صورت کفالت بدون رضایت مکفول‌له درست می‌باشد.

پرسش: اگر دو نفر از کسی وام گرفتند و هر یک از آن‌ها کفیل دیگری شد؛ سپس یکی از آن دو نفر بدهی را پرداخت نمود؛ آیا در این صورت برای وی درست است تا آن چه را که پرداخت نموده است از رفیق خویش بگیرد؟

۱- مراد این است که شخصی، حیوانی را اجاره می‌کند تا بر آن چیزی را حمل نماید؛ و شخصی دیگر برای مستأجر چنین کفالت می‌کند که اگر آن حیوان هلاک شد، حیوان دیگری را در اختیار وی گذارد تا بار خویش را بر آن حمل نماید.

۲- یعنی: اگر حیوانِ کرایه شده، معیّن و مشخّص باشد، کفالت درست نیست؛ زیرا که کفیل از ادای آن چه که خویشتن را بدان متعهد نموده، عاجز می‌باشد؛ چون که با هلاک شدن آن حیوان معیّن، قرارداد اجاره نیز فسخ می‌گردد و پس از آن اجاره ای باقی نمی‌ماند تا بتوان با آن استیفای حق نمود؛ و اگر چنانچه حیوانِ باربری، نامشخص باشد، در آن صورت کفالت درست است؛ زیرا در صورت هلاک شدن حیوانِ اجاره شده، کفیل می‌تواند بار اجاره‌کننده را بر حیوان خویش حمل نماید.

پاسخ: تا زمانی که بیشتر از بدهی خویش را پرداخت نکرده است، نمی‌تواند به رفیق خویش به خاطر آن چه پرداخت نموده، مراجعه نماید.

پرسش: اگر چنانچه دو نفر برای کسی دیگر، هزار درهم را کفالت نمودند، و هر یک از آن دو نفر، کفیل دیگری در پرداخت هزار درهم شد؛ سپس یکی از آن‌ها تمامی بدهی یا قسمتی از آن را پرداخت کرد؛ در این صورت آیا می‌تواند آن چه را که پرداخت نموده است از رفیق خویش بگیرد؟

پاسخ: آری؛ در این صورت می‌تواند نصف آن چه را که پرداخت نموده، از رفیق خویش بگیرد؛ و فرقی نمی‌کند آن چه را که پرداخت نموده، کم باشد یا زیاد.

پرسش: آیا کفالت نمودنِ «**مال کتابت**» (برای برده‌ی مکاتب) درست است؟

پاسخ: کفالت نمودن مال کتابت درست نیست؛ و فرقی نمی‌کند که فرد آزاد، مال کتابت را کفالت نماید یا برده کفالت آن را به عهده بگیرد؛ زیرا مال کتابت از زمره‌ی «**دیون صحیح**» (بدهکاری‌های ثابت و مشخص) نیست.

پرسش: اگر شخصی - در حالی که بدهکار عده ای از مردم است - وفات کرد، و چیزی هم از پسِ خود بر جای نگذاشت (تا با آن دیونش پرداخت شود)؛ از این رو فردی دیگر از طرف میّت، کفالت بدهی‌های او را برای طلبکاران به عهده می گیرد؛ در این صورت آیا چنین کفالتی درست است؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله چنین کفالتی درست نیست؛ ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که چنین کفالتی جایز است.

كتاب «حواله»

پرسش «**حواله**» چیست؟

پاسخ «**حواله**» (به فتح حاء که گاهی هم به کسره خوانده می‌شود، از «**تحویـل**» یا «**حئول**» گرفته شده است؛ گویند: «**حـال عـن العهـد: از عهـد و پیمـان خـود برگشت**»؛ یعنی پشیمان شد؛ و حواله از نظر صاحب نظران فقهـی) عبـارت است از: انتقال قرض از عهده‌ی شخصی به شخص دیگر. (به تعبیری دیگـر، انتقال دادن بدهکاری از یک نفر به دیگری را حواله می‌نامند. بدین معنـی که آقای «الف» مبلغ صد هزار تومان به آقای «ب» بدهکار اسـت و همـان مبلغ را از آقای «ج» طلب دارد. آقای «ب» هم می‌گوید: من هم همان مبلـغ را از آقای «ج» طلب دارم، اگر مایلید می‌توانیـد آن را از او وصـول کنیـد. چنانچه آقای «ب» این پیشنهاد را - که به اصـطلاح فقهـی آن را «حوالـه» می‌گویند - قبول کند، بدهکاری آقای «الف» به آقای «ب» پایان می‌پذیرد، و از آن تاریخ به بعد آقای «ب» از آقای «ج» طلبکار می‌شود.

و از نظر شرعی، حواله دادن طلبکار به بدهکار جایز است بـه شـرطی که شخص طلبکار با کمال رضایت آن را بپذیرد و او را به انسانی ثروتمنـد و دارا حواله دهد؛ زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «**امروز و فـردا نمـودن بدهکاری که می‌تواند بدهکاری‌اش را پرداخت کند، ظلم و ستمکاری اسـت؛ و هر گاه بدهکار طلبکار را به انـسانی ثروتمنـد حوالـه داد، آن را بپـذیرد**». بخاری و مسلم.)

و حواله در «**دیون و بدهکاری‌ها**» جـایز اسـت و در «**اعیـان**» (دارایـی و اموال و مِلک و کالا) و «**حقوق**» درست نمی‌باشد.

پرسش: آیا برای صحّت «**حواله**»، رضایت دو طرف شرط می‌باشد؟

پاسخ: در صحّت حواله، رضایت «**مُحیل**» (حواله کننده = بدهکار) و رضایت «مُحتال» (حواله شده = طلبکار) و رضایت «**مُحتال‌علیه**» (کسی که طلبکار را بدو حواله می‌کنند) شرط است. (بنابراین در حواله شرط است که حواله‌دهنده و حواله شده و کسی که طلبکار بدو حواله می‌شود، هر سه کمال رضایت را برای این کار داشته باشند؛ زیرا حواله‌دهنده هر چند بدهکار است، اما ملزم به حواله دادن طلبکار خود به بدهکارش نیست؛ همچنین حواله شده یا طلبکار هر چند شریعت از او می‌خواهد پیشنهاد حواله را بپذیرد، اما مجبور به پذیرفتن حواله نیست، مگر بخواهد با بدهکارش همکاری نماید؛ زیرا حواله عقد و قراردادی لازم الاجراء برای طرفین نیست و تنها در جهت حل مشکلات طلبکاران و بدهکاران است.)

پرسش: آیا فرد حواله شده (طلبکار) می‌تواند برای وصول طلب خویش به حواله کننده (بدهکار) مراجعه کند؟

پاسخ: هر گاه قرارداد حواله صورت گرفت، در آن صورت ذمه‌ی حواله کننده (بدهکار) از بدهی آزاد می‌گردد و حواله شده (طلبکار) نمی‌تواند برای وصول طلب خویش بدو مراجعه کند، مگر حقّ حواله شده (طلبکار) ضایع و تلف گردد (که در آن صورت می‌تواند برای وصول طلب خویش به حواله کننده مراجعه نماید.)

پرسش: تلف شدن حقّ حواله شده (طلبکار)، چگونه تحقق پیدا می‌کند؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله حقّ حواله شده (طلبکار) به یکی از این دو امر، تلف و ضایع می‌گردد:

۱. کسی که طلبکار بدو حواله شده، قضیه‌ی حواله را انکار کند و بر این قضیه سوگند نیز بخورد و حواله شده (طلبکار) نیز بیّنه و دلیلی در برابر او نداشته باشد.

۲. کسی که طلبکار بدو حواله شده، در حالی که دستش کوتاه است و توانایی پرداخت بدهی را ندارد، وفات نماید. (در این دو صورت فرد حواله شده، می‌تواند برای وصول طلب خویش به خود حواله‌کننده - بدهکار - مراجعه نماید.)

امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که حق حواله شده (طلبکار) به یکی از این سه امر، تلف و ضایع می‌گردد:

۱. کسی که طلبکار بدو حواله شده، قضیه‌ی حواله را انکار کند و بر این قضیّه سوگند نیز بخورد و حواله شده، شاهد و مدرکی در برابر او نداشته باشد.

۲. کسی که طلبکار بدو حواله شده، در حالی که دستش کوتاه است و توانایی پرداخت بدهی را ندارد، وفات نماید.

۳. کسی که طلبکار بدو حواله شده، قاضی حکم ورشکستگی او را در حیاتش صادر نماید. (در این صورت‌ها فرد حواله شده می‌تواند برای وصول طلب خویش به حواله‌کننده مراجعه نماید.)

پرسش: کسی که طلبکار برای وصول طلبش بدو حواله شده، اگر از حواله‌کننده (بدهکار) مثل مال حواله را که به حواله شده پرداخت نموده، مطالبه کرد و حواله‌کننده (بدهکار) بدو گفت: «**بر ذمه‌ی من پرداخت چیزی بر تو لازم نمی‌باشد؛ زیرا من طلبکار را به همان مبلغی که از تو طلبکار می‌باشم، به تو حواله نموده‌ام**»؛ در این صورت آیا سخن حواله‌کننده پذیرفته می‌شود؟

پاسخ: در این صورت سخن حواله‌کننده (بدهکار) پذیرفته نمی‌شود؛ و بر وی لازم است تا به کسی که طلبکار بدو حواله شده، مثل مال حواله را که به حواله شده پرداخت نموده، بپردازد.

پرسش: اگر حواله‌کننده (بدهکار) از حواله شده (طلبکار)، آن چه را که برایش حواله نموده بود، مطالبه نمود و بدو گفت: «**من تو را به فلانی حواله کردم**

تا تو آن را برای من تحویل بگیری»، ولی حواله شده این قضیه را انکار کرد و بدو گفت: «**تو مرا به فلانی حواله نمودی تا بدین طریق طلبی را که از تو دارم از او تحویل بگیرم**»؛ در این صورت در میان حواله‌کننده و حواله شده، چگونه فیصله صورت می‌گیرد؟

پاسخ: در این صورت سخن حواله‌کننده (بدهکار) به همراه سوگندش پذیرفته می‌شود.

پرسش: از دیدگاه صاحب نظران فقهی «**سفاتج**» (جمع «**سُفْتَجة**»: سفته یا برات تجاری) چه حکمی دارد؟

پاسخ: از دیدگاه صاحب نظران فقهی، «**سفاتج**» مکروه می‌باشد.

پرسش: «**سفاتج**» را از حیث لفظ و معنی، تشریح کنید؟

پاسخ: «**سفاتج**» در لغت جمع «**سفتجة**»[1] می‌باشد؛ و به قرضی گفته می‌شود که قرض‌دهنده به وسیله‌ی آن از خطر راه در امان می‌ماند. (و امروزه «**سفته**» به سندی تجاری گفته می‌شود که امضاکننده - صادرکننده - تعهّد می‌کند در زمان معیّن یا در صورت تقاضای دارنده‌ی سند، مبلغ مندرج در آن را به شخص معیّن یا حامل و یا به حواله کرد آن شخص بپردازد. و به تعبیری

۱- **سفاتج**، جمع «**سُفْتَجة**» - به ضم سین و فتح تاء - و به معنای «**ورقه**» می‌باشد. و صورت سفته (در روزگارانِ پیشین) این بوده که بازرگان بگوید: به تو این مقدار پول را به قرض می‌دهم مشروط بر آن که برای وکیل خود در فلان شهر نامه‌ای را بنویسی تا من پول خویش را در آن شهر از او بگیرم؛ و آن شخص نیز این شرط را می‌پذیرد.

ولی اگر چنانچه بدون هیچ گونه قید و شرطی این مقدار پول را بدو به قرض داد، و سپس از او خواست تا نامه‌ای را بدو بنویسد، در این صورت هیچ اشکالی در آن نیست؛ و هنگامی کراهت در سفته به وجود می‌آید که امنیّت راه را شرط قرار دهد؛ زیرا در این صورت این قرض منفعتی را به دنبال دارد، (و هر قرضی که منفعتی به دنبال داشته باشد، ربا می‌باشد.) به نقل از کتاب «**الجوهرة النيرة**».

دیگر، سفته در اصطلاح بازرگانی، به ورقه‌ی چاپ شده ای اطلاق می گردد که بدهکار مبلغ بدهی خود و موعد پرداخت آن را می‌نویسد و به بستانکار می‌دهد و بستانکار می‌تواند دریافت وجه آن را به شخص دیگر یا به بانک واگذار نماید. و پرواضح است که چنین سفته ای از دیدگاه شریعت، ممنوع نمی‌باشد.)

کتاب «صلح»

(یا مصالحه)

پرسش «**صلح**» یا «**مصالحه**» چیست؟

پاسخ گاهی اوقات اتفاق می‌افتد که در «**حقوق**» دعوا و مرافعه و خصومت و مشاجره به وجود می‌آید؛ و دو طرف دعوا، به گرفتن بخشی از حقوق و صَرف نظر کردن قسمتی از آن، به توافق می‌رسند و بدین طریق، درگیری و خصومت از میان دو طرف برچیده می‌گردد؛ و به این عمل: «**صلح**» یا «**مصالحه**» گفته می‌شود؛ و صلح نیز (همیشه از خصومت و درگیری) بهتر است.

[و به تعبیری دیگر، **مصالحه** توافق نمودن بر قراردادی است که میان دو طرفی که با هم اختلاف داشته‌اند، انجام می‌پذیرد. **برای مثال**: کسی ادعا می‌کند که از دیگری مبلغ معینی را طلب دارد؛ شخص دوم هم بدهکاری خود را می‌پذیرد، اما آن مبلغ را نادرست می‌داند؛ در این جا برای پرهیز از اختلاف و خصومت و سوگند خوردن شخصِ دوم، با هم بر سر بخشی از آن مبلغ، مصالحه می‌نمایند و موضوع حل و فصل می‌شود.

و **مصالحه**، عقدی جایز و مشروع می‌باشد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «... فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يُصۡلِحَا بَيۡنَهُمَا صُلۡحٗاۚ وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞ... » [نساء/۱۲۸]؛ «مانعی ندارد که میان خود مصالحه کنند؛ زیرا صلح بهتر است»؛ و پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «**مصالحه میان مسلمانان جایز است، مگر مصالحه ای که حلالی را حرام یا حرامی را حلال بنماید**». ابوداود و ترمذی.]

پرسش: اقسام «**صلح**» را بیان کنید؟

پاسخ: مصالحه بر سه نوع است:

۱. مصالحه بر اساس اقرار.

۲. مصالحه براساس سکوت.

۳. مصالحه براساس انکار.

و هر سه صورت در شریعت مقدّس اسلام، جایز و مشروع می‌باشد.

پرسش: **مصالحه براساس اقرار**، به چه معنی می‌باشد؟

پاسخ: **مصالحه براساس اقرار** آن که شخصی ادعا کند که حق و طلبی از دیگری دارد و او هم ادعای مدّعی را می‌پذیرد و در مقابل پرداخت چیزی، با هم مصالحه می‌کنند؛ (زیرا به خاطر آن که ادعای مدّعی را دروغ ندانسته، او هم در مقابل مبلغی یا بخشی از مورد ادعای خود را به او می‌بخشد.)

پرسش: **مصالحه براساس سکوت**، به چه معنی می‌باشد؟

پاسخ: **مصالحه براساس سکوت**، آن است که شخصی ادعا کند که از دیگری طلبی دارد، و مدّعی علیه نه آن را تأیید می‌کند و نه آن را تکذیب می‌نماید؛ ولی در مورد مبلغی برای حل و فصل نزاع و درگیری به توافق می‌رسند.

پرسش: **مصالحه براساس انکار**، به چه معنا می‌باشد؟

پاسخ: **مصالحه براساس انکار** آن است که (شخصی ادعا کند که حق و طلبی از دیگری دارد و) مدعی علیه موضوع را اساساً انکار می‌کند، اما به خاطر آن که کارشان به دادگاه و مرافعه کشیده نشود (و از شر مدّعی نجات پیدا کند) در مورد پرداخت مبلغی با هم توافق می‌نمایند.

پرسش: **مصالحه براساس اقرار**، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر چنانچه مصالحه براساس اقرار در دعوای «**مال به مال**» باشد، در آن صورت در مصالحه، احکام و مسائلی معتبر می‌باشد که در عقود و معاملات معتبر بود؛ و اگر مصالحه براساس اقرار، در دعوای «**مال به منافع**» باشد، در آن صورت در مصالحه، احکام و مسائلی معتبر می‌باشد که در «**اجارات**» معتبر بود.

پرسش: **مصالحه براساس سکوت و انکار**، چه حکمی دارد؟

پاسخ: **مصالحه براساس سکوت و انکار**، در حق مدّعی علیه به «**فدیه دادن در مقابل سوگند**» و «**برچیده شدن درگیری و خصومت**» حمل می‌شود[1]؛ و در حق مدّعی به «**معاوضه**» حمل می‌گردد.[2]

پرسش: حکم شفعه در این دو مورد چیست؟
الف) مردی در مورد خانه‌ی خویش با مدّعی صلح نموده است.
ب) مردی در موردی بر پرداخت خانه‌ای صلح کرده است.

پاسخ: در مورد اوّلی شفعه واجب نمی‌آید و در خانه‌ی دوّمی، حق شفعه وجود دارد.

پرسش: اگر مصالحه براساس اقرار صورت گرفت، و برای قسمتی از شیء مورد مصالحه، حق داری پیدا شد، در آن صورت آیا مدعی علیه می‌تواند چیزی را از مدّعی بگیرد؟

۱- مراد این است که مصالحه براساس سکوت و انکار در حق مدعی علیه، حمل بر «معاوضه» نمی‌گردد؛ زیرا در این صورت مدعی علیه گمان می‌کند که آن چه بر وی ادعا شده، مِلک وی بوده است و حال آن که آن چه برایش پرداخته شده، عوض آن به شمار نمی‌آید؛ و چون خصومت و اقامه‌ی دعوا بر وی لازم گردیده است، لذا برای وی پرداختن فدیه جایز می‌باشد.

۲- زیرا مدعی گمان می‌کند که آن چه ادعا نموده، حق وی می‌باشد؛ از این رو چیزی را که در مصالحه می‌گیرد، عوضی در برابر حق او تلقّی می‌گردد. (به نقل از «الجوهرة النيرة».)

پاسخ آری؛ می‌تواند آن قسمت از عوض پرداخت شده را که در مقابل مال استحقاقی قرار می‌گیرد، دریافت نماید.

پرسش اگر چنانچه صلح براساس سکوت یا انکار مدّعی‌علیه، صورت گرفت، و برای کالای مورد نزاع نیز حق‌داری پیدا شد که آن کالا را از آنِ خود می‌دانست، در این صورت تکلیف مدّعی چیست؟

پاسخ در این صورت باید عوضی را که از مدّعی‌علیه گرفته، باز پس دهد و با مدّعی جدید (حق‌دار و کسی که کالا را از آن خود می‌داند) وارد خصومت شود. و اگر چنانچه برای قسمتی از کالا، صاحب و حق‌داری پیدا شد، در آن صورت مدّعی به اندازه‌ی همان مقدار (از بدل صلح) به مدّعی‌علیه باز پس دهد و با مدعی جدید (حق‌دار و کسی که در قسمتی از کالا ادعای ملکیت و حق نموده) در همان مورد به خصومت بپردازد.

پرسش مردی مدعی می‌شود که در خانه‌ای حق دارد؛ و با وجود این، حدود آن را معلوم و مشخّص نمی‌کند؛ بر همین ادعا نیز با صاحب خانه صلح می‌کند؛ سپس بعد از مدتی کسی دیگر ادعای مالکیت بر قسمتی از آن خانه را می‌کند؛ در این صورت آیا از مدّعی اول عوضی را که در صلح گرفته است، مسترد می‌شود؟

پاسخ چیزی از او باز گرفته نمی‌شود.[1]

پرسش آیا مصالحه در دعوای «**اموال و دارایی**»، «**منافع**»، «**جنایات عمد و خطا**» و «**حدود**» درست می‌باشد؟

۱- زیرا ادعای وی در باقی‌مانده‌ی سرای، درست است؛ برخلاف وقتی که برای خانه حق‌داری پیدا شود و ادعای مالکیت همه‌ی خانه را داشته باشد که در آن صورت عوض صلح در برابر چیزی قرار نمی‌گیرد؛ از این رو تمامی عوض به صاحبش باز گردانیده می‌شود. (به نقل از الجوهرة).

پاسخ: مصالحه در تمامیِ امور بالا به جز در «**حدود**» درست می‌باشد.

پرسش: اگر فردی ادعا کرد که فلان زن، همسر او می‌باشد، و آن زن نیز به انکار این قضیه پرداخت، و به خاطر آن که از شرّ مدّعی نجات پیدا کند، در مورد پرداخت مبلغی با او به توافق رسید و مصالحه نمود؛ در این صورت حکم چنین مصالحه ای چیست؟

پاسخ: چنین مصالحه ای درست می‌باشد؛ و این مصالحه (در حق زن) به معنای «**خُلع**» می‌باشد.

پرسش: اگر زنی ادعا کرد که فلان مرد، شوهر او می‌باشد؛ و آن مرد نیز به انکار این قضیه پرداخت (و به خاطر آن که از شر آن زن نجات پیدا کند و کارشان به دادگاه و مرافعه کشیده نشود)، در مورد پرداخت مبلغی با آن زن به توافق رسید و مصالحه نمود؛ در این صورت آیا چنین مصالحه ای درست می‌باشد؟

پاسخ: چنین مصالحه ای درست نمی‌باشد.

پرسش: اگر فردی ادعا کرد که فلانی، برده‌ی او است؛ و آن شخص (به خاطر آن که از شرّ مدعی نجات پیدا کند و کارشان به درگیری و مرافعه نکشد،) در مورد پرداخت مبلغی با مدّعی به توافق رسید و مصالحه نمود؛ در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: چنین مصالحه ای جایز می‌باشد؛ و این مصالحه در حق مدّعی به معنای «**آزاد کردن برده در مقابل پرداخت مال**» می‌باشد.

پرسش: اگر شخصی، فردی دیگر را برای مصالحه، وکیل خویش نمود؛ و وکیل نیز از طرف او (با مدّعی) مصالحه کرد؛ آیا در این صورت بر وکیل پرداخت مبلغی که بدان مصالحه نموده، لازم می گردد؟

پاسخ در این صورت بر وکیل، پرداخت آن چه که بدان مصالحه نموده، لازم نمی‌گردد؛ بلکه بر مؤکل لازم است تا مبلغی را که وکیل بدان مصالحه کرده، پرداخت نماید؛ مگر آن که وکیل آن مبلغِ مورد مصالحه را ضمانت نماید که در این صورت پرداخت آن بر وی لازم می‌گردد.

پرسش اگر فردی، از طرف شخصی دیگر و بدون امر او با کسی مصالحه نمود؛ در این صورت پرداخت مبلغِ مورد مصالحه، بر چه کسی واجب می‌گردد؟

پاسخ این مسئله، در چهار صورت تبلور پیدا می‌کند:

۱. آن فرد از طرف شخصی دیگر و بدون امر او با کسی، در مقابل مالی مصالحه کند و آن مال را نیز ضمانت نماید.

۲. اگر (برای مدّعی) چنین گفت: «**صالحتک علی الفی هذه او علی عبدی هذا**»؛ «**با تو در مقابل این هزار (درهم) خود، یا در مقابل این برده‌ام، مصالحه نمودم**»؛ در این دو صورت، مصالحه تحقق یافته و پرداخت آن چه را که بر خود تعهّد نموده، بر وی لازم می‌گردد.

۳. و اگر (برای مدّعی) چنین گفت: «**با تو در مقابل هزار درهم مصالحه نمودم**»؛ سپس آن مبلغ را بدو تحویل داد؛ در این صورت نیز مصالحه تحقق یافته است؛ و در مورد مبلغی که به مدّعی پرداخت نموده، نمی‌تواند آن مبلغ را از کسی که از جانب او (و بدون امر او) با مدّعی مصالحه کرده است، وصول نماید.

۴. و اگر (برای مدّعی) – بدون آن که مبلغ مورد مصالحه را ضمانت نماید یا آن را به خودش نسبت دهد – چنین گفت: «**با تو در مقابل هزار درهم مصالحه نمودم**»؛ در این صورت این مصالحه بر اجازه‌ی «**مدّعی علیه**» (کسی که از جانب او مصالحه شده) موقوف می‌باشد؛ این طور که اگر این مصالحه را اجازه داد، در آن صورت پرداخت آن مبلغ بر وی واجب می‌گردد و اگر آن را اجازه نداد، در آن صورت مصالحه باطل می‌باشد.

پرسش: اگر دو نفر شریک، از کسی طلبکار بوده؛ و یکی از آن دو شریک، از حق خود در مقابل لباسی مصالحه نمود؛ در این صورت تکلیف شریک دوم چیست؟

پاسخ: در این صورت شریک وی مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند بدهکار خویش را دنبال نماید تا حق خود را از او بگیرد؛ و اگر هم خواست می‌تواند نصف لباس را وصول نماید؛ و در غیر این صورت، شریک وی ضامن یک چهارم دَین برای او می گردد.

و همچنین اگر یکی از آن دو شریک، نصف حق خویش را از بدهکار گرفت، در این صورت شریک وی می‌تواند با او در آن چه وصول نموده، سهیم شود؛ و سپس باقی مانده‌ی طلب‌شان را از بدهکار بگیرند.

پرسش: دیدگاهتان در مورد این موضوع چیست:

اگر یکی از آن دو شریک با همان حصه‌ی طلبش (که از بدهکار گرفته است)، کالایی را خریداری نمود، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت برای شریک وی درست است که یک چهارم دَین را برای او ضمانت کند.

پرسش: اگر دو نفر در معامله‌ی «سَلَم» با همدیگر شریک شدند، و یکی از آن دو شریک، از حق خود (که در جنس مورد معامله وجود دارد) در مقابل رأس المال مصالحه نمود؛ در این صورت حکم این مصالحه چیست؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله و امام محمد رحمه الله، چنین مصالحه ای درست نمی‌باشد؛ ولی امام ابویوسف رحمه الله بر این باور است که این مصالحه درست می‌باشد.

پرسش: اگر فردی وفات کرد و از پس خود وارثانی را بر جای گذاشت؛ و آن

وارثان (به هنگام تقسیم ارث) با یکی از ورثه در مقابل پرداخت مبلغی با او به توافق رسیدند و مصالحه نمودند و او را از ارثیّه و ماترک میّت بیرون کردند؛ آیا چنین مصالحه ای درست می‌باشد؟

پاسخ در این موضوع، تفصیل وجود دارد؛ از این رو حواس خویش را خوب جمع کن و با دقت به مسائل گوش فرا بده و مطالب را پیگیری کن:

۱. اگر چنانه ارثیه و ماترک میّت، دارایی ملکی و زمینی یا کالا و اموال منقول باشد، در آن صورت چنین مصالحه‌ای درست است؛ و در صحّت این مصالحه فرقی نمی‌کند که مبلغ مورد مصالحه کم باشد یا زیاد.

۲. و اگر چنانچه ارثیه و ماترک میّت، نقره باشد و وارثان بدو طلا بدهند؛ یا ارثیه طلا باشد و وارثان بدو نقره بدهند؛ در آن صورت نیز مصالحه درست می‌باشد.

۳. و اگر چنانچه ارثیه و ماترک میّت، طلا و نقره و اجناس دیگر باشد؛ و وارثان با او در مقابل پرداخت طلا یا نقره مصالحه نمودند؛ در آن صورت باید طلا و نقره‌ای که بدو می‌دهند بیشتر از طلا و نقره‌ای باشد که از ترکه‌ی میّت نصیب او می‌گردد تا طلا و نقره در برابر هم قرار گرفته و اضافه‌ی آن نیز در برابر بقیه‌ی سهم او از ارثیه قرار بگیرد.

۴. و اگر ارثیه و ماترک میّت، دَینی در نزد مردم بود، و وارثان با یکی از خود به خاطر آن که او را از حقی که در آن دَین دارد خارج نمایند و آن دین بدیشان برسد، در مقابل مالی با او مصالحه نمودند؛ در این صورت چنین مصالحه ای باطل می‌باشد.

۵. و اگر چنانچه شرط کردند که فرد صلح کننده (مُصالح) بدهکاران را از پرداخت سهم خود معاف کند و هیچ یک از ورثه پی گیر سهم مصالح از بدهکاران نباشند، صلح جایز است.

پرسش اگر فردی از کسی دیگر، هزار درهم در حال حاضر (و به صورت نقدی)

طلب داشت، و با او بر هزار درهمِ مهلت دار و مؤجّل مصالحه نمود، آیا در این صورت چنین مصالحه ای درست می‌باشد؟

پاسخ: چنین مصالحه ای درست می‌باشد؛ گویا که طلبکار، حق طلب خویش را مهلت‌دار نموده است.[1]

پرسش: اگر هزار درهم نقدی را با مقداری دینار که یک ماه دیگر پرداخت شود، مصالحه نمود؛ در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنین مصالحه ای درست نمی‌باشد؛ زیرا چنین مصالحه ای معامله‌ی «**صرف**» می‌باشد و در معامله‌ی صَرف نیز، تأجیل (در پرداخت یکی از دو پول) درست نمی‌باشد.

پرسش: اگر فردی از کسی دیگر هزار درهمِ مؤجّل طلب داشت، و با بدهکار خویش بر پانصد درهم نقدی مصالحه نمود، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: چنین مصالحه ای درست نمی‌باشد.[2]

پرسش: اگر فردی از کسی دیگر هزار درهم سیاه طلب داشت، و با بدهکار خویش بر پانصد درهم سفید مصالحه نمود، در این صورت حکم چنین مصالحه ای چگونه است؟

پاسخ: چنین مصالحه ای درست نمی‌باشد.[1]

۱- زیرا معامله‌ی درهم به مثلش - به صورت نسیّه - درست نمی‌باشد؛ از این رو ما مسئله‌ی بالا را بـه «**تـأخیر و مهلت**» حمل نمودیم.

۲- زیرا نقد بهتر از نسیه است؛ و نصیب او نقد نیست (یعنی وی مستحق نقد نمی‌باشد) بنابراین نقدینگی مقابـل بـا چیزی است که از او کم نموده است و این کار در عوض مدت است که حرام می‌باشد. (به نقل از الجوهرة).

فایده

هر چیزی که مصالحه بر آن صورت گیرد و مستحق عقد «**مداینه**»[۲] باشد، به «**معاوضه**» حمل نمی‌گردد[۳]؛ و براین قضیه حمل می‌گردد که مدّعی بخشی از حق خویش را گرفته و باقی مانده‌ی آن را ساقط نموده است؛ همانند کسی که از فردی دیگر هزار درهم سره و خالص طلب دارد، و با بدهکار خویش بر پانصد درهم ناخالص مصالحه می‌کند؛ چنین مصالحه ای درست است؛ گویا که طلبکار، قسمتی از حق خویش را برای بدهکار بخشیده است و او را از پرداخت آن بری نموده است.

۱- زیرا پول سفید در معامله‌ی نسیه داخل نبوده است؛ و سفیدی، وصفی زیادی است و معامله این گونه می‌گردد که هزار در برابر پانصد و یک وصف اضافی قرار می‌گیرد که این ربا است. برخلاف وقتی که از هزار پول سفید بر ۵۰۰ پول سیاه صلح نماید که جایز است؛ زیرا در این صورت این کم کردن حق فرد، هم در اندازه و هم در وصف صورت گرفته است؛ و نیز برخلاف وقتی که بر اندازه‌ی دَین صلح نماید و هر دو نیز خوب و مرغوب باشند؛ زیرا معامله‌ی مثل در مقابل مثل است و صفت در آن اعتبار ندا ردّ جز این که قبض در مجلس شرط است.

۲- «**مداینه**» عبارت است از: خرید و فروش براساس قرض و وام. (به نقل از «الجوهرة»)

۳- زیرا که در این صورت ربا و سود وجود دارد.

کتاب «هبه»

(بخشش و هدیه)

پرسش «**هبه**» چیست؟

پاسخ «**هبه**» (به کسر هاء و تخفیف باء)، عبارت است از این که انسان (در حال حیات خویش) مال خود را بدون عوض به ملکیّت کسی درآورد. (به تعبیری دیگر، بخشش مالِ حلال توسط انسان عاقل و رشید که مالک آن باشد را به دیگری «**هبه**» می‌گویند؛ مانند آن که کسی مبلغی پول، مقداری لباس، منزل، زمین و... به شخصی بدون عوض و مقابل بدهد.

و هبه و بخشش نیز مانند هدیه مستحب است؛ زیرا خداوند، مسلمانان را به هر دوی آن‌ها تشویق فرموده است؛ و در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿ لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ ...﴾ [آل عمران/۹۲]؛ «**به اوج نیکی دست نخواهید یافت مگر آن که از چیزهایی که دوست می‌دارید انفاق و بخشش کنید**». و همچنین می‌فرماید: ﴿ ... وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ ... ﴾ [بقره/۱۷۷]؛ «**یکی از ویژگی‌های مؤمنان آن است که از دارایی خود هر چند آن را دوست می‌دارد، به نزدیکان و خویشاوندان کمک می‌کند**».

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «**یا نساء المسلمات! لا تحقرنّ جارةٌ لجارتها و لو فِرسن شاةٍ**»؛ «**ای زنان مسلمان! هیچ همسایه ای همسایه‌اش را به خاطر کم اهمیتی هبه‌اش تحقیر نکند اگر چه هدیه‌اش سم گوسفندی باشد**». بخاری و مسلم.

و از ابوهریره رضی الله عنه نیز روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «**لو دُعیتُ**

الی ذراعٍ او کُراعٍ لاجبتُ، و لو اُهدی الیّ ذراع او کُراع لقبلتُ»؛ «**اگر برای ذراع یا پاچه‌ی گوسفندی دعوت شوم، اجابت می‌کنم؛ و اگر ذراع یا پاچه‌ای به من هدیه شود قبول می‌کنم**». بخاری.

و همچنین از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «**تهادّوا تحابّوا**»؛ «**به همدیگر هدیه بدهید تا یکدیگر را دوست داشته باشید**». بخاری و ترمذی.

و از عایشه ﷺ روایت است که: «**کان رسول الله ﷺ یقبل الهدیة و یُثیبُ علیها**»؛ «**پیامبر ﷺ هدیه را قبول می‌کرد و در مقابل آن پاداش می‌داد**». بخاری، ابوداود و ترمذی.)

پرسش: ارکان «**هبه**» چیست؟

پاسخ: ارکان هبه عبارتند از: «**ایجاب**» و «**قبول**». (به تعبیری دیگر، ارکان هبه عبارتند از:

الف) قبول درخواست کننده و بخشیدن چیزی به او با رضایت کامل.

ب) طرفی که چیزی بدو بخشیده می‌شود با کلام یا عملی مانند: «**می‌پذیرم**»؛ «**ممنونم**»، یا تحویل گرفتن آن، اعلام رضایت بنماید؛ زیرا اگر کسی چیزی را به دیگری بخشید و تا قبل از مرگ بخشش‌دهنده، شخصی که چیزی بدو بخشیده شده، با کلام یا عمل با آن موافقت ننماید، پس از آن ادعایش را نمی‌توان بکند و متعلق به ورثه‌ی بخشنده خواهد بود.)

پرسش: آیا پس از «**ایجاب و قبول**» (از طرف بخشش‌کننده و بخشیده شده)، چیز دیگری برای اتمام هبه و صورت گرفتن بخشش، لازم می‌باشد؟

پاسخ: برای اتمام هبه، قبض و دریافت آن ضروری می‌باشد؛ از این رو اگر فرد

بخشیده شده، بدون اجازه‌ی بخشش کننده هبه را در مجلس قبض کرد، جایز است؛ و اگر آن را پس از جدا شدن از بخشش کننده قبض نمود، در این صورت هبه درست نمی‌باشد؛ مگر آن که بخشش کننده اجازه‌ی قبض آن را به بخشش شده بدهد.

پرسش: به وسیله‌ی چه الفاظی، «هبه» از طرف بخشش کننده منعقد می گردد؟

پاسخ: «**هبه**» با این الفاظ منعقد می گردد: «**وهبتُ**» [هدیه دادم]؛ «**نحلتُ**» [بخشیدم]؛ «**اعطیتُ**» [اعطا کردم، پیشکش نمودم]؛ «**این غذا را به تو دادم**»؛ «**این لباس را برای تو در نظر گرفتم**»؛ و «**این چیز را مادام العمر به تو بخشیدم**»[1]؛ «**تو را بر این حیوان سوار نمودم**»، در صورتی که هدفش از این سواری، «**هبه**» باشد.

پرسش: چیزهایی که قابل تقسیم هستند، اگر فردی بخشی از آن را بخشش کرد، حکمش چیست؟

پاسخ: هبه کردن چیزهایی که قابل تقسیم هستند، درست نمی‌باشد، مگر آن که بخشی که هبه می گردد، از دیگر اجزایش جدا و متمایز باشد.

پرسش: آیا هبه نمودن مال مشترک درست می‌باشد؟

پاسخ: هبه نمودن مال مشترک که قابل تقسیم نیست، درست می‌باشد؛ همانند: برده، حمام و آسیاب.

پرسش: اگر بخشی از مال مشترک را که قابل تقسیم نیز می‌باشد، (به کسی) هبه

۱- **توضیح این که**: این چیز را تا زمانی که در قید حیات باشی، برای تو دادم؛ و هر گاه وفات نمودی و چهره در نقاب خاک کشیدی، به من بازگردانیده می‌شود. و هر گاه آن فرد بمیرد، جنس بخشیده شده به وارثش می‌رسد؛ و شرط هبه کننده که آن چیز دوباره به او برگردد باطل می‌باشد.

کرد، آیا چنین هبه ای درست می‌باشد؟

پاسخ: چنین هبه و بخششی فاسد می‌باشد؛ و اگر مالِ مشترک را تقسیم نمود و همان قسمت هبه شده را به فرد بخشش شده تحویل داد، در آن صورت این هبه درست می‌باشد.

پرسش: اگر فردی آرد را که هنوز گندم است، و روغن را که هنوز در کنجد است به فردی دیگر هبه کرد، حکمش چیست؟

پاسخ: چنین هبه و بخششی فاسد می‌باشد.

پرسش: اگر گندم را آرد کرد و آن را به بخشش شده تحویل داد، در این صورت آیا این هبه درست می‌باشد؟

پاسخ: چنین هبه ای درست نمی‌باشد؛ مگر آن که برای هبه قراردادی جدید منعقد گردد.

پرسش: پیشتر بیان نمودید که هبه با «**قبض کردن هدیه**» صورت می‌گیرد؛ و گاهی اوقات امکان دارد که جنسی پیش از هبه کردن در اختیار همان کسی باشد که به او هبه می‌شود؛ در این صورت تکلیف «**قبض هبه**» چیست؟

پاسخ: در این صورت نیازی به قبض کردن جدید نیست و به همان قبض پیشین اکتفا می‌گردد؛ و به مجرد عقد هبه، مالک آن می‌گردد اگر چه قبض و دریافتی جدید صورت نگیرد؛ و این موضوع به آن موضوعی می‌ماند که پدر به فرزند کوچکش چیزی را ببخشد، در این صورت بچه‌ی کوچک به همان هبه (بدون قبض کردن)، مالک آن چیزِ بخشیده شده می‌گردد؛ زیرا در قبض آن هبه، پدرش جانشین وی می‌باشد.

پرسش: اگر فردی بیگانه، چیزی را به بچه ای کوچک بخشید، در این صورت این

هبه چگونه صورت می گیرد و به اتمام می‌رسد؟

پاسخ: هر گاه پدر آن بچه‌ی کوچک، چیز بخشیده شده را قبض کند، هبه صورت می گیرد؛ زیرا پدر، ولیّ و سرپرست بچه می‌باشد. و اگر پدر این بچه وفات یافته بود و کسی دیگر عهده‌دار سرپرستی و نگهداری آن بچه بود و چیز بخشیده شده را قبض کرد، باز هم درست است و هبه صورت می گیرد.

پرسش: اگر به بچه ای بی‌پدر [یتیم]، چیزی بخشیده شد، و مادرش آن چیز بخشیده شده را قبض کرد، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنین هبه ای درست است؛ و حتی اگر بچه‌ی بی‌پدر و مادر، در آغوش فردی بیگانه پرورش می‌یافت و آن فرد بیگانه عهده‌دار تربیّت و نگهداری او بود و چیزی بدان بچه بخشیده شد و آن فرد بیگانه آن را قبض کرد، باز هم جایز است.

پرسش: اگر خود بچه‌ی کوچک به قبض هبه دست یازید، آیا هبه صورت می گیرد؟

پاسخ: اگر چنانچه بچه به سنّ تمییز و تشخیص رسیده بود و هبه را قبض نمود، در این صورت هبه صورت می گیرد؛ و اگر به سنّ تمییز و تشخیص نرسیده بود، (مطابق آن چه پیشتر گفته شد،) لازم است تا ولیّ و سرپرست وی، هبه را قبض نماید.

پرسش: اگر دو نفر، خانه ای را برای یک نفر هبه کنند؛ یا یک نفر، خانه ای را برای دو نفر هبه نماید، در این صورت حکم آن چیست؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله: اگر دو نفر، خانه ای را برای یک نفر هبه کنند، چنین هبه ای درست می‌باشد؛ و چنانچه یک نفر، خانه ای را برای دو نفر هبه نماید، چنین هبه ای درست نمی‌باشد.

و امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که هبه در هر دو صورت، درست می‌باشد.

پرسش: آیا دادن عوض در هبه درست می‌باشد؟

پاسخ: «**هبه**» به شرط دادن عوض درست می‌باشد؛ و در این صورت ردّ و بدل نمودن هر دو عوض معتبر می‌باشد؛ از این رو هر گاه دو طرف، دو عوض را ردّ و بدل نمودند، قرارداد هبه درست می‌گردد، و این کار در حکم «**داد و ستد و خرید و فروش**» می‌باشد که هر دو طرف می‌توانند هر دو عوض را به خاطر «**خیار عیب**» و «**خیار رؤیت**» به صاحبش باز گردانند، و در هر دو عوض، شفعه نیز واجب می‌گردد.

پرسش: اگر فردی به کسی دیگر کنیزی را بخشید و جنین داخل شکم کنیز را (برای خود) مستثنی ساخت، در این صورت حکم این استثنا چیست؟

پاسخ: در این صورت «**هبه**» صحیح، و «**استثنا**» باطل می‌باشد.

پرسش: حکم پشیمان شدن و پس گرفتن هبه چیست؟

پاسخ: اگر برای فردی بیگانه چیزی را بخشیده بود، در آن صورت می‌تواند هبه‌اش را پس بگیرد؛ و در چند صورت نمی‌تواند هبه‌اش را از شخص بیگانه پس بگیرد؛ و آن چند صورت عبارتند از:

- در مقابل هدیه، عوضی را گرفته باشد.
- فردی که چیزی بدو بخشیده شده، چیزی را در شیء هبه شده افزوده باشد که جزء لاینفک و جداناشدنی آن قرار گرفته باشد.
- یکی از هبه‌کننده یا فردی که چیزی بدو بخشیده شده، وفات نماید.
- چیز بخشیده شده از ملکیّت و تصرّف کسی که آن چیز بدو هبه شده، خارج گردد.

و رجوع در هبه، گر چه با مراعات این شرائط درست می‌باشد، ولی نباید فراموش کرد که پشیمان شدن و پس گرفتن هبه، به شدت مکروه (مکروه تحریمی) می‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمودند:

«**العائد فی هبته کالکلب یعود فی قیئه، لیس لنا مثل السوء**»[1]؛ «**آن کسی که از هبه‌اش پشیمان می‌شود و آن را پس می‌گیرد، مانند سگی است که استفراغ خود را می‌خورد؛ و ذکر کردن مثال زشت، شایسته‌ی ما نیست**».

[و از زید بن اسلم از پدرش روایت است: از عمر بن خطاب رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: اسبی را در راه خدا بخشیدم. کسی که اسب را بدو داده بودم، از آن به خوبی مواظبت نمی‌کرد، خواستم که اسبم را از او بخرم، گمان کردم که او می‌خواهد اسب را به قیمتی ارزان بفروشد. درباره‌ی خرید این اسب از پیامبر ﷺ سؤال کردم. پیامبر ﷺ فرمود: «**لاتشتره و ان اعطاکه بدرهم واحد، فان العائد فی صدقته کالکلب یعود فی قیئه**»؛ «**آن را خریداری مکن، اگر چه به یک درهم به تو بفروشد، چون کسی که از صدقه‌اش پشیمان می‌شود، مانند سگی است که استفراغش را می‌خورد**». بخاری و مسلم]

پرسش: به چه علت موضوع «**پشیمان شدن و پس گرفتن هبه**» را به شخص بیگانه مقیّد نمودید؛ و اگر چنانچه برای کسی از خویشاوندان خود چیزی را بخشید، آیا می‌تواند هبه‌اش را از آن‌ها پس بگیرد؟

پاسخ: هر گاه چیزی را به یکی از خویشاوندانِ محرم خویش ببخشد، در آن صورت نمی‌تواند هبه‌اش را از آن‌ها پس بگیرد؛ و اگر یکی از زن و شوهر، چیزی را به همدیگر بخشیدند، باز هم نمی‌توانند آن را از یکدیگر پس بگیرند.

۱- بخاری.

پرسش: پیشتر بیان نمودید که اگر فرد هبه‌گیرنده در مقابل هبه، عوضی را به فرد هبه‌دهنده بدهد، در آن صورت هبه‌دهنده نمی‌تواند هبه‌اش را پس بگیرد؛ حال سؤال اینجاست که معنا و مفهوم «**عوضی که مانع پس گرفتن هبه**» می‌شود چیست؟

پاسخ: صورت عوضی که مانع پس گرفتن هبه می‌شود، بدین گونه است که فرد هبه‌گیرنده به فرد هبه‌دهنده بگوید: «**این چیز را در عوض هبه‌ی خویش بگیر**»؛ یا بگوید: «**این چیز را به جای هبه‌ی خویش بگیر**»؛ یا بگوید: «**این چیز را در مقابل هبه‌ی خویش بگیر**»؛ پس هر گاه فرد هبه‌گیرنده عوض را به فرد هبه‌دهنده بدهد، و هبه‌دهنده نیز آن را قبض بکند، در آن صورت «**رجوع در هبه**» ساقط می گردد.

و همچنین اگر فرد بیگانه ای از طرف فرد هبه گیرنده، عوضی را به شخص هبه‌دهنده - از روی احسان و بخشش - بدهد و شخص هبه‌دهنده آن عوض را قبض نماید، در این صورت نیز حق رجوع وی در هبه ساقط می گردد.

پرسش: اگر فرد هبه‌گیرنده در مقابل هدیه، عوضی را به هبه‌دهنده داد؛ سپس در نیمی از چیز بخشیده شده، حقداری پیدا شد و در آن ادعای حق نمود؛ در این صورت آیا صاحب عوض (هبه گیرنده) می‌تواند چیزی را از هبه‌دهنده بگیرد؟

پاسخ: در این صورت نصف عوض را می‌تواند از هبه‌دهنده بگیرد.

پرسش: اگر چنانچه در نیمی از عوض، حقداری پیدا شد و در آن ادعای حق نمود، در این صورت آیا هبه‌دهنده می‌تواند چیزی را از هبه‌گیرنده بگیرد؟

پاسخ: در این صورت فرد هبه‌دهنده نمی‌تواند چیزی را از هبه‌گیرنده بگیرد؛

مگر آن که باقی مانده‌ی عوض را به هبه‌گیرنده بازگرداند؛ در آن صورت می‌تواند تمامی هبه را باز پس بگیرد.

پرسش: آیا برای صحّت «**رجوع در هبه**»، مراعات کردن شرائطی هم لازم می‌باشد؟

پاسخ: در صورت‌هایی که رجوع در هبه جایز می‌باشد؛ مراعات کردن یکی از این دو امر در صحّت «**رجوع در هبه**» لازم می‌باشد:
۱. رضایت هبه‌گیرنده و هبه کننده.
۲. حکم قاضی.[۱]

پرسش: اگر چیز هبه شده، ضایع و تلف گردید؛ سپس برای آن حقداری پیدا شد و در آن ادعای حق نمود؛ از این رو فرد هبه‌گیرنده ضامن آن هبه‌ی ضایع شده برای حقدار گردید، و تاوان و غرامتش را بدو پرداخت؛ در این صورت آیا فرد هبه‌گیرنده می‌تواند برای وصول چیزی که به حقدارِ پرداخت نموده، به فرد هبه‌دهنده مراجعه نماید؟

پاسخ: هبه‌گیرنده نمی‌تواند برای وصول مبلغی که به حقدار هبه‌ی ضایع شده پرداخت نموده است، به فرد هبه‌دهنده مراجعه نماید.

پرسش: برای این که فقیر، مال صدقه را در ملکیّت و تصرّف خود درآورد، آیا در حقّ وی، قبض صدقه شرط می‌باشد؟

پاسخ: صدقه به سان هبه است؛ از این رو بدون قبض صدقه، فقیر مالک آن نمی‌گردد؛ (ناگفته نماند که) صدقه‌ی چیزهای مشترک که قابل تقسیم نمی‌باشند، درست نیست.

۱- زیرا ملکیّت فرد هبه‌گیرنده در چیز هبه شده ثابت می‌باشد؛ از این رو ملکیّت وی جز به رضایت یا به قضاء و فیصله‌ی قاضی از بین نمی‌رود.

پرسش: اگر فردی، یک جنس را به دو فقیر صدقه داد، آیا چنین صـدقه‌ای درسـت است؟

پاسخ: چنین صدقه ای درست می‌باشد.

پرسش: آیا پس گرفتن صدقه (از شخص فقیر) درست می‌باشد؟

پاسخ: پس از آن که فقیر، صدقه را قبض کرد، برای صدقه‌دهنده درست نیست تـا آن را از او پس بگیرد.

پرسش: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، امام ابویوسـف رحمه‌الله و امـام محمـد رحمه‌الله، «**عُمـری**» (بخشش مادام العمر) و «**رُقبی**» (بخشش پس از مرگ) چه حکمی دارند؟

پاسخ: «**عُمری**» جایز می‌باشد[1]؛ و «**عُمـری**» برای شخصِ مورد بخـشش مـی‌باشـد و پس از مرگ او فرزندان و وارثانش هم می‌توانند از آن چیزِ بخشیده شـده استفاده بکنند؛ و از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله، «**رُقبی**» باطل می‌باشد[2]؛ ولی امـام ابویوسـف رحمه‌الله بـر ایـن بـاور اسـت کـه «**رقبـی**» جـایز می‌باشد.[3] [به هر حال، «**عُمـری**» – **بخـشش مـادام العمـر** –: آن اسـت کـه

۱- «**عُمری**» آن است که شخصی، منزل خویش را در اختیار فردی دیگر تا زمانی که در قیـد حیـات اسـت، قـرار بدهد و چون آن شخصِ مورد بخشش، وفات کرد، منزل به خود صـاحب خانـه بـاز گـردد؛ در ایـن صـورت تملیک شخص مورد بخشش درست می‌باشد و شرط آن (کـه بعـد از وفـات وی، خانـه بـه صـاحب خانـه – بخشنده – برگردد) باطل می‌باشد؛ و پیشتر گفتیم که هبه با شروط فاسد، باطل نمی‌گردد. (هدایه)

۲- «رُقبی» آن است که شخصی به کسی دیگر بگوید: اگر من پیش از تو مردم، خانه‌ام از آنِ تو و چنانچه تو پیش از من فوت کردی، خانه متعلق به خود من باشد.

۳- زیرا کسی که می‌گوید: «خانه‌ام برای تو است»؛ این سخنش بیانگر تملیک است؛ و این که می‌گوید: «اگر مـن پیش از تو مردم، خانه‌ام از آنِ تو و چنانچه تو پیش از من فوت کردی، خانه متعلق به خود من اسـت»، شـرط فاسد همانند «عمری» می‌باشد. و دلیل امام ابوحنیفه و امام محمد در جواز «عمری» و ردّ «رقبی» آن است کـه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم عُمری را اجازه فرمودند و رُقبی را ردّ کردند؛ زیرا در نزد امام ابوحنیفه و امام محمد، معنای ←

مسلمانی منزل، زمین یا درختان میوه‌ی خود را مادام العمر به مسلمانی دیگر هدیه کند. بدین معنی که تا زمانی شخصِ مورد بخشش درحال حیات است از آن استفاده نماید.

عُمری و بخشش مادام العمر براساس فرموده‌ی رسول خدا ﷺ خطاب به جابر رضي الله عنه جایز است؛ آنجا که فرمود: «... **هر گاه گفت: این تا زمانی که زنده ای برای تو، تنها به او تعلق می‌گیرند، و فرزندانش حقی در آن ندارند**». مسلم.

و «**رُقبی**» - **بخشش پس از مرگ** - آن است که مسلمانی به دیگری بگوید: اگر من پیش از تو مردم خانه ام از آن تو و چنانچه تو پیش از من فوت کردی خانه‌ات متعلق به من باشد.

و بنا بر فرموده‌ی رسول خدا ﷺ «**رُقبی**» کراهت دارد. ایشان فرمودند: «**برای بدست آوردن هدیه مردم، انتظار نکشید وامروز و فردا نکنید؛ زیرا اموال آن‌ها حق وارثان است**». احمد و ابوداود

از طرف دیگر انتظار مرگ دوست و آشنا را کشیدن، با روح برادری و دینی و خویشاوندی ناسازگاراست، و گاهی ممکن است که وسوسه‌های شیطانی انسان را به کشتن او وادار کند.)

➡ «رقبی» این است که اگر من پیش از تو وفات کردم، آن هبه از آن تو است؛ و «رقبی» از مراقبت گرفته شده است، و در رُقبی هر یک منتظراند تا دیگری بمیرد و هبه بدو برسد؛ و پرواضح است که این کار، معلّق نمودن تملیک به خطر می‌باشد، از این رو باطل می‌باشد. و چون رُقبی در نزد امام ابوحنیفه و امام محمد درست نمی‌باشد، از این رو چنین موضوعی حمل بر «عاریت» می‌گردد؛ زیرا رقبی متضمن انتفاع و بهره گیری می‌باشد. (به نقل از هدایه).

کتاب «غصب»

(تسلّط ناروا و ستمکارانه بر اموال مردم)

پرسش «**غصب**» چیست؟

پاسخ «**غصب**، عبارت است از این که کسی به صورت ناروا و ستم کارانه و بدون اجازه‌ی مالک، بر اموال قیمتی و گران‌بها و محترم و قابل توجه و قابل نقل و انتقال، تسلّط یابد و حق صاحب حق را بـه نـاحق پایمـال نمایـد. [و بـه تعبیری دیگر، «**غصب**» یعنی: گرفتن حق دیگران بـه نـاحق. و **غـصب**، ظلـم است و ظلم تاریکی‌هـایی را در روز قیامـت در پـی دارد؛ خداونـد متعـال می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعۡمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَۚ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمۡ لِيَوۡمٖ تَشۡخَصُ فِيهِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ ٤٢ مُهۡطِعِينَ مُقۡنِعِي رُءُوسِهِمۡ لَا يَرۡتَدُّ إِلَيۡهِمۡ طَرۡفُهُمۡۖ وَأَفۡـِٔدَتُهُمۡ هَوَآءٞ ﴾ [ابراهیم / ۴۲ و ۴۳]؛

«ای پیامبر! گمان مبر که خدا از کارهایی که ستمگران می کننـد بـی‌خبـر است، آنان را به روزی حواله می کنـد کـه چـشم‌هـا در آن بـاز مـی‌مانـد (سـتمگران) سـرهای خـود را بـالا گرفتـه و یـک راسـت مـی‌شـتابند و چشمانشان فرو بسته نمی‌شود و دلهایشان تهی می گردد.»

و نیز می‌فرماید: «وَلَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ...» [بقره/۱۸۸]؛

«و اموال خودتان را به باطل در میان خودتان نخورید».

پیامبر ﷺ در خطبه‌ی حجة الوداع فرمـود: «**انّ دمـاءکم و امـوالکم و اعراضکم حرام علیکم، کحرمة یومکم هذا، فی شهرکم هذا فی بلـدکم هـذا**» [ابن ماجه]؛ «به راستی خون‌ها، اموال و نوامیس‌تان بر شـما حـرام اسـت

مانندحرام بودن این روز، در این ماه و در این سرزمینتان».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «... **ولا یسرق حین یسرق و هو مؤمن، و لا ینتهب نُهبة یرفع الناس الیه فیها ابصار هم حین ینتهبها و هو مؤمن**» [بخاری و مسلم]؛ «... و دزد در حالی که دزدی می کند، و غارتگر در حالی که غارت می‌کند و مردم به او نگاه می کنند ایمان ندارند».]

پرسش: اگر فردی، مالی را غصب کرد و پس از مدتی، مدعی شد که آن مالِ غصب شده تلف گردیده است؛ در این صورت با فرد غصب‌کننده چگونه فیصله می‌شود؟

پاسخ: در موضوع غصب، اصل آن است که فرد غصب‌کننده باید عین چیزی را که غصب نموده به صاحبش بازگرداند؛ (و چنانچه آن را تلف نموده باشد، همانند آن را برگرداند، و چنانچه مشابهی نداشت، قیمت روز آن را باید به مالک بپردازد)؛ و اگر مدعی شد که مالِ غصب شده، تلف گردیده است،در این صورت قاضی او را زندانی نماید؛ و تا زمانی که برای قاضی تکلیف مالِ غصب شده، واضح و آشکار نشده، غاصب را در زندان نگه دارد. (یعنی تا زمانی که برای حاکم معلوم شودکه اگر مالِ غصب شده در نزد غاصب می‌بود، آن را ظاهر و آشکار می‌ساخت، تا آن زمان او را زندانی نماید.) و اگر قاضی در این زمینه به نتیجه ای نرسید، در آن صورت غاصب را وادار نماید تا «**بدلِ**» مالِ غصب شده را به صاحبش بازگرداند.

پرسش: «**بدلِ مالِ غصب شده**» چیست؟

پاسخ: اگر غصب‌کننده به غصب مالی دست یازید که برایش همانند و مشابهی وجود دارد، مانند: گندم و غیره. در این صورت اگر مالِ غصب شده در نزد وی تلف گردید، بر وی لازم است تا همانند و مشابه مالِ غصب شده را

برای صاحبش ضامن گردد؛ و چنانچه مالِ غصب شده مشابه و همانند نداشته باشد، مانند: اشیای شمارشی که با همدیگر تفاوت و اختلاف دارند؛ در آن صورت پرداخت قیمت مالِ غصب شده بر وی لازم می‌گردد.

پرسش: آیا در ضمانت مالِ غصب شده، در این که خود مالِ غصب شده تلف گردد یا دیگران او را تلف گردانند، فرقی وجود دارد؟

پاسخ: در این زمینه، هیچ فرقی در میان این دو قضیه وجود ندارد؛ و در هر صورت بر فرد غصب کننده ضمانت واجب می‌باشد؛ خواه مالِ غصب شده به خودی خود هلاک شده باشد، یا با دخالت غاصب یا کسی دیگر تلف گردیده باشد.

پرسش: چنانچه کسی چیزی را از دیگری غصب کند و آن را معیوب و ناقص نماید، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنانچه عیب و نقصی در مال غصب شده در نزد غاصب به وجود بیاید، در آن صورت بر فرد غصب کننده ضمانت نقصان مالِ غصب شده لازم می‌گردد. (از این رو چنانچه کسی چیزی را از دیگری غصب نماید و آن را معیوب و ناقص کند، عیبی که ارزش و نوع استفاده از آن‌ها را کم کند، باید همانند آن را برای مالک خریداری و جنس معیوب را برای خود نگه دارد. و چنانچه همانندی نداشت، عین آن را همراه با مبلغی که به خاطر عیب و نقص از ارزش آن کم شده به مالک بازگرداند.)

پرسش: اگر شخصی، مالی را غصب کرد؛ و در مال غصب شده به وسیله‌ی فعلِ غصب کننده، تغییراتی به وجود آمد؛ و این تغییرات (چنان عمیق بود که) باعث از بین رفتن اسم آن مالِ غصب شده و باعث از میان رفتن منافع مهمی که در آن به ودیعه نهاده شده بود گردید؛ همانند آن که گوسفندی را

غصب نماید؛ سپس آن را ذبح و گوشت آن را بریان یا پخته نماید؛ یا گندمی را غصب و آن را آرد نماید؛ یا آهنی را غصب و آن را شمشیر بگرداند؛ و یا فلزی را غصب و آن را ظرف درست نماید؛ در این صورت‌ها تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت‌ها، ملکیّت شخصِ مالک از مال غصب شده زائل می گردد و فرد غصب کننده مالک آن می گردد؛ و بر غصب کننده لازم است تا همانند آن را برای مالک بازگرداند؛ و تا زمانی که همانند آن را به مالک بازنگردانیده است، برایش حلال نیست که از مال غصب شده بهره‌برداری و استفاده نماید.

پرسش: اگر فردی، لباسی را غصب کرد و آن را با رنگ قرمز رنگ نمود؛ یا آردی را غصب و آن را با روغن درآمیخت و مخلوط نمود؛ در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت شخص مالک مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند - در صورت اول - فرد غصب کننده را وادار به ضمانتِ پرداختِ قیمتِ لباسِ سفید نماید؛ و - در صورت دوم - نیز می‌تواند او را به ضمانتِ پرداختِ قیمتِ آرد، ضامن گرداند و لباس و آرد را به فرد غصب کننده بازگرداند؛ و اگر هم خواست می‌تواند عین آن لباس رنگ داده شده و آرد مخلوط شده با روغن را همراه با مبلغی که به خاطر رنگ لباس و روغنی که در آرد مخلوط شده، از غصب کننده بگیرد.

پرسش: اگر کسی زمینی را غصب کرد و در آن ساختمانی را ساخت، حکم آن چیست؟

پاسخ: در این صورت ملکیّت مالک زمین از بین می‌رود و بر غصب کننده پرداخت قیمت آن لازم می گردد.

پرسش: اگر کسی، مالی را غصب کرد و آن را از چشم مالک آن، مخفی و پنهان داشت، و مالک نیز غصب کننده را بر پرداخت قیمت آن ضامن گردانید؛ ولی در مورد قیمتِ جنسِ غصب شده میان غصب کننده و مالک آن اختلاف نظر پیش آمد؛ در این صورت در میان آن دو چگونه فیصله می‌شود؟

پاسخ: چنانچه در مورد قیمت جنس غصب شده میان غصب کننده و مالک، اختلاف نظر پیش بیاید، در آن صورت سخن غصب کننده همراه با سوگندش پذیرفته می‌شود؛ مگر آن که مالک برای اثبات ادعای خود، دلیل و مدرک و شاهدی بیاورد؛ و هنگامی که مالک بر اثبات ادعای خویش دلیل و شاهدی آورد، در آن صورت سخن او پذیرفته می‌شود؛ و هر گاه غصب کننده، ضامن پرداختِ قیمتِ جنس غصب شده گردید، در آن صورت پس از ضمانت، مالک آن جنس می‌گردد.

پرسش: اگر بر مبنای سخن مالکِ جنس غصب شده، یا براساس دلیل و شاهدی که مالک بر اثبات ادعای خویش آورده؛ یا بنا بر سرباز زدن غصب کننده از سوگند؛ و یا بنابر سخن و سوگند غاصب، غصب کننده ضامن پرداختِ قیمتِ جنسِ گم شده (و غصب شده) گردید؛ سپس جنسِ غصب شده پیدا شد و معلوم گشت که قیمت آن افزون تر از آن چیزی است که غاصب آن را ضمانت نموده است؛ در این صورت آیا مالکِ جنس غصب شده، می‌تواند باقی مانده‌ی قیمت را از غصب کننده بگیرد؟

پاسخ: اگر غصب کننده بر مبنای سخن و سوگند خودش، ضامن آن جنس گردیده بود، در آن صورت مالک مختار است؛ اگر خواست می‌تواند به همان ضمانت نخست عمل کند؛ و اگر هم خواست می‌تواند جنس غصب شده را از غاصب بگیرد و عوض آن را بدو مسترد نماید؛ و اگر غصب کننده - برمبنای سخن مالکِ جنس، یا براساس دلیل و شاهدی که مالک بر اثبات

ادعای خویش آورده، و یا براساس سرباز زدن غصب کننده از سوگند - ضامن پرداخت قیمت جنسِ غصب شده گردید، در آن صورت مالک هیچ گونه اختیاری ندارد و جنس غصب شده از آنِ غاصب می‌باشد.

پرسش: اگر فردی به غصب طلا و نقره پرداخت و آن‌ها را به درهم و دینار تبدیل نمود، و یا از آن‌ها ظروف طلایی و نقره ای ساخت؛ در این صورت آیا ملکیّت مالک از آن‌ها زائل می گردد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله در این صورت ملکیّت مالک از آن‌ها زائل نمی گردد؛ زیرا که در هر صورت، جنس باقی است.[۱]

پرسش: اگر کسی گوسفند دیگری را بدون امر او ذبح نمود، در این صورت تکلیف مالک آن گوسفند چیست؟

پاسخ: در این صورت مالک گوسفند مختار است؛ این طور که اگر خواست می‌تواند ذبح کننده را ضامن قیمت آن گوسفند گرداند و گوسفند را بدو تحویل دهد، و اگر هم خواست می‌تواند غصب کننده را ضامن نقصان آن گوسفند گرداند.

پرسش: اگر فردی لباس شخصی دیگر را پاره نمود، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنانچه پارگی لباس، اندک و ناچیز باشد، ضامن نقصان آن می گردد؛ و اگر پارگی لباس، زیاد باشد، در آن صورت تمامی منافع آن لباس به

۱- امام ابویوسف و امام محمد بر این باورند که بر غصب کننده لازم است تا مثل نقره ای که غصب کرده و در ملکیّت خویش درآورده به مالک بپردازد؛ زیرا در آن تغییرات و تبدیلات مهم صنعتی (همانند درهم و ظروف نقره‌ای) به وجود آورده است؛ و اگر چنانچه غصب کننده به ریختگری و قالب ریزی طلا یا نقره پرداخت ولی آن‌ها را به درهم و دینار تبدیل نکرد، بلکه آن‌ها را لایه لایه نمود، در این صورت به اتفاق هر سه امام، ملکیّت مالک از آن زائل نمی گردد. (به نقل از «**الجوهرة النيرة**»)

ذریعه‌ی پارگی آن از بین می‌رود؛ از این رو مالکِ لباس می‌تواند وی را ضامنِ همه‌ی قیمت آن بگرداند.

پرسش: شما در تعریف «**غصب**»، آن را مقیّد به این قیود و شروط نمودید که مال غصب شده، «**قیمتی و گران‌بها، محترم و قابل توجه، و قابل نقل وانتقال**» باشد؛ حال سؤال اینجاست که فایده‌ی این قیود و شروط چیست؟

پاسخ: فایده‌ی این قیود و شروط در مالِ غصب شده، در این مسائل تبلور پیدا می‌کند:

۱. اگر مسلمانی، شراب یا خوک مسلمان دیگری را تلف نمود، در آن صورت ضامن آن نمی‌گردد؛ زیرا از دیدگاه مسلمانان، شراب و خوک از اجناس قیمتی، محترم و قابل توجه نمی‌باشند؛ ولی اگر چنانچه مسلمانی، شراب یا خوک فرد ذمّی‌ای را تلف نمود، در آن صورت ضامن آن می‌گردد؛ زیرا از دیدگاه زنهاریان و ذمّیان، شراب و خوک دارای قیمت و ارزش می‌باشند.

۲. از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام ابویوسف رحمه‌الله، اگر فردی، زمینی را غصب نمود، در آن صورت در زمین، قضیه‌ی «**غصب**» تحقق نیافته است؛ زیرا که زمین از زمره‌ی اموال قابل نقل و انتقال نمی‌باشد؛ و نتیجه‌ی این اختلاف وقتی ظاهر می‌گردد که فردی زمینی را غصب کند و آن زمین در دست خودش هلاک گردد[1]؛ در آن صورت فرد غصب‌کننده – از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام ابویوسف رحمه‌الله – ضامن نیست؛ ولی امام محمد رحمه‌الله بر این باور است که در آن صورت ضامن آن زمین می‌گردد.

پرسش: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام ابویوسف رحمه‌الله، قضیه‌ی «**غصب**» در زمین تحقق پیدا نمی‌کند؛ ولی اگر چنانچه فرد غصب‌کننده زمینی را در اختیار

۱- مثل این که سیلاب بر زمین چیره و غالب گردد و درختان و خاک آن را از بین ببرد.

خودش گرفت و در آن زمین – با عمل خودش یا با سکونت در آن – عیب و نقصی را به وجود آورد، در آن صورت آیا ضامن نقصان آن می گردد؟

پاسخ: آری؛ در این صورت به اتفاق نظر امام ابوحنیفه رحمه الله، امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله، ضامن نقصان زمین می گردد.

پرسش: اگر فردی، زمینی را غصب کرد و در آن درخت کاشت یا ساختمان بنا کرد، در آن صورت حکم چیست؟

پاسخ: در این صورت به غصب کننده گفته شود که درختان را بریده و ساختمان را ویران و زمین را به صورت اول به مالکش باز گرداند؛ و اگر زمین به وسیله‌ی بریدن درختان و ویران نمودن ساختمان، معیوب و ناقص می‌شد، در آن صورت مالک می‌تواند برای غصب کننده قیمت ساختمانِ ویران شده و درختانِ بریده شده را ضمانت نماید، و در این صورت ساختمان و درختان از آنِ مالک می‌باشد.

پرسش: اگر (کالا و حیوانِ) غصب شده در دست غصب کننده، محصول و نتیجه داد، در این صورت تکلیف آن حاصل و نتیجه چیست؟

پاسخ: حاصل و نتیجه‌ی کالا و حیوانِ غصب شده، امانتی در دست فرد غصب کننده به شمار می‌آید؛ همانند: کودکی که از کنیز متولد شود؛ و میوه ای که از بوستان به دست آید.

و اگر چنانچه حاصل و نتیجه‌ی جنس غصب شده در نزد غصب کننده تلف گردید، در آن صورت ضامن آن نمی‌باشد؛ و در دو صورت ضامن حاصل و نتیجه‌ی جنس غصب شده می‌باشد:

۱. در صورتی که (در حفظ و نگهداری) حاصل و نتیجه‌ی جنس غصب شده، تعدّی و کوتاهی و سهل انگاری و خیانت نماید.

۲. در صورتی که مالکِ جنس غصب شده آن را از غصب کننده درخواست نماید، و غصب کننده مانع پرداخت آن به مالکش گردد.

پرسش: اگر فردی کنیزی را غصب کند، و خود وی یا کسی دیگر با آن کنیز زنا نماید؛ و آن کنیز در نزد وی بچه‌ای را متولد کند، و با تولد بچه نقصی در کنیز به وجود بیاید، در این صورت ضمانت نقصان بر عهده‌ی چه کسی می‌باشد؟

پاسخ: ضمانت این نقصان بر عهده‌ی غصب کننده می‌باشد؛ و چنانچه قیمت و ارزش بچه‌ی متولد شده، مساوی با نقصان باشد، در آن صورت نقصان کنیز به ذریعه‌ی بچه‌ی متولد شده جبران می گردد، و پرداخت ضمانت از دوش غصب کننده برداشته می‌شود؛ و اگر چنانچه قیمت بچه‌ی متولد شده، مساوی با نقصان نبود، در آن صورت مابقی قیمت نقصان را باید پرداخت نماید.

پرسش: اگر فردی حیوانی را غصب کرد و بر آن سوار شد؛ یا خانه ای را غصب نمود و در آن سکونت کرد؛ یا برده ای را غصب کرد - و به عنوان مثال: - یک ماه از او کار کشید؛ در این صورت‌ها آیا برغصب کننده ضمانت منافع آن‌ها لازم می گردد؟

پاسخ: فرد غصب کننده ضامن منافع آن چه غصب نموده، نیست؛[1] و در صورتی ضامن منافع آن‌ها می گردد که با به کار گیری آن‌ها، نقص و عیبی در آن‌ها به وجود بیاورد.

۱- مراد این است که از لحاظ «**قضایی**»، ضامن منافع آن چه غصب نموده نمی‌باشد، ولی از لحاظ «**دیانت**» گنهکار می‌باشد.

کتاب «ودیعه»

(امانت، سپرده)

پرسش: معنای لغوی و شرعی «**ودیعه**» چیست؟

پاسخ: «**ودیعه**» از «**الودع**» گرفته شده و به معنای «**ترک کردن و رها نمودن**» می‌باشد.

و «**ودیعه**» در اصطلاح شرع مقدّس اسلام، عبارت است از چیزی که انسان آن را نزد انسان جایز التصرف می‌گذارد تا از آن حفظ و نگهداری کند، و ملکیّت مالک نیز در آن باقی و پابرجا باشد.[1]

[به تعبیری دیگر، «**ودیعه**»: آن است که کسی کالا یا پول نقدی را برای محافظت از آن، نزد دیگری به امانت می‌سپارد تا هر گاه درخواست کرد آن را به او بازگرداند.

و هر گاه کسی از برادرش خواست که چیزی را نزد خود به عنوان امانت نگهداری کند در صورت توانایی حفظ آن، مستحب است آن را قبول کند؛ چون این کار از باب تعاون و همکاری بر نیکی و تقوا است.

و بنابراین آیات قرآن و سنّت رسول خدا ﷺ، ودیعه نهادن جایز است. خداوند متعال می‌فرماید: «... فَلۡيُؤَدِّ ٱلَّذِي ٱؤۡتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ ... » [بقره/۲۸۳]؛ «کسی که مورد اطمینان قرار گرفته، امانت‌دار باشد و آن را بازگرداند».

۱- نویسنده‌ی کتاب «**الجوهرة النیرة**» بدین موضوع اشاره نموده و در ادامه گفته است: تفاوت میان ودیعه و امانت در آن است که «**ودیعه**» درخواست حفظ و نگهداری یک چیز از روی قصد است؛ ولی «**امانت**» آن است که جنسی بدون قصد در دسترس کسی قرار بگیرد، همانند این که باد، لباسی را در پیش کسی بیاندازد.

و رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «**ادّ الامانة الی من ائتمنک**»؛ «امانت را به کسی که تو را امین قرار داده برگردان». ترمذی و ابوداود.]

پرسش: حکم ودیعه در نزد امانت‌دار چیست؟

پاسخ: ودیعه در نزد امانت‌دار، «**امانت**» می‌باشد؛ و امانت‌دار هیچ ضمانتی در برابر ودیعه ندارد مگر این که در حفظ و نگهداری آن کوتاهی کند. (به تعبیری دیگر، هر گاه امانت در نزد امانت‌دار - بدون کوتاهی و خیانت او - ضایع شود یا به سرقت رود، ضامن آن نیست. از این رو کسی که چیزی را به عنوان عاریه می‌گیرد، امانت‌دار است، و هیچ ضمانتی در برابر آن ندارد، مگر این که در نگهداری آن کوتاهی کند، یا این که عاریه‌دهنده شرط کند که عاریه‌گیرنده باید ضامن کالا باشد.)

پرسش: آیا بر امانت‌دار واجب است تا خودش به حفظ و نگهداری ودیعه همّت گمارد؟

پاسخ: فرد امانت‌دار هم می‌تواند خود به حفظ و نگهداری ودیعه بپردازد، و هم می‌تواند آن را به ذریعه‌ی خانواده‌اش حفظ و نگهداری نماید؛ و چنانچه حفظ و نگهداری آن را به افرادی غیر از خانواده‌اش سپرد، یا آن را در نزد فردی دیگر به ودیعه گذاشت، در آن صورت ضامن می‌گردد؛ مگر در صورتی که خانه‌اش آتش بگیرد و جنس امانتی را به همسایه‌اش بسپارد؛ یا امانت‌دار در کشتی باشد و بیم غرق شدن را داشته باشد؛ از این رو جنس امانتی را در کشتی دیگری بیاندازد؛ در چنین صورت‌هایی ضامن آن نیست؛ زیرا که این کارها را به نفع امانت‌دهنده انجام داده است.[1]

۱- همچنان که نویسنده‌ی هدایه گفته است، این کارها زمانی تصدیق و تأیید می‌گردند که بر آن‌ها دلیل و شاهدی بیاورد.

پرسش: اگر امانت‌دهنده به امانت دار چنین گفت: «**حفظ و نگهداری این ودیعه را به همسرت نسپار**»؛ ولی امانت دار آن را به همسرش سپرد؛ یا بدو چنین گفت: «**این ودیعه را در این خانه نگهداری کن**»؛ ولی امانت‌دار آن را در خانه ای دیگر از همان منزل نگهداری کرد، و در نتیجه ودیعه‌ی امانت‌دهنده تلف گردید؛ در این صورت آیا امانت دار ضامن می گردد؟

پاسخ: در این دو صورت، امانت‌دار هیچ ضمانتی در برابر ودیعه ندارد؛ ولی اگر چنانچه ودیعه را در منزلی دیگر [غیر از منزل خودش] نگهداری نمود، در آن صورت ضامن آن می گردد.

پرسش: اگر امانت‌دهنده برای بازگردانیدن ودیعه به نزد امانت دار آمد و برای این کار، اجیر و مزدوری را کرایه نمود، در این صورت اجرت آن مزدور بر عهده‌ی چه کسی است؟

پاسخ: اجرت بازگردانیدن ودیعه، برعهده‌ی امانت‌دهنده می‌باشد.

پرسش: اگر (ناخواسته) جنسِ به ودیعه گذاشته شده، با مال امانت دار قاطی شد، یا با دخالت و فعلِ خود امانت‌دار، جنسِ به ودیعه گذاشته شده با مالش مخلوط گشت، در این صورت حکم ضمانت آن چگونه می‌باشد؟

پاسخ: چنانچه ناخواسته و بدون دخالت امانت‌دار، جنسِ به ودیعه گذاشته شده با مال وی قاطی شد، در آن صورت وی شریک امانت‌دهنده می‌باشد؛ و اگر امانت‌دار، جنسِ به ودیعه گذاشته شده را به گونه ای با مالش قاطی نموده بود که از همدیگر متمایز و جدا نمی‌شدند، در آن صورت در برابر ودیعه ضامن می‌باشد.

پرسش: در صورتی که امانت دار از جنسِ به ودیعه گذاشته شده استفاده نماید، حکم وجوب ضمان آن چگونه خواهد بود؟

پاسخ: چنانچه امانت دار تمامیِ جنس به ودیعه گذاشته شده را استفاده نماید، ضامن کلّ آن می گردد؛ و اگر قسمتی از آن را استفاده نماید و قسمت دیگر نیز تلف گردد، در آن صورت وی ضامن همان مقداری است که آن را مورد استفاده قرار داده است.

پرسش: اگر امانت‌دار، بخشی از جنسِ به ودیعه گذاشته شده را مصرف کرد؛ سپس مثل آن را به امانت‌دهنده مسترد نمود و آن را با بقیه‌ی جنسِ به ودیعه گذاشته شده قاطی نمود، در آن صورت آیا ضامن کلّ مال می گردد یا ضامن قسمتی از آن؟

پاسخ: در این صورت ضامن کلّ مال می گردد.

پرسش: اگر امانت‌دهنده برای بازگردانیدن ودیعه به نزد امانت دار آمد، ولی امانت دار با وجودی که توان تحویل ودیعه را دارد، آن را در نزد خود نگه می‌دارد و به امانت‌دهنده تحویل نمی‌دهد؛ و پس از آن، ودیعه بدون آن که امانت دار در حفظ و نگهداری آن کوتاهی و تعدّی نماید، تلف گردید؛ در این صورت حکم ضمانت آن چیست؟

پاسخ: در این صورت امانت دار در برابر ودیعه ضمانت دارد؛ و این که در حفظ و نگهداری آن کوتاهی و تعدّی نکرده، اعتبار ندارد؛ زیرا بعد از آن که امانت‌دهنده خواهان بازگردانیدن ودیعه شده، و امانت دار توان تحویل آن را نیز دارد و با وجود این باز هم ودیعه را بدو تحویل نمی‌دهد، نفس همین کار، تعدّی و کوتاهی محسوب می گردد.

پرسش: اگر امانت دار در حفظ و نگهداری ودیعه کوتاهی و خیانت نمود؛ این طور که حیوانی به نزد او به ودیعه سپرده شود و او بر آن سوار گردد، یا لباسی به نزدش به ودیعه سپرده شود و او آن را بپوشد، یا برده ای به نزدش

به ودیعه سپرده شود و وی آن برده را به خدمت بگیرد، یـا آن بـرده را بـه کسی دیگر به ودیعه بدهد؛ سپس کوتاهی و تعـدّی‌اش را جبـران نمایـد و دوباره ودیعه در دستش قرار بگیرد، آیا در این صورت حکـم ضـمانت بـه حالش باقی می‌ماند؟

پاسخ: در این صورت، امانت دار هیچ ضمانتی در برابر ودیعه ندارد.[۱]

پرسش: اگر امانت‌دهنده برای بازگردانیدن ودیعـه‌اش بـه نـزد امانـت دار آمـد و خواهان بازگردانیدن ودیعه‌اش شد، ولی امانت دار منکـر ودیعـه شـد، در این صورت تکلیف ضمانت چیست؟

پاسخ: در این صورت به هیچ عنوان ضمانت از دوش امانت دار برداشته نمی‌شود و در برابر ودیعه ضامن می‌باشد؛ حتی اگر (پس از انکار) اعتراف بـه ودیعـه نیز بنماید، باز هم از ضمانت آن برائت حاصل نمی کنـد - گرچـه ودیعـه بدون دخالت و عمل وی تلف گردد - زیرا خود «**انکار**»، در مفهوم «**تعـدّی و خیانت**» در ودیعه، داخل می‌باشد.

پرسش: آیا امانت دار می‌تواند با ودیعه مسافرت نماید؟

پاسخ: آری؛ چنانچه امانت‌دهنده او را از این کار منع نکند و بیم تلف شدن آن را نداشته باشد، می‌تواند همراه آن به مسافرت بپردازد.[۲]

۱- مراد این است که تعدّی و کوتاهی پیشین از میان می‌رود و با از بین رفتن «**تعدّی و کوتاهی**»، حکم ضمانت نیز از بین می‌رود؛ و اگر پس از این، دوباره در حفظ و نگهداری ودیعه کوتاهی و تعدّی نمـود، در آن صـورت در برابر ودیعه ضمانت دارد.

۲- و این موضوع بر مبنای دیدگاه امام ابوحنیفه است؛ و جواز این موضوع مقیّد به دو قید می‌باشـد؛ **یکـی** آن کـه امنیّت راه وجود داشته باشد؛ و **دیگر آن که** امانت‌دهنـده او را از مـسافرت بـا ودیعـه منـع نکـرده باشـد؛ و چنانچه امانت‌دهنده او را از مسافرت با ودیعه نهی کرده باشد و او با ودیعه به مسافرت رفت و ودیعـه تلـف گردید، در آن صورت ضامن می‌باشد. در کتاب هدایه به همین گونه آمده است. و در آن، همچنین آمده اسـت که امام ابویوسف و امام محمد بر این باورند که اگر ودیعه، حمـل و مخـارجی داشـته باشـد، در آن صـورت مسافرت کردن با آن درست نیست.

پرسش: اگر جنسِ به ودیعه گذاشته شده، حمل و مخارجی داشته باشد، حکم مسافرت کردن با آن چگونه است؟

پاسخ: چنانچه امانت‌دهنده او را از این کار منع نکند و بیم تلف شدن آن را نیز نداشته باشد، می‌تواند همراه آن به مسافرت بپردازد.

پرسش: اگر دو نفر ودیعه‌ای را در پیش یک نفر گذاشتند؛ سپس یکی از آن دو نفرِ امانت‌دهنده به نزد امانت‌دار آمده و از او خواست تا حصه‌ی ودیعه‌ی او را بدو باز گرداند؛ در این صورت آیا امانت‌دار می‌تواند حصه‌ی ودیعه‌ی او را بدو بسپارد؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر این باور است: تا زمانی که امانت دهنده‌ی دوّمی حاضر نشده، چیزی را به امانت دهنده‌ی اولی ندهد؛ و امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله برآنند که در این صورت امانت‌دار می‌تواند حصه‌ی ودیعه‌ی او را بدو بسپارد.

پرسش: اگر فردی، ودیعه ای را در پیش دو نفر گذاشت؛ در این صورت آیا برای یکی از آن دو نفرِ امانت‌دار درست است تا تمامیِ ودیعه را به دیگری بسپارد؟

پاسخ: انجام این کار برایش درست نیست؛ بلکه اگر ودیعه از چیزهای تقسیم‌پذیر بود، در آن صورت ودیعه را تقسیم نمایند و هر یکی از آن دو نفرِ امانت‌دار، به حفظ و نگهداری نصف آن بپردازد؛ و چنانچه ودیعه از چیزهای تقسیم ناپذیر باشد، در آن صورت درست است که یکی از آن‌ها با اجازه‌ی دیگری، به حفظ و نگهداری (تمامی) ودیعه بپردازد.

پرسش: اگر امانت دار ودیعه را به منزلِ امانت‌دهنده باز گردانید ولی بدو تحویل نداد و جنسِ به ودیعه گذاشته شده، تلف و ضایع گردید، در آن صورت آیا

امانت دار ضامن آن می گردد؟

پاسخ آری؛ در برابر آن ضامن است.[1]

پرسش پرداختِ اجرتِ بازگردانیدن جنسِ به ودیعه گذاشته شده، برعهده‌ی چه کسی می‌باشد؟ امانت‌دهنده یا امانت‌دار؟

پاسخ پرداخت اجرتِ بازگردانیدن ودیعه، برعهده‌ی امانت‌دهنده می‌باشد.

۱- زیرا امانت‌دهنده به حفظ و نگهداری کسی دیگر راضی نبوده است؛ و چنانچه بدین قضیه راضی می‌بود، دیگر ودیعه‌ی خویش را در نزد امانت دار به ودیعه نمی‌گذاشت!

کتاب «عاریه»

پرسش «**عاریه**» چیست؟

پاسخ «**عاریه**» عبارت از آن است کـه: مالـک، منـافع ملـک خـویش را بـدون دریافت عوض، در اختیار کسی قرار دهد تا از آن استفاده کند. (به تعبیـری دیگر، «**عاریه**» به وسیله ای گفته می‌شود که مالـک آن را بـرای اسـتفاده، مدتی در اختیار دیگری قرار می‌دهد، تا پس از سپری شدن زمان مذکور به او بازگردانیده شود.)

پرسش «**عاریه**» در شریعت مقدّس اسلام چه حکمی دارد؟

پاسخ در شرع مقدّس اسلام، عاریه جایز و مشروع می‌باشد. [و بنا بر آیات قـرآن و سنّت رسول خدا ﷺ، عاریه دادن مشروع و روا می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «...وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰ ... » [مائده/۲]؛ «در ارتباط با نیکی و پرهیزگاری، یکدیگر را یاری دهید».

و خداوند سبحان کسی را که عاریه نمی‌دهد، نکوهش کرده و فرمـوده است: «ٱلَّذِينَ هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ ۝٥ ٱلَّذِينَ هُمۡ يُرَآءُونَ ۝٦ وَيَمۡنَعُونَ ٱلۡمَاعُونَ» ماعون/۷و۶و۵]؛ «همان کـسانی کـه نمـاز خـود را بـه دسـت فراموشی می‌سپارند؛ همان کسانی که ریا و خودنمایی مـی‌کننـد و از دادن وسایل کمکی ناچیز (منزل که معمولاً همسایگان به یکدیگر بـه عاریـه و امانت می‌دهند) خودداری می‌کنند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**واللهُ فی عـون العبـد مـا کـان العبـدُ فـی عـون**

اخیه»؛ «خداوند بنده‌اش را کمک و یاری می کند تا آن وقت که بنده، برادرش را کمک و یاری کند». (ابن ماجه)

و رسول خدا ﷺ هنگامی که لباس زره ای را از صفوان بن امیّه گرفت، صفوان گفت: ای رسول خدا ﷺ! می‌خواهید آن را برای خود بردارید؟ پیامبر ﷺ فرمود: «**نه آن را به عنوان عاریه و امانتی تضمین شده می‌برم**». نسایی]

پرسش: با چه الفاظ و عباراتی «**عاریه**» منعقد می گردد؟

پاسخ: الفاظ صریح در عاریه دادنِ منافع اموال این است که عاریه‌دهنده بگوید: «**این چیز را به تو به عاریه دادم**»؛ «**این برده را به خدمت تو گماردم**»؛ «**خانه‌ام را برای سکونت تو قرار دادم**»؛ و «**این خانه را تا زنده هستی به تو دادم**».

و اگر عاریه‌دهنده چنین گفت: «**(محصول) این زمین را غذا و خوراک تو کردم**»؛ «**این لباس را به تو اعطا کردم**» و «**تو را بر این حیوان سوار نمودم**»؛ با این الفاظ زمانی «**عاریه**» صحیح می گردد که قصدش از به کار بردن این الفاظ، «**هبه و بخشش**» نباشد.

پرسش: حکم عاریه در نزد عاریه گیرنده چیست؟

پاسخ: عاریه در نزد عاریه گیرنده، «**امانت**» می‌باشد؛ و عاریه‌دهنده هیچ ضمانتی در برابر عاریه ندارد مگر این که در حفظ و نگهداری آن کوتاهی و تعدّی نماید. (به تعبیری دیگر، کسی که چیزی را به عنوان عاریه می گیرد، امانت‌دار است و هیچ ضمانتی در برابر آن ندارد، مگر آن که در حفظ و نگهداری آن کوتاهی کند؛ یا این که عاریه‌دهنده شرط کند که عاریه گیرنده باید ضامن کالا باشد.

توضیح این که: اگر به شرطی عاریه‌دهنده حاضر به دادن عاریه باشد که

عاریه‌گیرنده آن را ضمانت کند، جایز است و در صورت خسارت یا ضایع گردیدن، عاریه‌گیرنده باید خسارت آن را بپردازد؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «**مسلمانان باید شرایط و قرارداد میان خود را مراعات نمایند.**» ابوداود.

اما اگر شرطی برای ضمانت آن در کار نبود و بدون آن که عاریه‌گیرنده در نگهداری از آن کوتاهی کند، یا بیش از حد معمول و خارج از عرف از آن استفاده ننماید و دچار زیان و خسارت بشود، ضامن آن نیست، هر چند پرداخت خسارت مستحب است؛ اما اگر کوتاهی کند و بیش از حد از آن استفاده کند یا درست از آن بهره‌برداری ننماید و در نتیجه دچار خسارت بگردد، خسارت آن را باید ضمانت کند.)

پرسش: آیا عاریه‌گیرنده می‌تواند جنس عاریه شده را به کسی دیگر به اجاره بدهد؟

پاسخ: عاریه‌گیرنده نمی‌تواند جنس عاریه شده را به کسی دیگر به اجاره بدهد؛ و چنانچه آن را به دیگری به اجاره بدهد، ضامن آن می‌باشد؛ زیرا اجاره دادن آن، تعدّی در حقِ جنس عاریه شده محسوب می گردد.

پرسش: آیا عاریه‌گیرنده می‌تواند جنس عاریه شده را به کسی دیگر به عاریه بدهد؟

پاسخ: چنانچه جنس عاریه شده با اختلاف عاریه گیرندگان و استفاده کنندگان، تغییر و تبدیلی در آن ایجاد نگردد، عاریه‌گیرنده می‌تواند آن را به دیگری به عاریه بدهد.

پرسش: آیا به عاریه دادن درهم، دینار، چیزهای کَیلی (پیمانه‌ای) و وزنی درست است؟

پاسخ آری؛ به عاریه دادن این چیزها درست می‌باشد؛ و عاریه دادن آن‌ها «**قرض**» محسوب می گردد اگر چه مردم آن را «**عاریه**» بنامند!

پرسش اگر فردی، حیوانی را به عاریه گرفت؛ سپس آن را به اصطبل مالکش بازگردانید و در آن جا تلف گردید، در این صورت حکم ضمانت آن چگونه می‌باشد؟

پاسخ در این صورت فرد عاریه‌گیرنده ضامن آن نمی‌باشد؛ زیرا او حیوان را مطابق عرف مردم، به صاحبش تحویل داده است. و همچنین اگر فردی، برده‌ای را به عاریه گرفت؛ سپس آن را به خانه‌ی مالکش بازگردانید و آن برده را به خود مالک تحویل نداد در این صورت نیز ضامن آن نمی‌باشد.

پرسش هزینه‌ی بازگردانیدن عاریه، بر عهده‌ی چه کسی می‌باشد؟

پاسخ هزینه‌ی بازگردانیدن عاریه برعهده‌ی عاریه‌گیرنده می‌باشد؛ همچنان که در قضیه‌ی «**غصب**» هزینه‌ی بازگردانیدن جنسِ غصب شده بر عهده‌ی غصب‌کننده‌ی آن بود؛ ولی هزینه‌ی بازگردانیدن جنسِ اجاره شده بر عهده‌ی اجاره دهنده‌ی آن می‌باشد.

پرسش آیا عاریه‌دهنده می‌تواند پشیمان شود و عاریه‌ی خویش را از عاریه‌گیرنده پس بگیرد؟

پاسخ عاریه‌دهنده هر وقت که بخواهد می‌تواند عاریه‌ی خویش را از عاریه‌گیرنده بگیرد؛ (ولی کسی که اتومبیل یا قالی و... را به دیگری برای مدت معینی، عاریه می‌دهد، برایش مستحب است تا پایان موعد، آن را بازنگرداند.)

پرسش اگر فردی، زمینی را برای ساختمان‌سازی یا درخت کاری به عاریه گرفت؛ سپس در حالی که در زمین، ساختمان یا درخت وجود دارد، فرد

عاریه‌دهنده خواست تا عاریه‌ی خویش را باز پس بگیرد؛ در ایـن صـورت تکلیف ساختمان و درختان چیست؟

پاسخ: این موضوع، دو صورت دارد:

۱. اگر زمین خویش را برای مدت معیّنی به عاریه داده بود و پیش از موعد آن، خواستار بازگردانیدن آن شد، در آن صورت فرد عاریه‌دهنده ضامن ویرانی ساختمان و برکندن درختان برای عاریه‌گیرنده می‌شود.[۱]

۲. و اگر زمین خویش را برای مدت معیّنـی بـه عاریـه نـداده بـود، در آن صورت عاریه‌دهنده می‌تواند عاریه‌گیرنده را وادار سازد تـا سـاختمان خویش را ویران کند و درختان خود را از جای برکند؛ و در این صورت هیچ ضمانتی برعهده‌ی عاریه‌دهنده نمی‌باشد.

۱- علامه قدوری در کتاب «**المختصر القدوری**»، همین گونه ذکر کرده اسـت و حـاکم شـهید نوشـته اسـت کـه صاحب زمین، برای مستعیر (عاریت گیرنده) قیمت درختان و ساختمان را داده و آن‌ها از آنِ او باشد؛ مگر آن که مستعیر بخواهد آن‌ها را بردارد و صاحب زمین تاوان ندهـد و از آن خـود مـستعیر باشـد؛ زیـرا آن‌هـا از زمره‌ی ملک او هستند. (به نقل از هدایه)

در کتاب «الکفایة» چنین آمده است: اگر چنانچه بازدهی ساختمان تا مدت معلوم شده، به طور مثـال ۱۰ دینار بود و در صورت انهدام قبل از مدت ۲ دینار بازدهی داشت، در آن صورت ۸ دینار تاوان دارد.

کتاب «مزارعه»

پرسش: معنای لغوی و شرعی «**مزارعه**» چیست؟

پاسخ: «**مزارعه**» در لغت بر وزن «**مفاعله**» می‌باشد و از «**زرع**» گرفته شده است؛ یعنی معامله بر قسمتی از محصولات کشاورزی که از زمین برداشت می‌شود؛ و در اصطلاح صاحب نظران فقهی عبارت است از این که مالک زمین، آن را برای کشاورزی در مقابل بخشی از محصولِ به دست آمده از کلّ زمین – به عنوان مثال: یک سوم یا یک چهارم آن – به کسی بسپارد. (به تعبیری دیگر، «**مزارعه**»: تحویل زمین به کسی است که در برابر قسمتی از محصول آن را می کارد.)

پرسش: **مزارعه** در نزد سه امام ما (امام ابوحنیفه رحمه‌الله، امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله) دارای چه حکمی می‌باشد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، مزارعه باطل می‌باشد، ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله بر این باورند که مزارعه چهار صورت دارد که سه صورت آن جایز و یک صورت آن باطل می‌باشد؛ و این چهار صورت عبارتند از:

۱. زمین و بذری که در زمین پاشیده می‌شود، از یکی (از مالک زمین یا عامل)، و کار و گاو (وسایل و مخارج کشاورزی) از طرف دیگر باشد.
۲. زمین از یکی (از مالک زمین یا عامل)، و کار، گاو (وسایل و مخارج کشاورزی) و بذری که در زمین پاشیده می‌شود از طرف دیگر باشد.

۳. زمین، بذری که در زمین پاشیده می‌شود و گاو از یکی (از مالک زمین یا عامل) و کار از دیگری باشد.
این سه صورت درست می‌با شد.
۴. زمین و گاو از یکی (از عامل یا مالک زمین) و بذری که در زمین پاشیده می‌شود و کار از دیگری باشد؛ این صورت باطل می‌باشد.[1]

پرسش: در صورت‌هایی که مزارعه از دیدگاه امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله درست می‌باشد، مراعات چه شرایطی برای صحّت آن لازم و ضروری می‌باشد؟

پاسخ: مزارعه با مراعات دو شرط صحیح می گردد:
۱. مدت قرارداد مزارعه مشخّص بشود. (مثلاً: یک ساله یا بیشتر.)
۲. محصول مزارعه در میان صاحب زمین و عامل، مشترک باشد. (به تعبیری دیگر، مقدار سهمی که به عامل تعلّق می گیرد، به صورت یک سوم یا یک چهارم یا هر مقداری که در مورد آن به توافق رسیدند، از مجموع محصول زمین معلوم بشود.)

پرسش: اگر دو نفر با همدیگر قرار داد مزارعه بستند، و یکی از آن دو نفر، پیمانه و وزن معیّنی از محصولات زمین را برای خود اختصاص داد، در این صورت حکم آن مزارعه چیست؟

پاسخ: چنین قرارداد مزارعه ای باطل می‌باشد. (از این رو در مزارعه جایز نیست که طرفین - صاحب زمین و شریک - قطعه یا وزن معیّنی از محصولات زمین را برای خود اختصاص دهند. از حنظلة بن قیس از رافع بن خدیج رضی الله عنه

۱- زیرا در این جا گاو در مقابل قسمتی از محصول زمین اجاره شده است، حال آن که گاو تابع کار نیست و برای عامل نیز شرط نمی‌باشد؛ و کرایه کردن گاو در مقابل قسمتی از محصول زمین جایز نمی‌باشد. (به نقل از «**الجوهرة النيرة**»)

روایت است که به نقـل از عمـویش گفـت: در زمـان پیـامبر ﷺ مـردم زمین‌ها را در برابر آن چه کنار جوی‌ها می‌روید یـا چیـزی کـه صـاحب زمین استثنا می کرد به اجاره می‌دادند، پیامبر ﷺ از آن نهی کرد؛ به رافع گفتم: اجاره به دینار و درهم چه حکمـی دارد؟ گفـت: در مقابـل دینـار و درهم اشکالی ندارد. لیث گوید: کسی که از حـلال و حـرام آگـاهی دارد، اگر به آن چه که از آن نهی شده به دقت بنگرد، این را هم به دلیل خطرات احتمالی نیز جایز نمی‌داند. بخاری.)

پرسش: اگـر دو نفـر بـا یکـدیگر قـرارداد مزارعـه بـستند و یکـی از آن دو نفـر، رو‌ییدنی‌های کنار جویبارها و ابتدای جدول‌ها را برای خود اختصاص داد، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنین شرطی نیز مزارعه را باطل مـی گردانـد. (زیـرا از حنظلـة بـن قـیس روایت است که گفت: از رافع بن خدیج درباره‌ی اجاره‌ی زمـین در مقابـل طلا و نقره سؤال کردم. گفت: اشکالی ندارد. در زمـان پیـامبر ﷺ رسـم این بود که بـه مـردم در برابـر روییـدنی‌هـای کنـار جویبارهـا و ابتـدای جدول‌ها و مقدار نامعلومی از محصول، زمین‌هـا را بـه اجـاره مـی‌دادنـد؛ گاهی این محصول از بین می‌رفت، و آن روییـدنی‌هـای کنـار جویبارهـا و جدول‌ها سالم می‌ماند، و گاهی برعکس می‌شد، به همین خاطر از آن نهـی شد و برای مردم اجاره ای غیر از این صورت نبود، اما چیزی که مقـدار آن معلوم و تضمین شده باشد اشکالی ندارد. مسلم و نسایی)

پرسش: هر گاه مزارعـه (بـا مراعـات شـرایطش) درسـت گـردد، در آن صـورت محصول زمین در میان (صاحب زمین و عامل) چگونه تقسیم می گردد؟

پاسخ: در این صورت محصول زمین بنابر توافق طرفین در میان آن‌ها تقسیم می گردد؛ و اگر از زمین چیزی نرویید، در آن صورت به عامل چیزی داده نمی‌شود.

پرسش: اگر مزارعه (بر مبنای عدم مراعات شرائط) باطل گردید، و زمین نیز محصول داد و عامل نیز بر روی آن کار نمود، در این صورت محصول زمین در میان آن دو چگونه تقسیم می گردد؟

پاسخ: در این صورت محصول زمین در میان صاحب زمین و عامل تقسیم نمی گردد؛ بلکه محصول، از آنِ صاحب بذر می‌باشد؛ و اگر بذر از صاحب زمین باشد، در آن صورت به عامل «**اجرت مثل**» داده می‌شود؛ و این اجرت مثل نباید بیشتر از آن مقدار محصولی باشد که قبلاً با هم در مورد آن به توافق رسیده‌اند.

امام محمد رحمه‌الله گوید: به عامل «**اجرت مثل**» داده می‌شود اگر چه این اجرت مثل بیشتر از آن مقدار محصولی گردد که قبلاً با هم در مورد آن به توافق رسیده‌اند.

و اگر بذر از عامل باشد، در آن صورت به صاحب زمین، «**اجرت مثل**» داده می‌شود.

پرسش: اگر صاحب بذر پس از بستن قرارداد مزارعه، از کار کردن بر روی زمین امتناع ورزید، آیا در این صورت وادار به کار کردن می گردد؟

پاسخ: در این صورت بر کار کردن بر روی زمین، مجبور کرده نمی‌شود.

پرسش: اگر کسی که صاحب بذر نیست، از کار کردن بر روی زمین امتناع ورزید، در آن صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت قاضی او را بر کار کردن بر روی زمین وادار نماید.

پرسش: اگر چنانچه مدت قرارداد مزارعه به پایان برسد و محصول زمین نیز هنوز به پختگی و رسید گی نرسیده باشد، در آن صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت محصول زمین را تا زمان پختگی و رسیدگی آن، رها نمایند؛ و تا زمان دروی محصول، به کشاورز (عامل) اجرت مثلِ حصه‌اش از زمین می‌رسد، و هر یکی از آن دو نفر، هزینه‌ها و مخارج محصول را به اندازه‌ی حقوقشان عهده‌دار می‌شوند.

پرسش: هزینه‌ی درو کردن، خرمن کوبی، انبار کردن غلّه (بردن کشتِ درو شده به خرمنگاه) و پاک کردن و جدا نمودن دانه از کاه بر عهده‌ی چه کسی است؟ مالک زمین یا عامل؟

پاسخ: صاحب زمین و عامل این هزینه‌ها و مخارج را به میزان اندازه‌ی سهمشان از محصول، عهده‌دار می گردند؛ و اگر پرداخت این هزینه‌ها و مخارج را به عامل اختصاص دادند، در آن صورت مزارعه فاسد می گردد.

پرسش: اگر یکی از دو طرف قرارداد مزارعه وفات کرد، آیا در این صورت قرارداد مزارعه به قوّت خویش باقی می‌ماند؟

پاسخ: با مرگ یکی از دو طرف قرارداد مزارعه، مزارعه باطل می گردد.[1]

۱- قدوری این موضوع را به طور مطلق ذکر نموده است. نویسنده‌ی کتاب «الجوهرة النیرة» گوید: مراد این است که هر گاه یکی از دو طرف قرارداد مزارعه، پیش از به دست آمدن محصول وفات نماید، در آن صورت مزارعه باطل می گردد؛ و اگر پس از زراعت و به دست آمدن محصول، وفات نماید، و میّت نیز صاحب زمین باشد، در آن صورت زمین تا هنگام دروی محصول، در دست عامل باقی می‌ماند و بر مبنای توافقشان، محصول زمین در میان آن‌ها تقسیم می گردد؛ و چنانچه میّت عامل باشد، و وارثان او چنین بگویند: ما تا زمان درو شدن محصول، بر روی آن کار می کنیم و صاحب زمین از این کار امتناع ورزید، در این صورت صاحب زمین حق امتناع ورزیدن را ندارد؛ زیرا در این کار ضرر و زیانی متوجه وی نمی‌شود؛ و ضرر و زیان متوجه وارثان عامل در قسمت قلع و قمع نمودن زراعت می‌باشد؛ از این رو واجب است که زمین در نزد وارثان عامل باقی بماند و در مقابل کاری که بر روی زمین می کنند بدان‌ها اجرتی تعلّق نمی گیرد. و اگر خواستند محصول را درو کنند، در آن صورت به کار کردن وادار نمی گردند، و به صاحب زمین گفته شود که محصول را درو و آن را تقسیم کن؛ یا قیمت سهم آن‌ها را بدیشان بپرداز و تمامی محصول از آنِ تو؛ یا بدو گفته شود که بر سهم آن‌ها نیز هزینه کند و در آخر، هزینه‌ی خویش را از سهم آن‌ها بردارد.

كتاب «مساقات»

(آبياری)

پرسش «**مساقات**» چیست؟

پاسخ «**مساقات**» در لغت بر وزن مفاعله می‌باشد و از «**سَقی**» (آبیاری) گرفته شده است؛ و در اصطلاح صاحب نظران فقهی، عبارت است از تحویل دادن درختان میوه به فردی تا – به عنوان مثال – برابر یک سوم، یا یک چهارم از محصول، از آن‌ها نگهداری و آبیاری کند. (به تعبیری دیگر، مساقات آن است که صاحب باغی در مقابل آبیاری و نگهداری از باغ خود، مقدار معینی از ثمر آن را به عامل آن تحویل دهد.)

پرسش قرارداد مساقات چه حکمی دارد؟

پاسخ از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، چنین قراردادی باطل می‌باشد؛ امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که مساقات با مراعات دو شرط، عقد و قراردادی مشروع می‌باشد؛ و آن دو شرط برای صحّت و مشروعیّت قرارداد مساقات عبارتند از:

۱. مدت قرارداد مساقات، مشخّص و معلوم باشد.
۲. محصول مساقات در میان مالک و عامل، مشترک باشد. (به تعبیری دیگر، مقدار و درصد سهمی از ثمر درختان که به عامل تعلق می گیرد، مانند: یک چهارم یا یک پنجم، معلوم و مشخّص باشد، و سهم او از مجموع ثمر درختان در نظر گرفته شود. بدین معنی که ثمر چند درخت معیّن به عنوان سهم عامل در نظر گرفته نشود؛ زیرا ممکن است

آن چند درخت ثمر ندهند و باعث زیان به او بشوند؛ زیانی که اسلام آن را روا نمی‌شمارد.)

و فتوا نیز به قول امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله می‌باشد. (و در حقیقت براساس عمل و سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خلفای راشدین، «**مساقات**» عقد و قراردادی مشروع است. از ابن عمر روایت است: «**ان رسول الله** صلی الله علیه و آله وسلم **عامل اهل خيبر على مايخرج منها من ثمر او زرعٍ**»؛ «پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اهل خیبر را در برابر مقدار معینی از محصول و زراعت به کار گماشت». بخاری و مسلم.

و از ابوهریره روایت است: «**قالت الانصار للنبى** صلی الله علیه و آله وسلم: **اقسم بيننا و بين اخواننا النخيل. قال: لا. فقالوا: تكفونا المؤونة و نُشركُكم فى الثمرة، قالوا: سمعنا و اطعنا**»؛ «انصار به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفتند: درختان خرما را بین ما و برادران مهاجر ما تقسیم کن. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خیر. انصار به مهاجرین گفتند: شما در آن‌ها به جای ما کار کنید، ما هم شما را در محصول شریک می‌کنیم. گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم». بخاری و مسلم.)

پرسش: در چه درختانی، مساقات درست می‌باشد؟

پاسخ: قرارداد مزارعه در درختان خرما، انگور و دیگر درختان و سبزیجات و بادنجان درست می‌باشد. (ناگفته نماند که وضعیّت و تعداد درختان به هنگام عقد قرارداد باید مشخّص باشد تا مجهول بودن آن‌ها باعث زیان و ضرر به عامل یا صاحب باغ نگردد.)

پرسش: آیا در قرارداد مساقات، شرطی هم وجود دارد؟

پاسخ: اگر صاحب باغ، درختی را به مساقات داد، و ثمر آن با اقدامات و تلاش‌های لازم برای نگهداری و آبیاری به موقع درختان بیشتر می‌شد، در آن صورت مساقات درست می‌باشد؛ و چنانچه اقدامات و تلاش‌های لازم

برای آبیاری و نگهداری به موقع درختان نقشی در افزون شدن ثمر درختان نداشته باشد، قرارداد مساقات درست نمی‌باشد. (به هر حال، عامل، مسئول و مکلّف است که همه‌ی اقدامات و تلاش‌های لازم را از نظر عرفی برای نگهداری و آبیاری به موقع درختان انجام بدهد و در کار خود کوتاهی ننماید. و چنانچه خراج و مالیات یا بدهکاری قبلی به باغ میوه تعلق بگیرد، مالک مسئول پرداخت آن است و عامل در این میان مسئولیتی ندارد؛ زیرا آن حقوق با اصل ملک ارتباط دارد. اما چنانچه سهم هر یک از عامل و مالک به حد نصاب زکات برسد، زکات بر آن‌ها واجب می‌شود؛ زیرا زکات به ثمر و درختان ارتباط پیدا می کند.

و در ارتباط با کاشتن درخت هم مساقات جایز است؛ بدین معنی که صاحب زمینی، زمین خود را به دیگری می‌دهد تا در مقابل سهمی مشخّص از ثمر و بهره‌ی حاصل در آینده، آن را درخت کاری کند و به آبیاری و نگهداری از آن بپردازد. و لازم است مدت زمان ثمردهی آن و مدت قرارداد برای هر دو معلوم باشد.

همچنین اگر در زمین میان درختان محصولی دیگر بدست بیاید، عامل در آن هم سهیم است. و چنانچه به هر دلیل عامل نتواند خود مستقیماً بر روی باغ کار کند، می‌تواند براساس همان سهم خود دیگری را بر جای خود بگمارد.

و چنانچه پیش از رسیدن ثمر درختان عامل آن را رها کند، مالک می‌تواند قرارداد مساقات را فسخ کند، اما چنانچه پس از رسیدن ثمر عامل آن را ترک کند، مالک کسی را با اجرتی که از حق عامل حساب می‌شود، بر جای او تا پایان کار تعیین می کند.)

پرسش: در صورتی که عقد و قرارداد مساقات فاسد گردد، چه چیزی به عامل پرداخت می‌شود؟

پاسخ: به عامل «**اجرت مثل**» داده می‌شود.

پرسش: آیا قرارداد مساقات در برخی از صورت‌ها باطل می گردد؟

پاسخ: آری؛ قرارداد مساقات با مرگ یکی از صاحب باغ و عامل باطل می گردد؛ همچنان که قرارداد مزارعه نیز با مرگ یکی از صاحب زمین و عامل باطل می‌شد.[1]

پرسش: آیا قرارداد مساقات در برخی از حالات فسخ می گردد؟

پاسخ: قرارداد مساقات با برخی از عذرها فسخ می گردد؛ همچنان که قرارداد اجاره با وجود برخی از عذرها نیز فسخ می‌شد.

۱- علامه قدوری این موضوع را به طور مطلق بیان نموده است. نویسنده‌ی کتاب «**هدایه**» گفته است: قرارداد مساقات با وفات یکی از صاحب باغ و عامل باطل می گردد؛ زیرا مساقات در معنای «**اجاره**» می‌باشد.

و چنانچه صاحب زمین وفات کند و میوه نارس باشد، در آن صورت - استحساناً - عامل می‌تواند تا به سان گذشته تا زمان پختگی و رسیدگی میوه، به کار خویش مشغول باشد؛ گر چه وارثان صاحب زمین با کار نمودن عامل بر روی زمین مخالف باشند؛ و در این صورت به خاطر دفع ضرر و زیان از عامل، قرارداد مساقات باقی می‌ماند؛ زیرا در این صورت ضرر و زیانی هم متوجه وارثان میّت نمی گردد.

و چنانچه عامل - پس از وفات صاحب زمین - ادامه‌ی کارش را بر زمین، ضرر و زیان تصور نماید و از ادامه‌ی کار، انصراف داد، در این صورت وارثان مختار هستند؛ این طور که اگر خوا ستند می‌توانند میوه‌ی نارس را در میان خود و عامل بر مبنای توافقِ از پیش تعیین شده، تقسیم نمایند؛ و اگر هم خواستند می‌توانند برای عامل قیمت حصه‌اش را از آن میوه‌ی نارس بدهند؛ و می‌توانند تا زمان پختگی و رسیدگی میوه‌ها، بر آن هزینه کنند و پس از پختگی میوه‌ها، هزینه‌ی خویش را از سهم عامل بردارند.

و اگر عامل وفات کرد، در آن صورت خویشاوندان او می‌توانند یکی از خود یا دیگری را تا پایان کار بر جای او بگمارند؛ گر چه صاحب زمین با کار نمودن خویشاوندان عامل بر روی زمین مخالف باشد؛ زیرا این کار به نفع هر دو (صاحب زمین و عامل) می‌باشد و اگر وارثان عامل خواستند که میوه‌ی نارس درختان را بچینند، در این صورت صاحب زمین در میان سه امر که پیشتر آن را توضیح دادیم، مختار است .

و اگر عامل و صاحب زمین هر دو وفات کردند، در این صورت اختیار کار در دست وارثان عامل است؛ زیرا آن‌ها جایگزینان عامل به شمار می‌آیند (از این رو می‌توانند یکی از خود یا دیگری را تا پایان کار بر جای او بگمارند.) و چنانچه وارثان عامل از انجام کار امتناع ورزیدند، در آن صورت - همچنان که پیشتر گفتیم - اختیار کار به دست وارثان صاحب زمین می‌باشد.

کتاب «احیاء موات»

(آباد کردن زمین‌های بایر)

«**مَوات**» چیست؟ و «**اِحیاء و آباد نمودن آن**»، دارای چه حکمی می‌باشد؟

«**مَوات**»: زمینی است که از آن به جهت عدم آب در آن، یا چیره شدن آب بر آن، یا اموری مانند آن که مانع کشت و کار در آن می‌شود، فایده و منفعتی حاصل نگردد. (به تعبیری دیگر، **مَوات** – به فتح میم و واو خفیفه – زمینی است که آباد نشده است؛ آباد کردن زمین به زندگی و ویرانی آن به عدم حیات تشبیه شده است. «**احیاء موات**»: این است که شخصی قصد آباد کردن زمینی را کند که قبلاً در مالکیّت کسی نبوده و آن را با آبیاری، زراعت، کاشتن درخت یا ساختمان‌سازی احیاء کند، در این صورت به ملکیّت او درمی‌آید. به دیگر سخن، **احیای موات** آن است که شخصی زمینی را که به هیچ کس تعلّق ندارد، از طریق کشت و کار، حصارکشی، کندن چاه در آن، ساختن ساختمان و... احیاء و آباد نماید؛ زیرا این کار به منزله‌ی مالکیّت پیدا نمودن او بر آن زمین است.)

و احیای زمین‌هایی درست است که به شکل عادی و قدیمی خود باشند و به هیچ کس تعلق نداشته باشند؛ یا آن که در قلمرو [حکومت] اسلامی باشند و مالک معیّنی نداشته باشند، و از آبادی نیز بسیار دور باشند به گونه ای که اگر شخصی از دورترین نقطه‌ی آبادی فریاد برآورد، صدایش در زمین موات شنیده نشود؛ در این صورت‌ها، احیاء و آبادسازی چنین زمین‌هایی درست می‌باشد. (و بنا بر فرموده‌ی رسول خدا ﷺ و حکمت از آفرینش زمین و نیازمندی انسان به آباد ساختن آن، احیای زمین جایز و مباح است.

از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «**من اعمر ارضاً لیست لاحدٍ فهو احقّ**»؛ «هر کس زمینی را که از کسی نباشد، آباد کند، به آن سزاوارتر است». بخاری.

از جابر روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «**من احیا ارضاً میّتة فهی له**»؛ «هر کس زمین بایری را آباد کند، مال او است».

ترمذی. و همچنین از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «**من احاط حائطاً علی ارضٍ فهی له**»؛ «کسی زمین بایری را دیوار کند، مال او است». ابوداود.)

پرسش: آیا برای آباد کردن زمین‌های بایر، اجازه‌ی امام و پیشوای مسلمانان شرط می‌باشد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله اگر کسی با اجازه‌ی پیشوای مسلمانان به آباد کردن زمین‌های بایر پرداخت، در آن صورت مالک آن می‌شود؛ و کسی که بدون اجازه‌ی پیشوای مسلمانان به آباد کردن زمین‌های بایر می‌پردازد، مالک آن نمی‌گردد؛ ولی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر این باورند که اگر آن را بدون اجازه‌ی پیشوای مسلمانان آباد و احیاء نمود، باز هم مالک آن می گردد.

پرسش: اگر چنانچه فرد ذمّی به احیاء و آباد کردن زمین‌های بایر بپردازد، حکمش چیست؟

پاسخ: احیاء و آباد کردن فرد ذمّی، به سان آباد کردن فرد مسلمان است؛ از این رو هر گاه به احیای آن بپردازد، مالک آن می گردد.

پرسش: معنا و مفهوم «**احیاء و آباد کردن مَوات (زمین‌های بایر)**» چیست؟

پاسخ: «**احیاء و آباد کردن زمین‌های بایر**» (مَوات)، آن است که شخصی، زمینی را

از طریق شیار، آبیاری، به جریان انداختن آب رودخانه در آن، کندن چاه در آن، قراردادن سدّی بر آن تا آب را برای آبیاری آن حفظ نماید، پاشیدن بذر در آن، ساختن سا ختمان در آن، درختکاری در آن و... احیاء و آباد نماید. (به تعبیری دیگر، احیای مَوات این است که شخصی قصد آباد کردن زمینی را کند که قبلاً در مالکیّت کسی نبوده و آن را با آبیاری، زراعت، کاشتن درخت، ساختمان‌سازی، حصارکشی، کندن چاه در آن و... احیاء کند. در این صورت آن زمین به ملکیّت او درمی‌آید؛ زیرا این کار به منزله‌ی مالکیّت پیدا نمودن او بر آن زمین است.)

پرسش: پیشتر بیان کردید که احیاء و آباد کردن زمین‌های بایر در صورتی درست است که از آبادی دور باشد؛ فایده‌ی این قید (دور بودن از آبادی) چیست؟

پاسخ: فایده‌ی این قید، احتراز از احیاء و آبادسازی زمین‌هایی است که در محدوده‌ی شهر یا نزد یک آن می‌باشد که مردم بدان زمین‌ها، جهت خرمن‌کوبی یا چراگاه حیواناتشان نیاز دارند؛ از این رو آباد کردن چنین زمین‌هایی جایز نیست. (به دیگر سخن این که، چنانچه زمینِ مورد نظر برای احیاء، در محدوده‌ی شهر و آبادی یا نزدیک آن باشد، بدون اجازه‌ی مسئولین ذی‌ربط، آباد کردن آن جایز نیست؛ زیرا ممکن است برای کارهای عام المنفعه مورد نیاز باشد.)

پرسش: شما پیشتر بیان نمودید که کندن چاه در زمین‌های بایر، سبب مالکیّت انسان بر آن زمین می گردد؛ حال سؤال اینجاست که اگر چنانچه کسی در زمین‌های بایر، چاهی را حفر نمود، در آن صورت، مالک چه مقدار از آن زمین می گردد؟

پاسخ: در این صورت «**حریم چاه**»[1] بدو تعلّق می گیرد؛ یعنی حفر کننده‌ی چاه، مالک حریم چاه می گردد.

پرسش: جزئیات و تفاصیل «**حریم**» را بیان کنید؟

پاسخ: اگر چاه برای آب دادن شتران و چهار پایان دیگر باشد؛ (یعنی خوابگاه و آسایشگاه شتران و چهارپایان، در اطراف آن باشد و انسان آب را به وسیله‌ی دستش از چاه بیرون نماید،) در آن صورت حریم چاه از هر جهت [جهات چهارگانه]، چهل ذراع است؛ و اگر چاه طوری باشد که آب چاه را به وسیله‌ی شتر بیرون نماید و کشت و زراعت خویش را با آن آبیاری نماید، در آن صورت حریم آن، شصت ذراع می‌باشد.[2]

پرسش: چنانچه چاه آب از چاه‌هایی باشد که چشمه ای در آن جوشیده باشد، در آن صورت حریم آن به چه مقدار می‌باشد؟

پاسخ: مقدار حریم آن، پانصد ذراع می‌باشد.

پرسش: کسی که به حفر چاه می‌پردازد، حکمت و فلسفه‌ی دادن حریم بدو چیست؟

پاسخ: فلسفه‌ی دادن حریم به حفر کننده‌ی چاه این است که وی [با این حریم] به کسی دیگر اجازه نمی‌دهد تا در حریمش چاه دیگری را حفر نماید.

۱- شامی در کتاب «**ردالمحتار**» گفته است: حریم یک چیز به همان حقوق و وسایل و خدمات رفاهی آن اطلاق می گردد؛ و به آن بدان جهت «**حریم**» می گویند که برای غیرمالکش، دَخل و تصرّف در آن حرام می‌باشد.

۲- زیرا در این صورت برای کشیدن آب از چاه، نیازمند آن است که حیوان خویش را به حرکت دربیاورد، و گاهی اتفاق می‌افتد که ریسمان و طناب برای کشیدن آب، طولانی می‌باشد. و چاهی که آب آن به وسیله‌ی دست، کشیده می‌شود، نیاز در آن (نسبت به چاهی که آب آن با شتر کشیده می‌شود) کمتر است؛ پس لازم است که در حریم این دو چاه، تفاوت ایجاد گردد. (به نقل از هدایه).

پرسش: آیا احیاء و آبادسازی زمین‌هایی که آب دجله و فُرات از آن‌ها انحراف پیدا نموده و عدول کرده است، درست می‌باشد؟

پاسخ: چنانچه اعاده‌ی جریان آب در آن زمین‌ها ممکن باشد، در آن صورت احیای آن‌ها درست نمی‌باشد؛ و اگر امکان جریان یافتن دوباره‌ی آب در آن‌ها وجود نداشته باشد، در آن صورت زمین در حکم «**مَوات**» می‌باشد و احیای آن جایز می‌باشد؛ مشروط بر آن که این زمین جزو محدوده‌ی حریم فردی دیگر نباشد.

بنابراین کسی که با این شرط و توأم با اجازه‌ی امام و پیشوای مسلمانان به احیاء و آباد نمودن آن زمین می‌پردازد، مالک آن می گردد.

پرسش: اگر جوی شخصی از میان زمین فردی دیگر عبور کند، در این صورت آیا برای جوی وی، حریمی وجود دارد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه ﷬ برای جوی و نهر وی، حریمی وجود ندارد، مگر آن که در این زمینه دلیل و مدرک و شاهدی داشته باشد؛ امام ابویوسف ﷬ و امام محمد ﷬ بر این باورند که برای صاحب نهر، تنها همان دیوارها و جدول‌های نهر می‌باشد تا بر آن رفت و آمد کند (و به هنگام پاکسازی جوی)، گِل و خاک نهر را بر آن بیاندازد.

پرسش: اگر فردی، زمینی را به وسیله‌ی سنگ (و خار و خاشاک) علامت‌گذاری نمود؛ و عملاً آن را مورد بهره برداری قرار نداد، در این صورت آیا قاضی می‌تواند برای آباد کردن زمین بدو مهلت بدهد؟

پاسخ: قاضی او را تا سه سال مهلت بدهد؛ و هر گاه این مدت به پایان رسید (و آن فرد، زمین را مورد بهره برداری قرار نداد،) در آن صورت قاضی زمین را از

او گرفته و به دیگری تحویل بدهد.[۱]

[در اینجا لازم می‌بینم که به موضوع «**مازاد آب**»، «**زمین‌های دولتی**» و «**چراگاه‌ها**» هم اشاره کنم.

«**مازاد آب**»: منظور از مازاد آب، آن است که مسلمانی در زمین خود دارای چاه یا چشمه‌ای باشد که آب آن بیش از مقداری است که خود برای آشامیدن و آبیاری به آن احتیاج دارد.

از نظر شرعی، آب مازاد بدون هزینه را باید به طور مجّانی در اختیار کشاورزان و باغداران و... قرار داد و آبی که به وسیله‌ی موتور پمپاژ می‌شود، در مقابل هزینه‌ی مصرف شده به آنان بدهد. زیرا رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «**آب اضافه را نباید به دامداران برای شرب حیوانات فروخت**». مسلم

و شرایط «**مازاد آب**» عبارتند از:

۱. تنها پس از برطرف نمودن نیاز مالک آن است که باید مازادش در اختیار کشاورزان و باغداران و دامداران قرار داده شود.
۲. آن آب مازاد براستی مورد احتیاج آن‌ها باشد، و آن را هدر ندهند.
۳. در اختیار قرار دادن آب اضافه به هیچ وجه باعث ضرر و زیان مالک آن نشود.

۱- زیرا که سپردن زمین بایر به شخص اول به جهت احیاء و آباد کردن آن بود تا به ذریعه‌ی عشر و خراج آن، منفعتی به مسلمانان برسد؛ و چون آن شخص، زمین را مورد بهره‌برداری قرار نداد، قاضی می‌تواند آن را از او بگیرد و به دیگری بسپارد تا این هدف تحقق پیدا نماید. و علامت گذاری و حصارکشی زمین با سنگ (و خار و خاشاک)، احیاء زمین به شمار نمی‌آید تا با این کار آن زمین در مالکیّت فرد قرار گیرد؛ بلکه احیاء و آبادسازی زمین آن است که به آباد کردن آن (از طریق کشت و کار، کندن چاه در آن، ساختن ساختمان و...) بپردازد؛ و با علامت گذاری تنها این حق را پیدا می‌کند که وی برای اقدام‌های بعدی به نسبت دیگران اولویّت دارد؛ و به علامت گذاری زمین با سنگ، بدان خاطر «**تحجیر**» می‌گویند که با گذاشتن سنگ‌ها در اطراف زمین، آن را نشانه گذاری می‌کنند؛ یا با سنگ‌ها اطراف زمین را علامت گذاری می‌کنند تا دیگران را از آباد کردن آن زمین منع نماید؛ و با علامت گذاری، زمین در مالکیّت فرد قرار نمی‌گیرد؛ و همین نیز صحیح می‌باشد. (به نقل از هدایه).

«**زمین‌های دولتی**»: زمین‌های دولتی – یا «**اقطاع**» – آن است که حاکم و مسئولین ذی‌ربط، قطعه ای زمین عمومی را که متعلق به هیچ کسی نیست، برای کشاورزی یا باغداری یا ساختن ساختمان برای استفاده یا مالکیّت به کار بگیرد.

و استفاده از زمین عمومی تنها با اطلاع و اجازه‌ی امام و پیشوای مسلمانان یا نمایندگان رسمی حکومت اسلامی جایز است.

و به جز امام و پیشوای مسلمانان و نمایندگان رسمی و مطلع و پرهیزگار آن‌ها – وزیر کشاورزی، مسکن و شهرسازی – هیچ کس حق دَخل و تصرّف در زمین‌های دولتی و عمومی را ندارد. و تنها به اندازه ای که توانایی احیاء و استفاده از آن را دارند، برای آن‌ها در نظر گرفته شود. و وقتی که رهبر مسلمانان یا نمایندگان رسمی و تامّ‌الاختیار او، زمینی را تحویل کسی دادند و آن شخص توانایی آباد کردن و به کار گیری آن را نداشت، به خاطر حفظ مصلحت عمومی آن را از او پس بگیرند.

و امام و پیشوا و مسئولین رسمی و کارشناسان نظام اسلامی می‌توانند زمین‌های دولتی را برای استفاده‌ی عمومی مردم و احداث مراکز ضروری و تفریحی مانند: بیمارستان، مدرسه، خیابان و میادین خرید و فروش و پارک به کار بگیرند؛ یا آن‌ها را در اختیار کسانی قرار بدهند که آن مراکز را احداث نمایند.

و کسی که زمینی را از طرف حکومت برای استفاده از آن دریافت می‌کند، به هیچ وجه نباید اسباب زحمت و آزار همسایگانش را فراهم نماید.

«**چراگاه**»: چراگاه – یا «حِمی» – زمین بایری است که به خاطر بیشتر شدن گیاه و علف از آن حفاظت می‌کنند، و در مواقع خاصّی برای چرای برخی از حیوانات از آن استفاده می‌نمایند.

به جز امام و پیشوای مسلمانان و مسئولین مربوطه، هیچ کس اجازه

ندارد دور زمین‌های عمومی را برای چراگاه حیوانات خود حصار بکشد و از آن حفاظت نماید. به تعبیری دیگر، به جز امام مسلمانان و نمایندگان رسمی او، کسی حق تعیین چراگاه را برای استفاده‌ی شخصی ندارد، و تنها زمین‌های بایرِ بدون مالک را می‌شود برای چراگاه در نظر گرفت و امام و پیشوای مسلمانان اجازه ندارد برای استفاده‌ی شخصی یا اقوام و دوستان در مورد چراگاه اعمال نفوذ بنماید.

و کوه‌ها و درّه‌ها و دشت‌هایی که توسط حکومت‌ها تصرّف گردیده و حصارکشی شده یا آن را منطقه‌ی حفاظت شده اعلام می‌نماید، چنانچه برای عموم مسلمانان خیر و مصلحتی را در پی داشته باشد، جایز است، در غیر این صورت بایستی آن را در اختیار مردم قرار بدهند.]

كتاب «مأذون»

پرسش: به چه کسی «**مأذون**» گفته می‌شود؟

پاسخ: «**مأذون**» ضدّ «**محجور**» (کسی که از دَخل و تصرّف در اموال و دارایی منع گردیده است) می‌باشد؛ و پیشتر در کتاب «**حِجر**» (ممانعت از دَخل و تصرّف در اموال) دانستی که اسباب «**حِجر**» یا ممانعت از دَخل و تصرّف در اموال، سه چیز می‌باشد که عبارتند از: **کودکی، بردگی** و **دیوانگی**.

و در این مبحث قصد آن داریم تا به بیان احکام و مسائل برده‌ای بپردازیم که اربابش بدو اجازه‌ی داد و ستد و دَخل و تصرّف در اموال و دارایی را داده است (مأذون)؛ و در پایان مبحث، به بیان برخی از مسائل کودکی خواهیم پرداخت که ولیّ و سرپرستش بدو اجازه‌ی داد و ستد و خرید و فروش را داده است.

پرسش: هر گاه سیّد و ارباب به برده‌اش اجازه‌ی دَخل و تصرّف را بدهد، در آن صورت حکم تصرفاتش چگونه خواهد بود؟

پاسخ: هر گا سیّد به برده‌اش اجازه‌ی مطلق و همه جانبه در همه‌ی ا مور تجاری بدهد، در آن صورت دَخل و تصرّف برده در سائر امور تجاری نیز درست می‌باشد و می‌تواند چیزی را خریداری کند، بفروشد، گرو بدهد یا گرو بگیرد؛ و اگر بدو اجازه‌ی دَخل و تصرّف در نوعی از انواع تجارت را بدهد و در دیگر انواع تجارت بدو اجازه‌ی داد و ستد را ندهد، در این صورت نیز وی در تمامیِ انواع تجارت، اجازه‌ی دَخل و تصرّف دارد.

پرسش: اگر ارباب به برده‌اش تنها در یک چیز معیّن اجازه بدهد؛ به عنوان مثال: برده را مأمور سازد تا به خریداری پارچه ای برای لباس، یا خریداری غذایی برای خانواده‌اش بپردازد، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنین موضوعی، بیانگر اجازه‌ی وی به تجارت نمی‌باشد؛ بلکه مقیّد و منحصر به همان چیزی است که بدان مأمور شده است؛ و در این صورت احکام و مسائل «**مأذون**» در مورد وی به اجرا درنمی‌آید.

پرسش: اگر به برده ای اجازه‌ی دَخل و تصرّف داده شد، در آن صورت حکم اقرار او به «**دیون**»، «**غصب**» و «**ودائع**» چگونه است؟

پاسخ: اقرارش درست می‌باشد.

پرسش: هر گاه ارباب به برده‌اش اجازه‌ی مطلق و همه جانبه (عام) بدهد، در آن صورت آیا برده می‌تواند ازدواج کند؟

پاسخ: در این صورت نه خود برده می‌تواند ازدواج کند و نه می‌تواند برده‌ها و کنیزهایی را که خریداری نموده است، به ازدواج بدهد.

پرسش: آیا برای برده (ای که بدو اجازه‌ی مطلق و همه جانبه داده شده،) درست است تا برده ای را خریداری کند و او را مکاتب سازد؛ یا برده ای را خریداری نماید و او در مقابل پرداخت مال، آزاد نماید؟

پاسخ: چنین کاری برایش درست نیست.

پرسش: آیا برای برده (ای که بدو اجازه‌ی مطلق و همه جانبه داده شده،) درست است تا چیزی را به کسی هبه و بخشش یا صدقه نماید؟

پاسخ: برده نمی‌تواند در مقابل عوض یا بدون عوض، چیزی را به کسی هبه نماید؛ و تنها می‌تواند اندکی خوراکی را به کسی هدیه نماید؛ یا کسی را مهمان کند و بدو غذا بدهد.

پرسش: اگر خواجه به برده‌اش اجازه‌ی داد و ستد داد و برده نیز به رتق و فتق امـور تجاری مشغول شد، و در نتیجـه بـدهکار شـد؛ در ایـن صـورت پرداخـت بدهی‌ها بر عهده‌ی چه کسی می‌باشد؟

پاسخ: پرداخت بدهی‌ها بر عهده‌ی خود برده می‌باشد، از این رو به خـاطر بـدهی هایش به طلبکاران فروخته می‌شـود؛ مگـر آن کـه اربـاب وی دسـتش را بگیرد و به جای او بدهی‌هایش را پرداخت نماید (که در ایـن صـورت بـه طلبکاران فروخته نمی‌شود.) و چنانچه به خاطر بدهی هایش به طلبکاران فروخته شود، در آن صورت طلبکاران قیمت وی را بر مبنای سهم و طلـب خویش، در میان یکدیگر تقسیم نماینـد؛ و اگـر پـس از فروشـش بـاز هـم چیزی از بدهی‌هایش بـاقی مانـد، در آن صـورت پـس از آزادی وی، بـاقی مانده‌ی طلب خویش را از او مطالبه نمایند.

پرسش: اگر برده‌ی مأذون، بدهی بالا آورد؛ و این بدهی (بـه حـدّی زیـاد بـود کـه همه‌ی) دارایی و قیمت خود برده را فرا گرفت، در آن صـورت آیـا اربـاب وی، مالک آن چه که در دست برده از اموال و دارایی است، می‌شود؟

پاسخ: امام ابوحنیفه ﷫ بر آن است که در این صورت ارباب، مالک آن چـه کـه در دست برده از اموال و دارایی است، نمی‌شود؛ و از این موضوع، موضوعی دیگر تفریع می‌شود و آن این که: اگر برده‌ی مأذون، برده‌هایی را خریداری نمود، و ارباب برده‌ی مأذون، آن برده‌ها را آزاد نمـود؛ در ایـن صـورت بـا آزاد کردن ارباب، آن برده‌ها آزاد نمی گردند.

و امام ابویوسف ﷫ و امام محمد ﷫ بر این باورند که ارباب، مالـک آن چه که در دست برده از اموال و دارایی است می‌شود؛ اگر چه بدهی‌هـایش به حدّی زیاد باشد که همه‌ی دارایی و قیمت خود برده را در بر بگیرد.

پرسش: اگر برده‌ی مأذون، (در داد و ستدهایش) بـدهکار شـد، و اربـاب او را آزاد نمود؛ در این صورت حکم آزادی وی چیست؟

پاسخ هر گاه ارباب او را آزاد نماید، آزادی‌اش نافذ می گردد؛ و ارباب، ضامن قیمت آن برده برای طلبکاران می‌شود؛ و اگر پس از آن، باز هم چیزی از بدهی‌هایش باقی ماند، در آن صورت طلبکاران می‌توانند پس از آزادی برده، باقی مانده‌ی طلب خویش را از او مطالبه نمایند.

پرسش اگر برده‌ی مأذون، چیزی را به اربابش به فروش رساند؛ در آن صورت حکم فروش آن چگونه است؟

پاسخ چنانچه برده‌ی مأذون، چیزی را به مثل قیمت آن، یا بیشتر از قیمت آن به ارباب خویش به فروش رساند، جایز است؛ و اگر چنانچه آن را به کمتر از قیمت آن فروخت، درست نیست؛ و این موضوع در صورتی است که برده، بدهکار باشد. و چنانچه برده‌ی مأذون بدهکار نباشد، در آن صورت داد و ستد برده با اربابش درست نمی‌باشد؛ زیرا که برده و تمامیِ اموال و دارایی‌ای که در دست اوست، از آنِ ارباب می‌باشد.

پرسش اگر ارباب چیزی را به برده‌ی مأذون خویش بفروشد، در این صورت حکم فروش آن چیست؟

پاسخ چنانچه ارباب، چیزی را به مثل قیمت آن یا کمتر از قیمت آن به برده‌ی خویش به فروش برساند، جایز است؛ و اگر چنانچه آن را به بیشتر از قیمت آن فروخت، در آن صورت درست نیست؛ و این موضوع نیز در صورتی است که برده بدهکار باشد.

و چنانچه ارباب، کالای مورد معامله را پیش از گرفتن قیمت آن، به برده‌ی مأذون تحویل داد، در آن صورت قیمت کالای مورد معامله باطل می گردد.[1]

۱- زیرا اگر کالای مورد معامله را پیش از گرفتن قیمت آن بدو تحویل دهد، در آن صورت ارباب در مورد قیمت آن، طلبکار برده می‌شد؛ و این در حالی است که از ناحیه‌ی ارباب، دَینی بر برده‌اش ثابت نمی گردد؛ و هر گاه ←

پرسش: اگر ارباب، کالای مورد معامله را تا زمان تحویل گرفتن قیمت، در نزد خودش نگه داشت، در این صورت حکم چیست؟

پاسخ: چنین کاری درست می‌باشد.

پرسش: اگر ارباب، برده‌ی مأذون خویش را «**محجور**» کرد و او را از دَخل و تصرّف در داد و ستد بازداشت، آیا در این صورت برده‌ی مأذون، «**محجور**» (منع شده از دخل و تصرف) می‌گردد؟

پاسخ: برده‌ی مأذون در صورتی «**محجور**» می‌گردد که حِجر و ممانعت وی از داد و ستد در میان بازاریان، آشکار و روشن گردد.[1]

پرسش: آیا صورت‌هایی دیگر برای «**حِجر و ممانعت برده‌ی مأذون از دَخل و تصرّف و داد و ستد**» وجود دارد؟

پاسخ: در صورت‌های ذیل، برده‌ی مأذون از دخل و تصرف، محجور و ممنوع می‌گردد؟

۱. هر گاه ارباب وفات نماید.
۲. هر گاه ارباب دیوانه شود.
۳. هر گاه ارباب، مرتد شود و به دار حرب بپیوندد.[2]

قیمت کالای مورد معامله باطل گردد، چنان است که ارباب کالا را بدون قیمت بدو فروخته است، که چنین معامله ای جایز نمی‌باشد.

و مراد از باطل شدن قیمت، باطل شدن تحویل و مطالبه‌ی آن می‌باشد؛ و در این صورت ارباب می‌تواند کالای مورد معامله را باز گرداند. (به نقل از «**الجوهرة النیرة**»)

۱- زیرا بازاریان (طبق روال گذشته)، به دَخل و تصرّف برده و معامله و داد و ستد با وی اعتقاد و باور دارند؛ و این اعتقاد زمانی از بین می‌رود که آن‌ها نسبت به حِجر و ممانعت برده از دخل و تصرف، آگاهی و اطلاع پیدا نمایند؛ و در این صورت شرط است که بیشتر بازاریان نسبت به حِجر و ممانعت برده از دَخل و تصرّف مطلع باشند.

۲- در صورتی برده، محجور می‌گردد که ارباب برای همیشه دیوانه شود؛ و چنانچه ارباب مرتد شود و به

۴. هر گاه برده‌ی مأذون از نزد اربابش فرار نماید.
۵. هر گاه کنیز مأذون، بچه ای را برای اربابش بزاید.

پرسش: اگر برده‌ی مأذون، از دَخل و تصرّف و داد و ستد محجور و ممنوع گردید، و به «**دیون**»، «**غصب**» و «**امانت‌هایی**» اقرار نمود، در آن صورت اقرارش چه حکمی دارد؟[1]

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه الله، بر این باور است که اقرار برده ای که از دَخل و تصرّف و داد و ستد وی جلوگیری شده، در مورد دارایی و اموالی که در دست وی است درست می‌باشد[2]؛ و امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله برآنند که اقرار وی درست نمی‌باشد.

پرسش: اگر سرپرست کودک، او را به تجارت کردن اجازه دهد؛ حکم اجازه‌اش چگونه می‌باشد؟

پاسخ: چنین اجازه ای درست می‌باشد؛ و هر گاه سرپرست کودک، بدو اجازه‌ی تجارت را بدهد، در خرید و فروش و داد و ستد، همانند برده‌ی مأذون می‌باشد؛ از این رو هر گاه نسبت به امور خرید و فروش اطلاع و آگاهی داشته باشد، در آن صورت، دخل و تصرفش درست می‌باشد.

← دارحرب بپیوندد، در آن صورت از دیدگاه امام ابوحنیفه، به محض ارتداد ارباب، برده محجور می‌گردد؛ و امام ابویوسف و امام محمد بر این باورند که هر گاه به دار حرب بپیوندد، برده محجور می‌گردد. (به نقل از «الجوهرة النیرة»)

۱- مراد این است که برده اقرار نماید که آن چه در دست اوست، امانت کسی دیگر می‌باشد؛ یا آن‌ها را از فلانی غصب نموده است؛ و یا برده به قرضی اعتراف نماید.

۲- در این صورت امام ابوحنیفه بر این باور است که بر برده لازم است تا آن چه در دست او است، به حقدارش (امانت‌دهنده، مالکِ جنسِ غصب شده و...) بپردازد.

كتاب «وقف»

پرسش: «**وقف**» چیست؟

پاسخ: «**وقف**» در لغت به معنای «**حبس**» [وقفِ مال؛ در اختیار کسی گذاشتن؛ به کار بردن مال در راه خیر؛ بازداشتن] می‌باشد؛ و در اصطلاح شریعت مقدّس اسلام عبارت است از: «**حبس کردن و نگه داشتن عینِ کالا - آن هم در حکم مالکیّت وقف‌کننده - و صدقه دادن منافع آن**».[1] [به تعبیری دیگر، «**وقف**» به معنای معیّن نمودن عین مِلک برای جهت مشخّص است که پس از آن، خرید و فروش و ارث برده شدن آن، ممنوع می‌باشد.]

پرسش: حکمت و فلسفه‌ی مشروعیّت «**وقف**» چیست؟

پاسخ: «**وقف**» به دو جهت مشروع گردیده است:

۱. به خاطر بهره برداری نیازمندان[2] از مالِ وقف شده، با وجود بقای آن.

۱- از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، تعریف «**وقف**» همان بود که در بالا بدان اشاره شد؛ ولی امام ابویوسف و امام محمد می گویند: وقف عبارت است از حبس کردن عین کالا - آن هم در حکم ملکیّت خدا - و نویسنده‌ی کتاب «**فتح القدیر**» بر سخنان مصنف، این عبارت را نیز افزوده است: و یا مصرف کردن منفعت مال وقف شده بر کسی که وقف‌کننده دوست دارد تا منفعت آن را به مصرف او برساند. (به نقل از «بحرالرائق»)

و این که مصنف گفته است: «[**حبس کردن عین کالا] آن هم در ملکیّت وقف کننده**»: مرادش از دیدگاه امام ابوحنیفه این است که پیش از حکم قاضی باشد. و اگر پس از حکم قاضی باشد، در آن صورت ملکیّت وقف‌کننده از مال وقف شده نیز از دیدگاه امام ابوحنیفه زائل می گردد.

۲- لفظ «**نیازمندان**» عام است و شامل ثروتمندانی که از اموالِ وقفی بهره می گیرند نیز می‌شود؛ مانند: نماز خواندن آن‌ها در مساجد، و اطراق نمودنشان در خانه‌هایی که برای مسافران در نظر گرفته شده است.

۲. به خاطر آن که مالِ وقف شده برای وقف کننده، صدقه ای جاری گردد.

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «**اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلاثة: الا من صدقة جارية، او علم ينتفع به، او ولد صالح يدعوا له**»[1] ؛ «پس از مرگ، همه‌ی کار و تلاش انسان به جز در سه مورد، پایان می‌پذیرد: احسان و کار نیک ماندگار، دانشی که مورد استفاده قرار گیرد و فرزند صالحی که او را دعا کند».

پرسش: در چه وقت، ملکیّت وقف‌کننده از مالِ وقف شده، زائل می گردد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله، ملکیّت وقف‌کننده از مال وقف شده، زائل نمی‌گردد مگر آن که قاضی به زوال ملکیّت او حکم نماید، و یا خود وقف کننده، وقف خویش را به وفات خود معلّق نماید و بگوید: «**هر گاه وفات نمودم، خانه‌ی خویش را برای تأمین هزینه‌ی فلان... وقف نمودم**».

و امام ابویوسف رحمه‌الله بر این باور است که ملکیّتِ وقف‌کننده به مجرّد سخنش مبنی بر وقف اموال و دارایی، زائل می گردد؛ و امام محمد رحمه‌الله بر آن است که تا زمانی که وقف‌کننده کسی را برای تولیّتِ وقف خویش تعیین نکند و مال وقف شده را بدو تحویل ندهد، مالِ وقف شده از ملکیّت وی بیرون نمی‌شود.[2]

۱- مسلم.

۲- از دیدگاه امام ابوحنیفه زوال ملکیّت وقف‌کننده از مال وقف شده با دو امر لازم می گردد:
الف) به حکم قاضی. ب) از طریق وصیّت آن را از ملکیتش خارج نماید.

و از دیدگاه امام ابویوسف و امام محمد، بدون این دو امر، مال وقف شده از ملکیّت واقف بیرون می‌شود؛ و همین قول بیشتر علماء و صاحب نظران اسلامی و قول صحیح نیز می‌باشد؛ و امام ابویوسف گوید: ملکیّت وقف‌کننده به مجرد سخنش مبنی بر وقف اموال، زائل می گردد، زیرا این امر در نزد او به منزله‌ی آزاد کردن می‌باشد؛ و فتوا نیز به قول ابویوسف می‌باشد. (رد المحتار به نقل از «الاسعاف») و امام محمد می گوید: در وقف لازم است که وقف کننده، مال وقف شده را به متولّی تحویل بدهد؛ زیرا وقف حق خداوند است، و این چیز در تحویل آن به بنده تبلور پیدا می کند. (به نقل از هدایه)

پرسش: پس از آن که مال وقف از ملکیّت وقف‌کننده بیرون شد، آیا در ملکیّت کسی که مال برایش وقف شده، داخل می گردد؟

پاسخ: هر گاه وقف – بر مبنای اختلافی که پیشتر بدان اشاره شد – صحیح گردید، در آن صورت مالِ وقف شده از ملکیّت وقف‌کننده خارج می‌شود و در ملکیّت کسی که مال برایش وقف شده داخل نمی گردد.

پرسش: آیا در نزد علمای سه گانه‌ی ما (امام ابوحنیفه رحمه الله، امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله) برای صورت گرفتن «**وقف**»، مراعات کردن شرطی هم لازم می‌باشد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله و امام محمد رحمه الله، وقف زمانی صورت می گیرد که جهتی که وقف برای آن انجام گرفته، ابدی و همیشگی باشد[1]؛ و امام ابویوسف رحمه الله بر این باور است که اگر جهتی که وقف برای آن انجام گرفته، همیشگی و دائمی نباشد، باز هم وقف در آن جهت درست است؛ و پس از آن، بهره‌برداری و برداشت منافع به فقرا و مستمندان تعلّق می گیرد؛ گر چه وقف‌کننده از آن‌ها ذکری به میان نیاورده باشد.

پرسش: وقف کردن اموال و دارایی مشترک چه حکمی دارد؟

پاسخ: از دیدگاه امام ابویوسف رحمه الله وقف اشیای مشترک درست است؛ و امام محمد رحمه الله بر این باور است که وقف کردن دارایی و اموال مشترک درست نمی‌باشد.[2]

۱- مثل این که بگوید: «این چیز را برای همیشه و در راه خدا به فرزندان فلانی – تا زمانی که زاد و ولد نمایند – وقف نمودم». و هر گاه فرزندان فلانی از بین بروند، منافع شیء وقف شده به مساکین و مستمندان می‌رسد؛ زیرا وجود مساکین و مستمندان همیشگی و دائمی است. (به نقل از «الجوهرة النيرة»)

۲- اختلاف امام ابویوسف و امام محمد در جنسی است که تقسیم پذیر باشد؛ ولی اگر جنس، قابل قسمت نبود، ←

پرسش: وقف کردن اموال غیرمنقول (دارایی مِلکی، دارایی زمینی، مِلک و زمین) چه حکمی دارد؟

پاسخ: وقف کردن آن‌ها درست می‌باشد.

پرسش: وقف کردن اموال منقول چه حکمی دارد؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر این باور است که وقف اموال منقول درست نمی‌باشد؛ و امام ابویوسف رحمه‌الله گوید: اگر فردی، کشتزاری را با گاو و دهقانش (که آن دهقان برده‌اش باشد) وقف کرد، چنین وقفی درست می‌باشد. و امام محمد رحمه‌الله گوید: وقف کردن اسب و ادوات جنگی در راه خدا درست است.

پرسش: «**فروش**»، «**تملیک**» و «**تقسیم وقف**» چه حکمی دارد؟

پاسخ: «**فروش**» و «**تملیک وقف**» درست نمی‌باشد؛ ولی «**تقسیم کردن وقف**» در اموال و دارایی مشترک - که شر یکی از شرکاء، خواهان تقسیم آن گردیده - درست می‌باشد. و از دیدگاه امام ابویوسف رحمه‌الله تقسیم کردن اشیای مشترک در وقف درست می‌باشد؛ زیرا او بر این باور است که وقف کردن اشیای مشترک درست می‌باشد.

پرسش: اگر فردی، ناحیه ای را وقف کرد و در آن جا مسجدی را ساخت، در این صورت چه وقت ملکیّت وی از آن ناحیه، زائل می گردد؟

➡ در آن صورت با وجود اشتراک باز هم در نزد امام محمد، وقف آن جایز است؛ زیرا امام محمد چنین چیزی را هبه و صدقه‌ی نافذ شده می‌پندارد: مگر در مسجد و قبرستان که در این دو مورد وقف اشتراکی در مکان‌هایی که قابل قسمت نیستند (همچون خانه) وقف به اتمام نمی‌رسد و همین دیدگاه امام ابویوسف رحمه‌الله می‌باشد. (نویسنده هدایه به ذکر این مسئله پرداخته است.)

پاسخ: زمانی آن ناحیه از زمین، از ملکیّت وی بیرون می‌شود که آن را از مِلکش جدا نماید و برای مردم اجازه دهد تا در آن نماز بگزارند؛ و از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله و امام محمد رحمه الله اگر یک نفر در آن نماز خواند، ملکیّت وقف‌کننده زائل می‌گردد.[1] و امام ابویوسف بر این باور است که به مجرد این که وقف‌کننده بگوید: «**این زمین را مسجد ساختم**»، از ملکیتش بیرون می‌شود.

پرسش: ساختن سقّاخانه (آبشخور)، کاروانسرا، رِباط (سرایی که برای فقرا سازند و وقف کنند. مهمانسرای) و قبرستان چه حکمی دارد؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که اگر فردی برای مسلمانان، سقّاخانه، یا برای سکونت و اطراق مسافران، کاروانسرا و مهمانسرایی را ساخت، و یا زمین خویش را قبرستان نمود، در این صورت‌ها ملکیّت وقف‌کننده از آن، تا زمانی که قاضی حکم نکند، زائل نمی‌گردد.

و امام ابویوسف رحمه الله بر آن است که به مجرد این که بگوید: «**این زمین را برای مسلمانان سقّاخانه نمودم؛ یا این زمین را برای مسافران کاروانسرا نمودم؛ یا این زمین را قبرستان نمودم**»، ملکیّت وی زائل می‌گردد.

و امام محمد رحمه الله گوید: هر گاه مردم از آن سقّاخانه، آب نوشیدند و مسافران در کاروانسرا سکونت گزیدند، و مرده‌هایی در قبرستان دفن گردیدند، در آن صورت، ملکیّت وقف‌کننده زائل می‌گردد.

۱- جدا کردن آن ناحیه از ملک وقف‌کننده بدان خاطر است که تنها با این کار است که وقف، خالص برای خدا می‌شود؛ و نماز خواندن در آن بدان جهت است که از دیدگاه امام ابوحنیفه و امام محمد، در صورتی که در آن نمازگزارده شود، تحویل و تسلیم آن حتمی و قطعی می‌گردد؛ و تحویل آن عبارت از آن است که به مردم اجازه دهد تا در آن نماز بخوانند و این عمل به سان قبض آن می‌باشد. و هر گاه مردم در آن نماز بخوانند، مثل آن است که آن را قبض نموده باشند. و در نزد امام محمد، گزاردن نماز با جماعت شرط می‌باشد؛ زیرا مسجد غالباً برای این مقصد ساخته شده است (به نقل از «الجوهرة»)

پرسش: اگر وقف دارای محصول و بازده و درآمد و منافع باشد، در آن صورت متولّیِ وقف، چگونه آن را به مصرف برساند؟

پاسخ: در این صورت بر متولّی وقف لازم است تا درآمد وقف را از هزینه و مخارج مورد وقف آغاز نماید؛ و فرقی نمی‌کند که این موضوع را وقف‌کننده شرط نموده یا ننموده باشد.[۱]

پرسش: اگر فرد وقف کننده، ساختمانِ مسکونی ساخت؛ در آن صورت چه کسی به آبادانی و تعمیر آن بپردازد؟

پاسخ: در این صورت بر کسانی که در آن سکونت می‌کنند، لازم است تا به آبادانی و تعمیر آن بپردازند؛ و چنانچه ساکنانِ آن فقیر و تهی‌دست باشند و از آبادانی و تعمیر آن امتناع ورزند، در آن صورت قاضی می‌تواند خانه را به اجاره بدهد و با اجرتی که از آن خانه به دست می‌آید، آن را آباد و تعمیر نماید؛ و چون خانه آباد و تعمیر شد، دوباره آن را به ساکنانش بازگرداند.

پرسش: اگر ساختمانِ وقف شده ویران شد؛ در آن صورت با بنای فروتپیده‌اش چه کنند؟ آیا می‌توانند آن را در میان مستحقین وقف تقسیم نمایند؟

پاسخ: در این صورت قاضی می‌تواند بنای فرو ریخته را در صورتی که نیاز باشد، دوباره به ساختمان وقف بازگرداند و در آن هزینه و صرف نماید؛ و چنانچه نیازی به این کار احساس نمی‌شد و ساختمان وقف از آن بی‌نیاز بود، در آن صورت قاضی آن را نگهداری کند تا - در آینده اگر نیازی بدان

۱- زیرا هدف وقف‌کننده از وقف، این است که حاصل و بازده مورد وقف، برای همیشه صرف و هزینه گردد؛ و در صورتی محصول و بازدهِ مورد وقف، دائمی و همیشگی می‌شود که در آبادانی و تعمیر مورد وقف هزینه گردد. پس به طور «**اقتضاء**» ثابت می‌گردد که «**عمارت**» شرط می‌باشد. (بحرالرائق ۲۲۵/۵)

بود – در عمارت ساختمان، هزینه و صرف کند. و به هیچ عنوان درست نیست که آن را در میان مستحقین وقف، تقسیم نمایند.[۱]

پرسش اگر فردی، چیزی را وقف کرد و محصول و بازده، یا تولیّت آن را برای خودش قرار داد، در این صورت حکم آن چیست؟

پاسخ از دیدگاه امام ابویوسف رحمه الله، چنین کاری درست است[۲]؛ ولی امام محمد رحمه الله بر این باور است که چنین عملی جایز نمی‌باشد.

۱- زیرا بنای فرو ریخته‌ی ساختمان، جزء مورد وقف می‌باشد و برای کسانی که وقف برای آن‌ها انجام گرفته، در آن حقی وجود ندارد؛ و تنها در منافع مورد وقف، حق دارند، و عین مورد وقف، حق خدا می‌باشد؛ از این رو فقط حق آن‌ها بدان‌ها داده می‌شود.

و در موضوع بالا، مصنّف به مسئله‌ی «**فروش وقف**» اشاره نکرده است. در کتاب «**هدایه**» چنین آمده است: اگر بازگردانیدن عین مورد وقف به مکانش مشکل و دشوار باشد، در آن صورت می‌تواند آن را به فروش برساند و قیمت آن را در تعمیر و مرمّت آن به مصرف برساند. (بحر الرائق)

۲- نویسنده‌ی «**بحرالرائق**» گوید: اگر این شرط را به هنگام وقف کردن، شرط گذاشته باشد، در آن صورت شرطش معتبر می‌باشد؛ امّا مسئله‌ی اول (شرط کردن محصول و بازده برای وقف کننده) از دیدگاه امام ابویوسف درست می‌باشد. و بر مبنای قول امام محمد رحمه الله درست نمی‌باشد؛ زیرا در نزد او شرط است که مورد وقف شده به متولّی تحویل داده شود. برخی گفته‌اند: اختلاف در میان امام ابویوسف و امام محمد براساس شرط گذاشتن «**جدا نمودن**» و «**قبض کردن وقف**» می‌باشد؛ و برخی هم گفته‌اند که این مسئله ربطی بدان ندارد و موضوعی جدید می‌باشد.

صدر الشهید گوید: فتوا به قول امام ابویوسف است. و ما نیز به قول او فتوا می‌دهیم، بدان جهت که مردم به وقف کردن ترغیب و تشویق شوند. و علماء و صاحب نظران بلخ نیز همین قول را پسند نموده‌اند؛ و ظاهر کتاب هدایه نیز بیانگر و روشنگر همین موضوع می‌باشد.

اما مسئله‌ی دوم (شرط کردن تولیّت برای وقف‌کننده)، امام ابویوسف و هِلال بر آن‌اند که اگر شخصی چیزی را وقف کرد و تولیّت آن را برای خودش قرار داد، چنین کاری درست می‌باشد؛ و ظاهر مذهب نیز به همین گونه است. در کتاب «**الخلاصة**» چنین آمده است: اگر وقف‌کننده شرط گذاشت که تولیّت وقف برعهده‌ی خودش باشد، در آن صورت از دیدگاه امام ابویوسف، هم وقف درست می‌باشد و هم شرط. و در نزد امام محمد و هِلال، هم وقف باطل می‌باشد و هم شرط. از این رو در این مسئله از «هِلال»، دو روایت وجود دارد: یکی مطابق رأی امام ابویوسف و دیگری موافق با رأی امام محمد.

کتاب «لقیط»

(«**لقیط**» به کودکی گفته می‌شود که در جایی پیدا شود و پدر و مادر و اقوام او شناخته شده نبوده و کسی هم ادّعای فرزندی او را نداشته باشد. یا به تعبیری دیگر، مراد از «**لقیط**»: کودک غیربالغی است که در خیابان پیدا شود یا شخص گمشده‌ای در راه یا کسی است که نسبش معلوم نباشد.)

پرسش: اگر (در جایی) پسر بچه یا دختر بچه‌ی پیدا شد، در این صورت تکلیف کسی که او را پیدا می کند، چیست؟

پاسخ: در این صورت کودکِ رها شده را بردارد تا تلف و ضایع نگردد و از هلاکت در امان بماند؛ و به کودک پیدا شده از آن جهت «**لقیط**» می گویند که او را پیدا می کنند و برمی‌دارند. (و واژه‌ی «**لقط**» نیز به معنای: «پیدا کرد، جمع کرد، گردآوری نمود، یافت و برداشت» می‌باشد.)

پرسش: اگر کسی کودک رها شده‌ای را پیدا کرد و برداشت، در این صورت تأمین مخارج کودک برعهده‌ی چه کسی می‌باشد؟

پاسخ: (اگر پول و شیء قیمتی همراه او بود، جایز است برای مخارج کودک از آن استفاده بشود، و اگر چیزی همراه نداشت، در آن صورت) از بیت المال (و یا کمک مردم) هزینه‌ی زندگی او فراهم گردد؛ (یا به مراکز پرورش کودکانِ بی‌سرپرست، سپرده شود.)

پرسش: اگر کسی کودکِ رها شده‌ای را پیدا کرد و آن را گرفت، در این صورت آیا شخص دیگری می‌تواند آن کودک را از او بگیرد؟

پاسخ شخص دیگر نمی‌تواند آن کودک را از کسی که او را پیدا نموده بگیرد.

پرسش اگر کسی ادعا کند که کودکِ پیدا شده فرزند او می‌باشد، آیا سخنش پذیرفته می‌شود؟

پاسخ آری؛ سخنش همراه با سوگندش پذیرفته می‌شود.

پرسش اگر دو نفر ادعا کردند که کودک رها شده فرزند آن‌ها می‌باشد، در این صورت چگونه در میان آن دو نفر، فیصله صورت می گیرد؟

پاسخ در این صورت اگر چنانچه یکی از آن دو نفرِ مدّعی، به توصیف نشانه‌ها و علامتی در جسدِ آن کودک بپردازد، وی در پذیرفته شدن سخنش، سزاوارتر از دیگری می‌باشد، و چنانچه هیچ یک از آن دو نفر، به توصیف نشانه ای در جسد آن کودک نپردازند، در آن صورت آن کودک، فرزند هر دو می‌باشد[1]. و اگر در این زمینه، یکی از آن دو نفر، زودتر از دیگری ادعا کرد، در آن صورت آن کودک، فرزند او می‌باشد.

پرسش اگر کودکی در یکی از شهرها یا روستاهای مسلمانان یافته شد، و فردی ذمّی ادعا کرد که آن کودک فرزند او می‌باشد، در آن صورت آیا نسب کودک از آن فرد ذمّی ثابت می‌شود؟

پاسخ در این صورت نسب کودک از آن فرد ذمّی ثابت می گردد، ولی کودک مسلمان می‌باشد؛ زیرا در دارالاسلام (سرزمین مسلمانان) پیدا شده است.

پرسش اگر کودکی در یکی از روستاها و شهرهای اهل ذمّه، یا در معبد یهودیان، یا کلیسای مسیحیان پیدا شد، در آن صورت تکلیف چیست؟

۱- زیرا هر دو نفردر دعوا برابرو یکسان می‌باشند. (به نقل از هدایه)

پاسخ در این صورت آن کودک، ذمّی می‌باشد.

پرسش اگر فردی ادّعا کرد که آن کودکِ پیدا شده، برده یا کنیز او می‌باشد، در این صورت آیا سخنش پذیرفته می‌شود؟

پاسخ در این صورت سخنش پذیرفته نمی‌شود و آن کودکِ پیدا شده از زمره‌ی افراد آزاد می‌باشد.

پرسش اگر برده‌ای ادعا کرد که آن کودکِ پیدا شده، فرزند او می‌باشد، در این صورت آیا ادعایش پذیرفته می‌شود؟

پاسخ پذیرفته می‌شود، ولی آن کودک پیدا شده از زمره‌ی افراد آزاد به شمار می‌آید.

پرسش اگر به همراه کودکِ پیدا شده، مقداری مال نیز وجود داشت، در آن صورت آن مال از آنِ چه کسی می‌باشد؟

پاسخ آن مال از آنِ کودکِ پیداشده می‌باشد؛ زیرا مال در دست او بوده و او نیز اهل ملکیّت می‌باشد.

پرسش آیا فردی که کودکی را یافته، می‌تواند او را به ازدواج دهد، یا در مالش دَخل و تصرّف نماید؟

پاسخ کسی که کودکِ رها شده ای را پیدا کرده، نمی‌تواند او را به ازدواج بدهد، یا در مالش دَخل و تصرّف نماید؛ ولی می‌تواند حق «**ولایت و سرپرستی و قیمومیّت و حضانت**» بر او را داشته باشد و بر آن کودک از مالش هزینه نماید و از آن مال، چیزهای مورد نیاز او را از خوراکی‌ها و پوشاک تهیه و خریداری نماید.

پرسش: اگر کسی، چیزی را به کودکِ پیدا شده هبه نمود، در آن صورت چه کسی شیء بخشیده شده را قبض نماید؟

پاسخ: کسی که کودکِ رها شده را پیدا کرده، می‌تواند هبه را قبض کند.

پرسش: کسی که کودکِ رها شده را پیدا نموده، آیا این حق را دارد تا آن کودک را در صنعت یا پیشه ای بگمارد یا او را در انجام کاری به اجیری و مزدوری بگمارد؟

پاسخ: چنین کاری برای یا بنده‌ی کودک درست است.[۱]

۱- این روایت قدوری در «**المختصر**» می‌باشد؛ در کتاب «**الجامع الصغیر**» چنین آمده است: یابنده‌ی کودک نمی‌تواند او را در انجام کاری به اجیری و مزدوری بگمارد. و نویسنده‌ی «**جامع الصغیر**» این مسئله را در مکروهات ذکر نموده است (یعنی انجام چنین کاری مکروه می‌باشد.) و همین نیز قول صحیح می‌باشد. (به نقل از هدایه)

کتاب «لُقطه»

(اشیای گمشده)

پرسش: «**لُقطه**» چیست؟

پاسخ: «**لُقطـه**» عبارت از مالی است که در جایی رهـا و افکنـده شـده باشـد؛ (بـه تعبیری دیگر، «**لُقطه**» عبارت است از هـر مـال محفـوظی کـه در معـرض نابودی قرار دارد و صاحب آن شـناخته شـده نیـست؛ و بـه دیگـر سـخن، «**لُقطـه**» آن است که در جایی چیزی مانند: پول نقد، لباس و... پیدا بـشود، و پیداکننده نگران ضایع شدن آن باشد.)

و به اشیای گمشده از آن جهت «**لُقطه**» می‌گویند که هر کس آن را ببیند سعی می‌کند آن را جلوتر از دیگری بردارد. (و بیشتر اوقـات لفـظ «**لُقطـه**» برای غیر حیوان اطلاق می‌شود و برای حیوان، لفظ «**ضالّة**» به کار مـی‌رود. و برداشتن اشیای گمشده به خاطر آن که ضایع نشوند، جـایز اسـت؛ زیـرا وقتی از رسول خدا ﷺ در مورد برداشتن اشیای گمشده سؤال شد، فرمود: «**آن را بردارید، و ظرف و پوشش آن را خوب بـه خـاطر بـسپارید، و اعـلان کنید که چیزی را پیـدا کـرده‌ایـد، چنانچـه پـس از یـک سـال صـاحب آن پیدانشد، اختیار دارید هر گونه از آن استفاده نمایید**». بخاری و مسلم.

برای کسی که به خود اطمینان دارد، برداشتن اشـیای گمـشده مـستحب است. و چنانچه کسی به خود اطمینان نداشته باشد، برداشـتن آن کراهـت دارد؛ زیرا ممکن است به اموال مردم خیانت کند.)

پرسش: اگر کسی شیء گمشده ای را دید، آیا می‌تواند آن را بردارد؟

پاسخ: در صورتی که پیداکننده نگران ضایع شدن آن باشد، برداشتن آن بر وی واجب می‌باشد، و چنانچه نگران تلف شدن آن نباشد، در آن صورت برداشتن آن بر وی واجب نیست؛ بلکه جایز می‌باشد. و هر گاه مال گمشده را برداشت، بر این موضوع گواه و شواهد بگیرد که وی آن را برداشته تا از آن حفظ و نگهداری نماید و به صاحبش بازگرداند؛ و هر گاه مال را در اختیار خویش گرفت، در نزدش امانت می‌باشد.

پرسش: هر گاه پیداکننده‌ی شیء گمشده، آن را گرفت، در آن صورت چه چیزی بر وی لازم می‌گردد؟

پاسخ: چنانچه ارزشِ مال یافته شده کمتر از ده درهم باشد، در آن صورت تا چند روز پیدا شدن آن را اعلام کند؛ و چنانچه ارزش آن ده درهم یا بیشتر باشد، در آن صورت تا یک سال[1] پیدا شدن آن را اعلام نماید؛ اگر در این

۱- روایتی از امام ابوحنیفه، به همین گونه می‌باشد. و مراد از «**اعلام کردن تا چند روز**»: این است که این امر برحسب صلاح دید امام می‌باشد؛ و امام محمد در کتاب «**الاصل**» [مبسوط] این مدت را به یک سال - بدون تفصیل قلّت و کثرت مال پیدا شده - معیّن نموده است؛ و همین قول امام مالک و امام شافعی نیز می‌باشد.

و برخی گرفته‌اند که صحیح آن است که هیچ یک از این مقادیر لازم و ضروری نمی‌باشد و این قضیه به صلاح دید خود پیداکننده گذاشته می‌شود؛ از این رو پیدا شدن مال گمشده را تا زمانی اعلام کند که به گمان وی غالب گردد که دیگر صاحبش در پی آن نمی‌باشد؛ و پس از آن اگر کسی در پی آن نیامد، می‌تواند آن را صدقه نماید.

و چنانچه مال پیدا شده از چیزهایی باشد که بقا و ماندگاری ند ارند، در آن صورت پیدا شدن آن را تا زمانی اعلام کند که بیم فساد و خرابی آن برود؛ و پس از آن اگر کسی در پی آن نیامد، می‌تواند آن را صدقه کند. و مناسب است که پیدا شدن مال گمشده را در مکان یافتن آن و در مکان اجتماع مردم اعلام نماید؛ زیرا این کار به یافتن صاحب آن و رسانیدن آن مال بدو، بهتر است. و اگر مال یافته شده از چیزهای کم ارزشی بود که پیدا کننده‌اش می‌دانست که صاحبش به جستجوی آن نمی‌پردازد، مانند: هسته‌ی خرما و پوست انار؛ در آن صورت پیدا کننده می‌تواند آن را بردارد و مورد استفاده قرار دهد و لازم نیست در ملأ عام خبر پیدا شدن آن را پخش کند و از آن نگهداری نماید؛ ولی با این وجود باز هم در ملکیّت مالکش باقی می‌ماند؛ زیرا تملیک اشیای مجهول صحیح نمی‌باشد. (هدایه با تصرف)

مدّت، صاحبش آمد، آن را بدو بازگرداند و در غیر این صورت، آن را صدقه کند و در میان مستمندان تقسیم نماید.

پرسش: اگر پیدا کننده، مال یافته شده را صدقه نمود؛ سپس صاحب مال به نزدش آمد (تا مال خویش را از او بگیرد)، در این صورت تکلیف صاحب مال چیست؟

پاسخ: در این صورت صاحب مال مختار است، این طور که اگر خواست می‌تواند صدقه‌ی وی را تأیید و امضاء نماید، و اگر هم خواست می‌تواند پیداکننده را ضامن کند.

پرسش: اگر گوسفند، گاو و شتر (در کوه و صحرایی دورافتاده) پیدا شدند، آیا می‌توان آن‌ها را گرفت و نگهداری نمود؟

پاسخ: گرفتن و نگهداری نمودن آن‌ها به عنوان گمشده، جایز است.

پرسش: اگر فردی، حیوانی را یافت و هزینه و مخارج آن را از جیب خودش داد، در این صورت چه کسی این مخارج را ضامن می گردد؟

پاسخ: چنانچه پیداکننده بدون اجازه‌ی قاضی بر حیوان خرج کند، هیچ کس ضامن پرداخت آن مخارج نمی گردد و تأمین مخارج حیوان، احسان و کمکی از ناحیه‌ی پیداکننده می‌باشد.

و چنانچه با اجازه‌ی قاضی بر آن خرج نماید، در آن صورت مخارج حیوان، دَینی بر ذمه‌ی صاحب آن می‌باشد.

پرسش: اگر فردی، حیوانی را (در کوه و صحرایی دورافتاده) یافت، و هزینه و مخارج این حیوان به حدّی زیاد است که اگر بر آن خرج گردد، تمامیِ قیمت خود حیوان را تحت الشعاع قرار می‌دهد، در این صورت تکلیف پیداکننده چیست؟

پاسخ پیداکننده‌ی حیوان به نزد قاضی برود و موضوع را برایش روشن نماید؛ از این رو اگر حیوان، بازده و منفعتی داشت در آن صورت قاضی آن را به کرایه بدهد، و از کرایه‌اش نفقه‌ی آن را تأمین نماید؛ و اگر بازده و منفعتی نداشت و بیم آن می‌رفت که مخارجش تمامی قیمت آن را تحت الشعاع قرار دهد، در آن صورت آن حیوان را به فروش برساند و پیداکننده را فرمان دهد تا قیمت آن را نگهداری نماید.

و اگر چنانچه بهتر و شایسته تر آن بود که بر حیوان خرج شود؛ در آن صورت قاضی به هزینه کردن بر آن حیوان اجازه دهد و مخارج آن را دَینی بر ذمه‌ی مالک آن بگرداند.

پرسش اگر صاحب حیوان گمشده، در حالی حضور یافت که فرد پیداکننده با اجازه‌ی قاضی بر آن حیوان خرج نموده است، در آن صورت آیا فرد پیداکننده می‌تواند حیوان را به صاحبش ندهد تا مخارج آن را از او بگیرد؟

پاسخ آری؛ می‌تواند این کار را انجام بدهد.

پرسش اگر فردی مال گمشده ای را یافت؛ سپس مردی آمد و ادعا کرد که وی مالک آن مال پیدا شده می‌باشد؛ آیا در این صورت پیداکننده می‌تواند به سخنش اعتماد کند و مال پیدا شده را بدو بسپارد؟

پاسخ تا زمانی که بر اثبات ادعایش، شاهد و مدرکی نیاورده، مال پیدا شده را بدو ندهد.

پرسش اگر مدّعی، شاهد و مدرکی بر ملکیّت مال پیدا شده نداشت، ولی نشانه (ی دقیق و مقدار و کیفیّت) آن را بیان کرد، در آن صورت حکم چیست؟

پاسخ در این صورت برای یابنده درست است که مال پیدا شده را بدو تحویل

بدهد؛ ولی از لحاظ «قضایی» چنین کاری بر او واجب نیست؛ و نمی‌توان از ناحیه‌ی قرار قضایی او را مجبور ساخت تا مال پیدا شده را به صاحب آن با دادن نشانه و علامت تحویل بدهد.

پرسش: اگر یابنده‌ی مال گمشده، چندین روز یا یک سال پیدا شدن آن را اعلام نمود؛ سپس از پیدا شدن صاحب آن مأیوس گردید و خواست آن را صدقه نماید، در این صورت آن را بر چه کسانی صدقه نماید؟

پاسخ: مال پیدا شده را به فقرا و مستمندان صدقه نماید؛ و از دادن آن به ثروتمندان بپرهیزد.

پرسش: آیا برای یابنده‌ی مال، حلال است که از مال پیدا شده استفاده نماید؟

پاسخ: چنانچه یابنده‌ی مال، ثروتمند باشد در آن صورت نمی‌تواند از آن مال استفاده نماید؛ و اگر فقیر و مستمند بود می‌تواند از آن استفاده کند.

پرسش: اگر یابنده‌ی مال، ثروتمند بود و خواست مال پیدا شده را صدقه نماید؛ در این صورت آیا می‌تواند آن را به پدر فقیرش، یا مادر فقیرش، یا پسر بزرگش که فقیر است و یا به همسر فقیرش صدقه نماید؟

پاسخ: آری؛ این کار برایش جایز می‌باشد.

پرسش: آیا در میان اشیای گمشده‌ی سرزمین حِلّ و سرزمین حَرَم، فرقی وجود دارد؟

پاسخ: هیچ فرقی در میان اشیای گمشده‌ی سرزمین حِلّ و سرزمین حَرَم وجود ندارد؛ و حکم هر دو یکسان می‌با شد.

کتاب خنثی

(**خنثی**: کسی که نه مرد باشد نه زن؛ کسی که آلت مردی و زنــی هــر دو را داشــته باشد؛ آن که مرد بودن یا زن بودنش معلوم نبا شد.)

پرسش: نوزادی که آلت مردی و زنــی هــر دو را داشــته باشــد (کــه بــدو «**خنثــی**» می گویند)، احکام و مسائل او چگونه می‌باشد؟

پاسخ: اگر چنانچه پیشابش از راه «**ذَکَر**» (شرم مرد، آلت مرد) بیرون شــد، در آن صورت در حکم پسر است؛ و چنانچه ادرارش از راه «**فرج**» (آلت تناســلی زن) بیرون گردد، در حکم دختر می‌باشد.

پرسش: اگر ا درار وی از هر دو راه («**ذکر**» و «**فرج**») بیرون می‌شد، در آن صــورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت ادرار از هر کدام از آن دو راه که زودتر خارج گردد، بــدان نسبت داده می‌شود، و چنانچه ادرار از هر دو راه بــه طــور یکــسان و هــم زمان بیرون شود، در آن صورت از هر کدام از آن‌ها که ادرار بیشتر خارج گردد، بدان نسبت داده می‌شود؛ و این موضوع از دیدگاه ا مام ابویوســف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله می‌باشد. ولی امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر این باور است که کثــرت ادرار، اعتبار ندارد.

پرسش: آیا علاوه از موارد مزبور، نشانه‌های دیگری نیز برای تشخیص مــرد یــا زن بودن خنثی وجود دارد؟

پاسخ: هر گاه خنثی به سن بلوغ برسد، و در صورتش ریش ظاهر گردد، یا بتواند با زنان همبستر شود و با آنان جماع و زناشویی نماید، در آن صورت وی مرد می‌باشد؛ و اگر در او همانند پستان‌های زنان، پستان ظاهر شد، یا در پستان‌هایش شیر پیدا شد، یا دچار حیض و قاعدگی شد، یا حامله گردید، و یا امکان داشت که از راه فرج با او جماع و همبستری نمود، در این صورت وی زن می‌باشد.

پرسش: اگر در خنثی چیزی از این نشانه‌ها نیز ظاهر نگردید، در آن صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: در این صورت به مرد یا زن بودنش حکم نمی‌شود، و گفته می‌شود که وی «**خنثی مشکل**» است.

پرسش: چنانچه **خنثی مشکل** به نماز جماعت حاضر گردد، در آن صورت در کدامین صف قرار می گیرد؟

پاسخ: در این صورت در میان صف مردان و صف زنان قرار گیرد و بچه‌ها در جلو او به نماز می‌ایستند.[1]

۱- اصل در «**خنثی مشکل**» این است که در امور دینی وی، به کارهایی که به احتیاط و اطمینان نزدیکتر است، عمل گردد. و در مورد وی، به ثبوت حکمی که در آن شک و تردید وجود دارد، حکم نگردد؛ از این رو هر گاه خنثی در نماز جماعت پشت سر امام بایستد، باید در میان صف مردان و صف زنان بایستد؛ و چون احتمال آن می‌رود که زن باشد از این رو در صف مردان داخل نشود تا باعث فساد نماز آن‌ها نگردد؛ و چون احتمال آن می‌رود که مرد باشد در صف زنان نیز وارد نشود و به این کار نمازش را فاسد نگرداند؛ و اگر در صف زنان ایستاد، در آن صورت برایش بهتر است که نمازش را اعاده کند، به احتمال آن که مرد است؛ و اگر در صف مردان ایستاد، در آن صورت نمازش کامل است؛ و نمازگزارانی که در سمت راست، چپ و پشت سرش ایستاده‌اند، نماز خویش را احتیاطاً اعاده کنند، چون احتمال می‌رود که خنثی زن باشد.

و در نزد ما مناسب است که خنثی نمازش را با مقنعه بخواند؛ زیرا احتمال می‌رود که زن باشد؛ و در نماز خویش همانند زنان بنشیند؛ زیرا اگر مرد باشد، تنها سنّتی را ترک نموده است که این کار به طور کلّی جایز می‌باشد؛ و اگر زن باشد، مرتکب کاری مکروه شده است؛ زیرا سِتر زنان - تا جایی که امکان داشته باشد - واجب می‌باشد.

←

پرسش: اگر پدر خنثی مشکل وفات کند، از میراث پدرش چه مقداری را بـه ارث می‌برد؟

پاسخ: امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که خنثـی مـشکل در اسـتحقاق ارث، از زمره‌ی زنان به شمار می‌آید؛ از این رو اگر فردی وفات کند و از پس خـود یک پسر و یک خنثی به جای بگذارد، در این صورت مال در میان آن دو، سه قسمت می‌گردد؛ دو قسمت آن، مال پسر و یک قسمت آن، مال خنثـی می‌باشد؛ مگر آن که غیر از آن چیز دیگری ثابت گردد.[1]

و اگر بدون مقنعه نمازش را بخواند، به اعاده کردن نمازش امر می‌گردد؛ چون احتمال می‌رود که وی زن باشد؛ و امر به اعاده‌ی نماز، مستحب می‌باشد؛ از این رو اگر نمازش را اعاده نکرد، نمازش درست مـی‌باشـد. و برای خنثی مکروه است که تا زمانی که زنده است از ابریشم و زیورآلات اسـتفاده کنـد. و همچنـین بـرایش مکروه است که خویشتن را در مقابل مردان یا زنان برهنه کند یا با مرد یا زن نامحرم خلوت نماید؛ و یا بدون محرم، به مسافرت بپردازد؛ و تمامی این موارد به خاطر اجتناب ورزیدن از وقوع در حرام می‌باشد.

و اگر خنثی به نزدیکی سن بلوغ رسید و احرام حجّ بست، در این مورد امام ابویوسف می‌گویـد: در مـورد لباس احرام وی، هیچ گونه اطلاعی ندارم؛ زیرا اگر مرد باشد، در آن صورت برایش پوشیدن لباس‌های دوختـه شده مکروه می‌باشد، و اگر زن باشد، باز هم نپوشیدن لباس‌های دوخته شده برایش مکـروه مـی‌باشـد! و امـام محمد می‌گوید: خنثی در احرام، لباس زنان را بپوشد؛ زیرا اگر لباس‌های دوخته شده را نپوشد و وی زن باشد، در آن صورت نپوشیدن آن بدتر از پوشیدن آن است در صورتی که مرد باشد؛ و در این صورت چیزی از دَم بر وی لازم نمی‌گردد؛ زیرا به سن بلوغ نرسیده است. (به نقل از هدایه)

۱- این عبارت اشاره بدان موضوع دارد که گاهی اوقات اتفاق می‌افتد که در برخی از صورت‌ها، سهم مـرد بـرای خنثی داده می‌شو د؛ همچنان که اگر زنی وفات کند و از پس خود، شوهر، پدر، مادر و فرزند خنثی بـر جـای بگذارد، در این صورت مال در میان آن‌ها، دوازده قسمت می‌گردد: سه سهم مال شوهر، چهار سهم از آنِ پـدر و مادر، و پنج سهم مال خنثی می‌باشد؛ و این در حالی است که اگر در این فرضیّه، فرد خنثی، زن می‌بود، شـش سهم بدو داده می‌شد و این مسئله تا سیزده سهم بالا می‌رفت.

صورت دوم این است که زنی وفات کند و از پس خود همسر، برادر مادری و خنثی - که با میّت از یـک پدر و مادر باشد - بر جای بگذارد؛ در این صورت مسئله از «شش» گرفته می‌شود که سـه سـهم مـال شـوهر، یک سهم مال برادر مادری و بقیه‌اش (دو سهم) از آنِ خنثی می‌با شد؛ و اگر خنثی در این مسئله زن می‌بود، بدو سه سهم می‌رسید. (به نقل از «الجوهرة النيرة»)

و امام ابویوسف ﷫ و امام محمد ﷫ بر این باورند که حق خنثی در میراث، نصف میراث مرد و نصف میراث زن می‌باشد، و همین قول شعبی ﷫ نیز می‌باشد.[1]

پرسش: امام ابویوسف ﷫ و امام محمد ﷫ به قول شعبی عمل نموده‌اند؛ حال سؤال اینجاست که آیا امام ابویوسف ﷫ و امام محمد ﷫ در تشریح و توضیح قول شعبی با همدیگر اختلاف دارند؟

پاسخ: آری؛ امام ابویوسف ﷫ و امام محمد ﷫ در قیاس قول شعبی، با همدیگر اختلاف کرده‌اند؛ این طور که امام ابویوسف ﷫ گفته است: مال در میان پسر و خنثی، هفت قسمت گردد؛ چهار سهم مال پسر و سه سهم مال خنثی. و امام محمد ﷫ گفته است: مال در میان پسر و خنثی به دوازده سهم تقسیم گردد؛ هفت سهم از آنِ پسر و پنج سهم از آنِ خنثی.

۱- نام کامل شعبی عبارت است از: عامر بن شراحیل همدانی کوفی شعبی؛ وی امامی حافظ و فقیهی مُتقن می‌باشد. وی از عمران بن حصین ﷠، جریر بن عبدالله ﷠، ابوهریره ﷠، ابن عباس ﷠، عایشه ﷦، عبدالله بن عمر ﷠، عدی بن حاتم ﷠ و مغیرة بن شعبه ﷠ سماع حدیث نموده است؛ و وی بزرگترین استاد امام ابوحنیفه به شمار می‌آید.

ابوبکر هذلی گوید: ابن سیرین به من گفت: شعبی را لازم بگیر و در رکاب او باش؛ به تحقیق شعبی را در حالی دیدم که مردم از او در حالی مسائل فقهی خویش را می‌پرسیدند که صحابه فراوان بودند.

شعبی در روزگار خلافت عمر بن خطاب ﷠ چشم به جهان گشود. (به نقل از «**تذکرة الحفاظ**» ذهبی)

حافظ در کتاب «**تهذیب التهذیب**» (۶۸/۵) گوید: مشهور آن است که شعبی شش سال پس از خلافت عمر ﷠ به دنیا آمده است؛ و برخی گفته‌اند که وی به سال ۱۱۰ هـ. ق دار فانی را وداع گفت و پیرامون تاریخ وفات وی، اقوال دیگری نیز وجود دارد.

حافظ سیوطی در کتاب «**تبییض الوجوه**» گوید: شعبی همان کسی است که امام ابوحنیفه را بر آن داشت تا به جستجوی علم و دانش بپردازد و مجالس علماء را لازم بگیرد.

پرسش: چه کسی خنثی را ختنه نماید؟

پاسخ: (اگر خنثی دارای مال بود) از مالش کنیزی را برای او خریداری نمایند تا او را ختنه کند؛ و چنانچه مالی نداشته باشد، در آن صورت امام برای او کنیزی را از بیت المال خریدرای کند تا او را ختنه نماید؛ و هر گاه کنیز او را ختنه نمود، دوباره کنیز را به فروش برسانند و قیمتش را به بیت المال بازگردانند.